امراض قلب ۷۲

بسم الله الرحمن الرحیم
و به نستعین

بعد از شکر و سپاس بی قیاس حضرت الصمد و ثنای حضرت افضل انبیا
بدان ای عزیز اعزک الله فی الدارین که این رسالۀ ایست در بیان اصطلاحات
اطبا و طریقه ارکان و اخلاط و امزجه و اعضا و شرح امراض و علل و داء و دوا
بر وجهی که بعد از دانستن این اشیا مبتدی را در این فن ملکه حاصل می شود که استدلال
اعتلال باسباب علامات نموده بر وجه کمال عمل میتواند نمود و تداوی میتواند کرد
طب علم است باحوال ابدان انسان از جهت حفظ صحت و دفع مرض که صحت
حالتیست که بدان افعال از انسان بر وجه سلامت صادر شود و مرض خلاف آنست
موضع طب بدن انسان است و آنچه ترکیب یافته از آن بدن امور طبیعیه هر چیزیست که
داخل است در بقا آن طبیعت و نفس ناطقه افلاطون گفته که در رسالت سیف
و سیاست که طبیعت آلة تدبیر نفس است طبیعت یعنی مبدا حرکت و سکون
آن چیز که در اوست و گاه اطلاق میکند بیبس و این تدبیر تصرفاست در امزجه
طبیعیه و در سته ضروریه غریزیت حالة طبیعیه است مر بدن را الحرارة غریزیه
آنکه میتست که بدن از آن حیوة یافته و همچنین رطوبت غریزیه اسباب کلیه آنست
که لازم آید از وجود آن حیات کائنات اسباب جزئیه چیزهای اولیه است
برای تغییر بدن انسان و ثبات آن و اسباب فاعله مغیرة حالة بدن
انسان است بلحاظ آنکه اسباب ضروریه چیزهاییست ترکیبیه و لاجرم
لازم آن است اسباب مادیه موضوع هست برای ثبات صحت موضوع
اسباب تمامیه آن است که بدن را بکمال رساند اسباب با دیگر چیزها که وارد
شود

شود بدن را از خارج و اثر کند در بدن سته ضروریه شش چیز است
که حیوة بی آن میسر نیست مثل هوای محیط ببدن انسان که نفس
که نفس زدن از آن است که این را استنشاق گویند و مثل استفراغ
و احتباس رفع فضلات و حفظ آن است و مثل نوم و یقظه که آدمی
خالی از خواب و بیداری نیست و مثل حرکت نفسانیه و سکون آن که
آدمی با فکر دارد یا ندارد و مثل حرکت و سکون نیست که آدمی خالی از آن نیست
و مثل اکل و شرب که حیوة بی آن متصور نیست ارکان جسمهای بسیط اند
که مرکب میشود از آن موالید و آنرا امهات و استقصات و عناصر خوانند و آن
چهار اند ارض جسم بسیط است ثقیل مطلق بارد یابس که موضع آن وسط
کل است آب جسم بسیط سیال بارد رطب ثقیل نسبی است که موضع آن
فوق ارض هواست جسم لطیف گرم تر است گرد آب و ارض در آمده و نار
خفیف مطلق گرم خشک است موضع طبیعی آن فوق همه عناصر که مقعر
فلک قمر است و شیخ ابو نصر فارابی تعریف چنین کرده که بالغ در حرارت
نار است بالغ در جمود ارض بالغ در رقت هوا بالغ در تری آب است
مزاج کیفیت متساویه که حاصل شده از تفاعل اربع و آن حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست است که صورت منفعل باشد و هر کدام کیفیت فاعله
حرارت است و برودت و کیفیت منفعله رطوبت است و یبوست مزاج
معتدل کیفیتی است واسطه میان کیفیات اربعه اعتدال نوعی مثل اعتدال
مزاج انسان نسبت بسایر انواع تحت حیوان اعتدال صنفی مثل اعتدال مزاج

سکّان خطّ استوا بمذهب شیخ بوعلی و سکّان اقلیم رابع بمذهب
امام فخر رازی اعتدال مزاج شخصی از اشخاص نسبت بسایر اشخاص
داخل در تحت همین نوع اعتدال مزاج عضوی از اعضا نسبت بسایر
اعضای همین شخص مزاج اوّل کیفیت متوسطه حاصل از تفاعل
کیفیات ارکان اربع و مزاج ثانی کیفیت متوسطه حاصل از امتزاج
اشیاء که از آن فی نفسها امزجهٔ است مثل کیفیت حاصل از امتزاج فلفل
و قرنفل و مشک مزاج موثّق از جهت آنکه جمع شود در آن کیفیت فاعله و منفعله
مثل مزاج موحّد و وحدهٔ مزاج بسیط از جهت که در وی یک کیفیت مزاج حار آن است
که در آن حرارت غالب باشد و همچنین سایر کیفیات مزاج طبیعی آن است
که با او باشد صحت و وجود و مزاج عارضی آنکه حادث شود بعد از وجود
حارّ بالقوّة آن است که در او باشد حرارت بواسطهٔ طبیعت و همچنین بارد
بالقوه و یابس و رطب بالقوه و حارّ بالفعل آنکه حرارتش محسوس باشد حارّ
درجهٔ اولی آنکه ملایم حرارت بدن باشد و حارّ درجهٔ ثانیه آنکه زاید بر
حرارت بدن باشد و مضر نباشد و درجهٔ ثالثه آنکه مضر باشد اما مهلک
نباشد و درجهٔ رابعه آنکه ضررش مهلک باشد و همچنین درجات بارده
و یابسه و رطبه فاعل بکیفیت آن است که بکیفیت فعل کند یعنی آنکه مشتبه
ببدن شود فاعل بجوهره آنکه مستحیل شود عن طبیعت خود متشبه
ببدن شود و کیفیتش در آن باقی باشد فاعل بجوهره آنکه بصورت نوعیه
حاصله بعد از مزاج که از آن خاصیت گویند عمل کند خلط که از اخلاط جمع آن است
جسم

جسم رطب است سیلان کنند که غذا اول بآن مستحیل شود خلط طبیعی آنکه در شأن
آن باشد که جزء بدن شود مثل خون صالح و خلط غیر طبیعی آنکه چنین نباشد مثل اخلاط
غیر متغیره مادهٔ مرضی آن است که مرض از آن پیدا شود مثل مائیة الدم و تغیره او بر خون
طبیعی خلط حار رطب است که سرخ رنگ و شیرین باشد بلغم طبیعی خلط بارد رطب است
که سفید رنگ و نزدیک بشیرین باشد صفراء طبیعی خلط حار یابس است که سرخ کم
رنگ باشد که خون رقیق مانند و تلخ باشد سوداء طبیعی خلط بارد یابس است سیاه
رنگ است و میل بترشی دارد بلغم مائی رقیق مستوی القوام بلغم زجاجی بلغم غلیظ
مثل شیشه گداخته بلغم جصّی غلیظ مختلف القوام بلغم خام بلغم رقیق است که قوام او
مختلف نباشد صفراء مخیه آنکه مخلوط با بلغم غلیظ صفراء کراثی محیّه سبز است
صفراء زنجاریه آنکه حاصل شود از احتراق مره خلط ردیه دات کیلوس غذا است
که مستحیل شده در معده و بحال خود گردیده مثل کشکاب غلیظ کیموس خلاصه غذا
که جاری شود از جگر بعروق هضم استحاله غذا است برای بدل ما تحلل تحلیل یافته
از بدن هضم اول از دهان است تا در معده هضم دوم در کبد و هضم سیوم در عروق
هضم چهارم در اعضا غذاء مطلق آنچیزی است که تناول کند انسان و در شأن
آن باشد که بدل ما یتحلل شود در بدن و تغییر بدن نکند و غذاء دوائی آن است
که از بدن متغیر شود و بدن را نیز متغیر کند و دوم بار متغیر شود و متشبه بدن
شود دواء مطلق آن است که متغیر کند و دوم بار متغیر کند و دوم بار متغیر شود
و مشابه بدن نشود سم مطلق آن است که بدن را متغیر کند و خود از بدن متغیر
نشود حسن الکیموس آن است که متولد شود از آن خون صالح ردی الکیموس

خلاف آن است قلیل الغذا آنکه متولد شود از آن خون اندک و بخلاف آن است
کثیر الغذاء اعضا اجسامند که متولد شده اند از اوّل مزاج اخلاط اعضاء
رئیسه آنند که محتاج است بدن در بقاء خود با نها مثل دل و دماغ و جگر
و انثیین اعضا آلیه آنست که محتاج باشد بآن در افعال مثل دست و پا و
زبان اعضاء بسیطه آنست که اجزاء آن متشابه باشند اعضاء مرکب بخلاف
آن عظم عضو بسیط صلب است لحم عضو مفرد لین است غضروف جسم
بسیط است نرم تر از استخوان و سخت تر از سایر اعضا عصب عضو بسیط
سفید است نرم در پیچانیدن و سخت است در جدا کردن و رسته است از
دماغ و نخاع وتر عضو بسیط عصبانیت رسته غشا عضو بسیط است
بافته از تارهای باریک عصبانی و پهن شده است برای پوشانیدن سطوح
اعضا فقره عظمیست که در میان آن سوراخ است که نخاع نفوذ میکند
زیادهاست و دندانهاست که نهاده بر طرفین فقره سناسن زیادهاست
نهاده بر پشت فقره در رنگ خار سمسانیه استخوانها ریزه است میان
فرجهای مفاصل در رنگ حشو منقار الغراب زایده ایست که بر سر شانه است
استخوان زورقی آن است که نهاده است نزد الحصی عظم لامی عظمی است در
رنگ مثلث نهاده در پیش حنجره عظم مشاشیه استخوانهاست که در از تحلحل
راه می یابد حجاب حاجز پرده ایست که جوف آن دو قسم میشود که فاصله
شود میان اعضا غذا و اعضاء نفس حجاب منصف آن است که منقسم شود
جوف بالا بدو قسم نغنغان دو عضله اند نهاده در حلق برای یاری دادن
فرو بردن

فرو بردن چیز عصب راجع آن است که از دماغ فرود آمده بترقوه و بعد از آن بالا رفته بسوی
سر غضروف حنجری آن است که نهاده شده بر فم معده مفصل یعنی جای راست
میان دو استخوان مفصل موثق آن است که یکی دو حفظ حرکت کند که مثل استخوان قفص
مفصل سلسل بخلاف آن است مفصل عسر حرکة که یکی از دو استخوان سخت تر
باشد و کمتر مرکوز آنست هر کدام از استخوان که دندانه باشد در رنگ اره و دندانه
هر دو با هم نشسته با هم متصل باشد بی دندانه و نقره در زها کلیلی درز الکلیلی
درز خم شده است مشترک میان پیشانی و سر سهمی درز راست از الکلیلی
تا آخر سر درز لامی در مؤخر راس است بر صورت ذال قشرتان دو درز کاذبند
در طول راس بر موازات سهمی ام الدماغ پرده است پوشیده دماغ مسام یعنی منافذ
و راه غیر محسوس در سطح بدن مجاری راههای رفتار بادها و غیره جا بجا چیزها
مصفات استخوانیت نرم نهاده در پیش دماغ که فرو می آید از آن رطوبات بسوی بینی
و دهان اسنان الحلم آن است که می روید در آخر معنی بمنو الشریانان دو عرق اند که نهاده
شده نزد دو عرق و داجان که دو عرق ساکنند که نهاده اند بر دو طرف حلق الشریانیة
الأورطی اول شریانیست که رسته است از قلب شریان و ریدیان عرقیست که گردیده قائم
که منصرف است در شش و یک طبقه است و رید شریانی عرق هاکی است که می آید
از جگر بسوی دل و دو طبقه است الماساریقا عروق باریک رستمان تعرکید و بعض
بعضی بسوی اسفل معده برای جذب غذا بسوی جگر و بعض از جگر بسوی اعضا می آیند برای
دفع فضلات الفیقال رگیست ساکن است بر مفصل موفق از جانب وحشی پیوسته است بسر
الباسلیق و رید ساکن است بر مرفق از جانب انسی باسلیق بلغت یونان پادشاه است

وجمیع رگها چون پیوسته است باسلیق گویند الحل و رگی میان هر دو حبل الذراع عرق ساکن است بر پشت ساعد اسیلم عرق ساکن است بر پشت کف میان خنصر و بنصر عرق النسا و رگی است نزد کعب از جانب وحشی تا ورکین الصافن عرق ساکن است نزد کعب از جانب انسی الصرتان دو عرقند سبز رنگ در زیر زبان باب الکبد اول عرقیست رسته از پشت جگر اجوف اول عرقیست رسته از قعر جگر حالبان دو عرقند ساکن که جذب میکند آب را از جگر بسوی مثانه حبل و لعروق صفا لیفیه اند که در لحم مخلوط اند سواقی عروقند که جگر از آن الدماغ عضویست مرکب از مغز و پرده مخلوق شده برای قوی نفسانی و محل جمیع اعصاب است قلب عضو رئیسی است مرکب از لحم و عروق مخلوق شده برای قوی طبیعیه العین عضویست مرکب از هفت طبقه سه آب و عضلات و شریانها و رگها آفریده شده برای آلت دیدن طبقات پرده هااند بعضی بر بالای بعضی که میان آنها رطوبات است ملتحمه طبقه اولی است مانند عضل قرنیه طبقه دوم است مانند قرن عنبیه طبقه سیم است مانند عنب سیاه الشبکیه طبقه چهارم است مانند شبکه دام عنکبوتیه طبقه پنجم است مانند بافته عنکبوت مشیمیه طبقه ششم است مشتمل بر مقله صلبیه طبقه هفتم متصل بعظم جلیدیه رطوبتیست در میان طبقات مانند برف و خزانه نور است رطوبت بیضیه آبیست غلیظ ایستاده پیش جلیدیه رطوبت زجاجیه آب زجیت ایستاده پشت جلیدیه و غذا آنست حلق فضائیست جای جریان نفس و غذا او دو قصبه شش محل نظافت و آلت نفس و غیر او است مؤلف شده از غضاریف ثلثه تلثه مذکوره اللهات عضویست لحمی معلق بر بالای

ان غضاریف و ملی از بعضی اعضای عضو بعضی مرکب

حنجره

حنجره الاوزتان دو لحم اند و رسته در زیر زبان الغلصمه لحم صفاقی است چسبیده بر حلق زیر ملهات منطبق بر سر قصبه الترقوه عظم چهار ضلعی است نهاده بالای قلب الفواد دل را گویند و گاه اطلاق میشود بر فم معده صفاق پرده ایست در اندرون طن مراق پرده است در بیرون الاثناب روده ایست متصل بقعر معده و او را اثنی عشری گویند برای آنکه در اکثر برابر دوازده انگشت است صایم روده ایست متصل بوی لب دقاق روده ایست متصل بصایم اعور روده ایست متصل را ده او دو در رنگ کیسه قولون روده ایست متصل با اعور علت قولنج بدین عارض میشود در اکثر مستقیم روده ایست متصل بقولون و آخر روده ایست و با او متصل است مقعد و شرح روح جوهر بخار است که متولد میشود از لطیف ترین اخلاط و قوت معنی است در روح که صادر میشود از آن افعال روح نفسانی آن است که در بطون دماغ باشد حس و حرکت از قوت اوست روح حیوانی آن است که در اندرون قلب باشد حیوة بدن از اوست روح طبیعی آن است که در جوف های جگر باشد غذا دادن و بالیدن و تولید کردن از قوت اوست مولده قوت تولید منی است در مرد و زن مغیره قوت تغییر دادن غذا و منی است مصوره قوت تصویر و تشکیل اعضا است بصورت مناسب افراد هر نوع نامیه قوت زیاد کردن بدن است در اقطار بر وفق مناسبت طبیعی غاذیه قوت حال گردانیدن غذاست بمشابهت مغتذی خادمه آن است که خدمت غیر کند مخدومه آنکه غیر او را خدمت کند جاذبه قوت جذب کردن غذا است ماسکه قوت نگهداریست تا هاضمه کار خود بکند هاضمه آنکه غذا را پخته بقوام مناسب گرداند تا قوت مغیره و نامیه کار خود بکنند دافعه

اما فضول را دفع کند اعراض نفسانیه چیز چند است در دل مثل غم و غصه و غضب و سرور و فرح حواس خمس سمع است و بصر و ذوق و شم و لمس حس مشترک قوتیست که همه محسوسات نگاه میدارد و او را مصوره نیز میگویند مفکره قوت ایست که تصرف میکند در صور محسوسات که در خیال اند واهمه قوتیست حکم کننده در صور محسوسات برای معانی جزئیه غیر محسوسه مثل دوستی و دشمنی حافظه قوتیست که حفظ این معانی میکند ناطقه قوت عقلیه است که مخصوص است بانسان هوای جید آنست که مخلوط بهوای فاسد دخانی و بخارات غریبه نباشد فاسد خلاف آن میاه فاضله یعنی آبها خوب آنست که از چشمهای زمین خالص که کیفیات غریبه با او نباشد بر عین آید و آفتاب و باد بآن برسد جانب مغرب و مشرق یا شمال تند جاری باشد و از دور آید و خوش باشد در رنگ شیرین و سبک باشد در وزن بهترین حمام آن است که قدیم البنا باشد وسیع الفضا و خوش آب بهترین وقت خواب بعد از گذشتن طعام است از فم معده اول از جانب راست واکشیدن و جانب چپ خوابیدن حرکات بدنیه انتقال جسم است در بدن مثل گردیدن از پهلو به پهلوی دیگر و رفتن جای بجایی و حرکات نفسانیه اعراض نفسانیه مثل فکر و غم و هم و خوف علامات نافعه مرطبیبا اعراضیست که دلالت کند بر حال گذشته امر نافعه مرطبی اعراضیست که دلالت کند بر این حال و امراض نافعه منذره اعراضیست که دلالت کند در امر مستقبل بحران حکم است میان طبیعت و مرض بحران تام جید محمود که بختن مرض است و مغلوب شدن از طبیعت بحران غیر محمود زیادتی مرض است بر طبیعت یوم الباحوری روزیست که واقع میشود بحران انذار علامتیست که دلالت کند بر وقوع بحران انتقال محمود دفع کردن طبیعت است

ماده را از عضو شریف بعضو خسیس النضج استیلاء طبیعت بر ماده و استعداد او برای دفع فجاجت ضد آن نقاهت ازاله ماده مرضیت بی حصول قوت عود کرده باشد صحت النکس عود کردن مرض است در حال نقاهت موت طبیعی انقضاء رطوبت غریزیه است و تحلیل رفتن او بالتمام و انطفاء حرارت غریزیه بعد بتدریج باسباب ضروریه موت اخترامی انطفاء حرارت غریزیه است دفعة در رنگ غرق شدن و کشته شدن مثل خاموش کردن باد چراغ را اوقات کلیه زمان مرض است از وقت حدوث تا وقت زوال اوقات جزئیه زمان مرضی است بحسب نوبت بنوبت ابتداء کلی وقتیست که علامات نضج و ضد آن ظاهر نشود تزاید جزئی وقتیست که زیاد شود و منتشر گردد در بدن انتهاء کلی وقتیست که سخت شود جنگ میان طبیعت و مرض و آن وقت ظهور بحران است و انتهاء جزئی وقتیست که باقی ماند در بدن حرارت و اعراض بحال خود باشد انحطاط کلی زمانیست که نظام شود استیلاء حرارت غریزیه بر ماده و غلبه کند و انحطاط جزئی وقتیست که شروع کند نوبت در انحطاط النبض آن حرکتیست در ظرفهای روح مرکب از انبساط و انقباض بسبب تدبیر روح بنسیم طرف روح دلست و شریانها مجسته موضعیست که مجس نبض را او گیرند نبض انبساط حرکتیست بجانب ظاهر و انقباض خلاف آنست نبض بسیط آنست که نوع واحد باشد و بس و نبض مرکب آنکه یافت شود در او دو نوع یا زیاده اجزا و نبض آنکه واقع شود در آن اصابع نبض طویل آن است که محسوس شود اجزاء آن در طول بیشتر از مسک از نبض طبیعی نبض قصیر ضد آن نبض عریض آنکه یافت میشود اجزای آن در عرض بیشتر و ضیق ضد آن

مشرف انکه یافت شود اورا در ارتفاع بیشتر و آنرا شاهق و مرتفع خوانند منخفض
ضد آن است نبض عظیم یعنی زاید در طول و عرض و شهوق نبض صغیر ضد آنست
نبض غلیظ آنست که زاید باشد در عرض و شهوق نبض دقیق باشد در هر دو نبض قوی
آنست که متقادم شود با حس نزد انبساط و نبض ضعیف ضد آنست نبض سریع
آنست که تمام شود در مدت قلیلی بطی ضد آنست نبض لین آنست که قابل انفراع
باشد بسوی داخل از غامز باسانی صلب ضد آنست نبض ممتلی آنست که محسوس شود در
جوف آن رطوبت خالی ضد آن است نبض متواتر آنست که اندک زمان باشد میان
هر دو کوفتن نبض متفاوت ضد آنست نبض متدارک مثل سریع است نبض متراخی
مثل متفاوت نبض متخلخل مثل متراخیست نبض متکاثف مانند متدارک است
المستوی المطلق آنست که مانند باشد با و بنضافت با اجزاء نبض در همه انواع
و احوال المختلف المطلق آنست که مختلف باشد در این انواع یعنی در قوت و ضعف
و عظم و صغر و سرعت و بطوء و لین و صلابت و گاه هست که مختلف شود در نوع
واحد پس مختلف فیه است المنتظم ان مختلف است که اختلاف ان یک روش باشد و بعد آن
روش دور کند نبض ذو الادوار آنست که اختلاف دو یا دو روش باشد یا زیاده الموزون
آن است که بر نسبت موسیقار باشد المتغیر الوزن آنست که دور نبض کودکان در وقت
نبض پیران باشد یا مانند آن خارج الوزن آنست که مانند نباشد نبض او در وزن
نبض دیگر را از نبضها سنان المختلف در جزو واحد آنست تفاوت شود بوضع یک است
المختلف فی الاجزاء الکثیرة آنست که شروع کند از نبض او پس مندرج شود بسوی
زیاده از ان یا نقصان و مستمر باشد بیک روش تا غایت زیاده یا نقصان برسد
نبض

نبض ذو الفترة مختلف انجا که تقع حرکت کند المختلف فی الوضع انست که
مختلف باشد نسبت اجزاء عرق بسوی جهات ستة المنقطع انکه جدا شود
در جزء واحد که مغز او است حقیقة العایه انکه نبض عظیم رجوع کند از نبض
صغیر در جزء واحد و قتی که جلی باشد بسوی منقطع شود پس سریع گردد
الموجی مختلف است در اجزاء عرق در عظم و صغر و تقدم و تأخر و قتی
که عریض غیر صغیر باشد نبض دودی مختلف است که باشد او در شهوق و
انحطاط و سرعت و بطوء با صغر و تواتر النملی ان است که مختلف باشد بعین و حج
اما اصغر و اشد باشد تواتر از دودی باشد المنشاری انکه شبیه باشد بموجی
اما صلب تر و سریع المتواتر باشد ذنب الفار انکه متدرج باشد در اختلاف
اجزاء از نقصان بزیاده یا علی المسلی انکه شروع کند از نقصان بسوی
حد در زیاده و بعد از ان متعاکس شود بر ولا تا انکه برسد حد اول را
در نقصان ذو القرعتین دو نبض اند باهم ملاقی شده المنتشج آنست که
دیده شود با فتق ر مثل تار و یبوست المرتعش انکه یافته شود در ان جنبش
و مختلف باشد در تقدم و تاخر المتواتر آنست که یافت شود و در او التوا
و تمدد یعنی پیچیدن و کشیدن المعتدل المطلق ان نبض است که متوسط
باشد در جمیع انواع و اصناف المعتدل فی نوع واحد آنست که متوسط باشد
میان نوع واحد و صنف او النبض الطبیعی آن معتدل در همه نوعها است مگر
در قوت الاسباب الماسکة للنبض اسباب عامیه ضروریه است که
داخل باشد در قایم کردانیدن نبض مثل آلت و قوت و حاجت و الاسباب الکثیرة

آنست که داخل نباشد در تقویم نبض اما مغیر احکام نبض التفسره آن قاروره است
که در وی بول مریض باشد برای عرض کردن به طبیب البول آن آب طبیعت است
جدا شده از مثانه و هر گاه در شیشه کنند هر چند نزدیک بول رنگ غلیظ تر
مینماید و هر چند دورتر صافتر بول محمود معتدل القوام است اترجی رنگ
باشد و بد بو نباشد تفسره معتدل آنست که رعایت کرده باشند ده شرط
مانع و صادقه آنست که از جسم شفاف پاک صاف متشابه الاجزاء ساخته
باشند بر شکل مثانه بول غلیظ آنست که با هم مانند باشد اجزاء او و تیره و
بعکس خلاف آنست طبقات بول صفرائی اول تبنی یعنی کاهی دوم اترجی
کدرتر است از کاهی بعد از ان اشقر که از آن زردتر است بعد از ان زرد
نارنجی بعد از ان زرد ناری بعد از ان زعفرانی بعد از ان سرخ خالص طبقات
سرخ اول اصهب که کم رنگ است دوم رنگ گل که وردی است بعد از آن
سرخ خوب که احمر قانی گویند بعد از ان سرخ اقتم که از ان غلیظ تر است طبقات
الخضرة اسلنجی ان فستقی است بعد از آن آسمان رنگ بعد از ان نیل رنگ
بعد از ان کراثیه بعد از ان زنگاریه طبقات السودا سیاه که زعفران بر زند
بعد از آن سیاه که بسبز مایل باشد طبقات البیاض سفید شفاف شیرمانند
سفید فقاع رنگ سفید از آن تیره تر بول دموی انکه بدم مخلوط باشد
بعد القیم انکه در رنگ خون برآید بول الرقانی سرخی که بزردی تیره زند
القاروره المشتجة انکه در ان بول سبز نماید القاروره الدمویه انکه
انکه بول سرخ باشد القاروره السوداویه انکه رنگ بول بسواد مایل
باشد

عمود الرسوب ان است که معتدل باشد در ملک کرده

القارورة الخارجة انکه در نفس بالذات از تیرگی باشد اشتمال القاروره البیاض بول کمتر از تیرگی باشد

باشد الاحمر الناصع انکه براق باشد در سرخی و قانی انکه سرخی تند باشد الاقتم
انکه سرخی بسیاهی میزده باشد سفید مشف انکه در رنگ بلور باشد سفید حقی انکه
مانند کاغذ باشد بول خام انکه در شیشه باشد اجزاء رقیق غبار یابد بوی
الرسوب یعنی تهنشین المدة انکه رسوب شود در شیشه و بد بو بعد تا بهای رسوب
الدشیشی انکه در رنگ سرخ ماند و از خون سوخته باشد و اللحمی و الدسمی و الخاطی و العلقی و
السویقی و الدموی و الشعری و الرملی و الرمادی و الصفایحی رسوبات چنانکه هر کدام بمانند
آنچه بدان نسبت کرده مانند مثل صفایحی که فلوس ماهی مانند باشد الرسوب المحمود آن است
که ته نشین سفید که اجزا بهم پیوسته باشد الرسوب الطافی انکه بالای آب معلق باشد العلقی
انکه در او یخته تر و دکتان بول غریزی انکه موافق شرب و عادت باشد و غیر ان انکه زیاده یا کم
باشد البحران انقلابی است که دفع شود از عدها و از مقعد بسبحانه مرانکر انکه زیاده بر خروجه بطریق
عادت باشد و یابس انکه مائیت کم باشد و رطب انکه بان تری باشد البنادق انکه خشکی زیاد باشد
در زنان بشکل شتر بزند لاذع انکه گزنده حادی و مقعد باشد بنا بر صفرا نرد رنگ است و بسیار
بد بو الامراض المادیه انکه در امراض باشد خلطی از اخلاط الامراض المزمنة انکه دراز کشیده باشد مدة
ان الحادة انکه کوتاه باشد اوقات آن الامراض الموهومیة انکه لمان باشد از مرض دیگر الامراض المسلمة
انکه مانع نباشد تدبیر بواسطه اسباب ها الامراض البلدیه انکه مخصوص بلد باشد یا قبیله یا ساکنان
جای الامراض المعدیه انکه از شخص بشخص تجاوز کند الامراض المستوارثه انکه میرسد از پدر
و مادر بفرزند الامراض الفصلیه انکه مختص باشد بزمان از ازمنه فصول اربعه الامراض
المشارکة انکه حادث شود در عضوی بسبب عضو دیگر المختصه خلاف ان است الامراض
المتشابهه انکه منسوب باشد باعضاء بسیطه الامراض المفرده انکه یک نوع باشد

و بی‌مرکبه خلاف آن است الامراض الجرابیه آنکه حادث شود بسبب انتقال المواد در مجاری الامراض
القصریه آنکه بسبب تقصیر مواد باشد مر مودت محتبس شود در مسام الامراض انحلال آنکه
بسبب تفرق اجزا پیدا شود و اورا تفرق اتصال نیز خوانند الامراض الترکیبیه آنکه مختص باشد
بعضو مرکب امراض شکل آنکه فساد در هیئت واقع شود امراض مجاری آنست که راهها بسته
شود یا تنگ گردد یا وسیع شود امراض وعیا آنست تنگتر یا کشاده‌تر یا کوچکتر یا بزرگتر
یا پر یا خالی گردد امراض صفائح فرعی و درشتی عضو است امراض وضع آنکه عضو از جای
خود برود سحج خراشیدن سطح اعضا است جراحت تفرق اتصال [illegible] قرحه
جراحتی که با او چرک باشد الصدع شکستن استخوان است بی جدا شدن عضو است
ام اللذام جدا شدن اتصال شرائن است البتق بیرون آمدن [illegible] الفتق جدا شدن
اتصال در پرده‌ها الشق بیرون آمدن [illegible] که در حبل اول واقع شود الخلع جدا شدن
دو عضو که با هم مرکب باشد الفک جدا شدن [illegible] در عصب الوثیه [illegible] که
[illegible] در سر جراحت در یک پوست القاشره جدا شدن اتصال است در جلد سر
الناصفه آنچه گذشته در جلد و رسیده بگوشت المتلاحمه آنچه جدا شود با او گوشت
السمحاق آنچه از گوشت گذشته و رسیده به پرده که استخوان را پوشیده است الموضحه
آنچه گذشته باشد پرده را و کشوده استخوان را المأمومه آنچه قطع کرده ام دماغ را
الدامغه آنچه رسیده بنفس دماغ الخراج هر ورم که جمع شده باشد الوجع دریافت آنچه
ملایم نیست اللذة دریافت آنچه ملایم است السوء المزاج المتفق آن است مزاج
قرار گرفته باشد در اعضا بنوعی که نتوان یافت السوء المزاج المختلف آنکه
خلاف آن باشد که الم از آن توان یافت الوجع ضربانی آنکه متحرک شود بان
بسبب

بسبب حرکت شریان الوجع الخدری آنکه افسرده شود بان مالک روح نفسانی
وجع ثاقب آنکه نفوذ میکند در عضو الوجع رخوا آنکه سست شود دران عضو الوجع
المکسر آنکه جدا شود در میان غشا و استخوان الوجع الناخس آنکه کشیده شود بان
غشا عرضا الوجع الممدد آنکه کشیده شود بان عصب طولا الحکاک آنکه
بان خارش باشد الصداع درد سر است الشقیقه درد سر یک طرف سر است البیضه
دردیست محیط بر تمام سر [illegible] آنکه زیاد شود باندک سبب در هر ساعت و آنرا
[illegible] ردیه است و آنرا خود نیز میگویند [illegible] تمام سر است بسبب
ملاقات بارد و اجتماع بخارات حادث میشود در عرض دماغ حالتیست که پندارد که
میگردد یا دوران الدوار حالتیست که پندارد که چیزها گرد صاحب او میگردند و خود را
نمیتواند نگاه دارد السدر آنکه هرگاه شخص برخیزد چشم او تاریک شود قرانیطس
ورم گرم است در پرده‌های دماغ و اورا سرسام حار میگویند السرسام ورمی
است در سر السبات [illegible] مفرطت با سرسام حار لیثرغس ورم بلغمی است
در مجاری و اورا نسیان لازم است و سرسام بارد میگویند عطاس الصبیان
اجتماع رطوبات میان قحف و جلد و میان حجابین بیرون النوم رجوع
روح نفسانی از آلات حس و حرکت بسوی مبدا او نوم طبیعی خوابیست
با غور روح حیوانی [illegible] بسوی باطن برای پزانیدن الغذاء
نعاس میان خواب و بیداری است نوم متململ حالتیست میان نوم و یقظه سبات
خواب مستغرق که بیدار شدن مشکل باشد الیقظه بیداری السهر بیداری با فراط
غیر طبیعی اختلاط العقل آنست عارض شود بیمار را بنوعی که چیزی که نباید کند

و نباید گفت بگوید و بکند الرعونت نقصان عقل است که حماقت گویند المانیا جنونیست
با غضب و لعب و با وثبت و نفرت المالیخولیا جنونیست که تغیر در قوت فکر
راه یافته و سبب تغیر ظنون شده بر صاحب او حزن و غم غالب است المراقی نوع آن است
که جمع شده ماده ظلمت و تاریکی در مراق و از فضول ردیه آن متصاعد شده بخارات
در دماغ و جوهر روح را تاریک ساخته داء الکلب ساخته داء الکلب مانیا است القطرب
جنونیست که نفرت میکند صاحب آن از مردم و در قبرستان و جنگل میگردد و هرچه پیش
آید از آن گریزان است عشق جنونیست که عارض میشود انسان را برای مداومت
استحسان صورت معینه در فکر الشخوص نوعیست از جمود که شخص پشت خوابیده
و چشم وا کرده است و حرکت نمیتواند کرد بواسطه بسته شدن ماده در بطن السبات
السهری آنکه گاه خواب گران کند و گاه بیداری دراز الکابوس حالتیست که محسوس میشود
نزد دخول انسان در خواب که گویا شخصی سیاه بر بالای او افتاده و او قدرت بر حرکت
هیچ عضو ندارد و آواز و حرف همه بسته شده نزدیک است که خفه شود بمجرد جنبیدن
عضو خلاص میشود الصرع مرضی مادی است در دماغ که باز میدارد اعضای نفسانی
از حرکت و افعال سبب آن آنست که در مجاری دماغ سده غیر تامی عارض شده است
و هرگاه تام باشد و مستحکم گردد آن سکته است صرع ام الصبیان نیز خوانند الفالج
استرخاء اعصاب است در یک شق بدن کلا مع راس التشنج مرضی عصبی است
که کشیده میشود عضل بسوی مبادی خود و کم میشود انبساط التمدد مرضی آلیست
که منع میکند قوت محرکه را از قبض اعضا که در شان او آنست که منقبض شود
الکزاز آنکه بهم رسد از تشنج [illegible] در گردن و پشت واقع میشود
اللقوه

اللقوه مرضی است که کشیده میشود یکی از شقی وجه بسوی آن دیگر پس دشوار میشود
بهم آمدن پلکهای چشم و هر دو لب الرعشه و آن مرضیست که عاجز میشود قوت
محرکه از حرکت دادن عضو را بر نظام عادت پس آمیخته میشود حرکه ارادیه بغیر
ارادیه الخدر و آن علتی است که میبرد حس لمس را الاختلاج حرکت عضلانیست
که حرکت میکند بان آن جلد که بان چسبیده است و اکثر سبب ریح است وجع العین درد
چشم است الرمد آن ورم چشم است که بان حمرت و انتفاخ و ضربان باشد الوردینج آن
رمد عظیم است بحیثیتی که چشم بهم گذاشتن متعذر است و زیاده میشود سفیدی
بر سیاهی النفاخات جوشش بر آمده ایست که پیدا میشود در بعضی پوستهای
قرنیه که طبقات آن چهار است بدترین آنکه اغور و فرو رفته‌تر باشد در بعضی پوستهای
قرنیه جراحت در عین هفت نوع است السرطان فی العین ورمیست که حادث
میشود در پرده قرنیه با سرخی چشم و تمدد و درد سخت [illegible] و درد سخت
و سقوط اشتهای طعام اخیلوس ورمی است در موق [illegible] ماده ما دام که صلب است
و منفجر نشده است آن را اخراج بینا مند و هرگاه منفجر شود عن با خوانند الغمام سفیدیست
در چشم ما دام که باریک است غمام گویند و هرگاه غلیظ شود بیاض میگویند السبل پرده
ایست که عارض میشود در چشم از امتداد رگهای ظاهره در سطح ملتحمه و قرنیه و در
میان آن چیزیست مانند دود الظفره یعنی ناخنه و آن زیادتیست از ملتحمه یا از حجاب
محیط بچشم ابتدا میکند از موق و جاری میشود بر ملتحمه و بسا باشد که بپوشد
قرنیه را و فرو گیرد ثقبه را الطرفه نقطه خونی سرخ است تازه و یا سیاه کهنه
الدمعه آب چشم ریختن است دایم و گاه باشد که تر شود و سیلان نکند الحول

چشم مرکب از هفت طبقه [illegible] مرکب از
پرده اول ملتحمه مانند [illegible]
پرده دوم قرنیه مانند قرن
پرده سوم عنبیه مانند عنب سیاه
پرده چهارم شبکیه مانند شبکه
پرده پنجم عنکبوتیه مانند بافته عنکبوت
پرده ششم مشیمیه مشتمل بر [illegible]
پرده هفتم صلبیه متصل بعظم
آب اول جلیدیه
آب دوم بیضیه
آب سوم زجاجیه
[illegible]

ایطر طریق ساختن

سفید است الدّوی والطنین آواز بیست که همیشه در گوش می آید نه از بیرون التّزله
رطوبتی است که میریزد در حلق و در شش الزکام آن رطوبتی است که میریزد بسوی مجری
بینی الخشم سده است در بینی که باز میدارد تنفس را از راه بینی حلبتی ...
است در بینی البوسان گوشت زاید است که میروید در انف گاه است که بواسیر انف
خوانند الضفدع آن ماننده غده صلبه است که میباشد در تحت زبان بار کهای بیر القلاع
جوشش در سطح دهن و زبان البخر بوی بد است در دهان ذهاب ماء الاسنان
که دندان قبول نکند چیزی را سرد و سخت و نرم را القلع آنست که متحرک شود در بیخ
دندان چیزی چنانکه او را از دندان جدا نتوان کرد الذبحه نوع انخناق صعب که باز میدارد
نفوذ کردن نفس را در شش و در دها الاختناق گرفتن نفس است در حلق تنفس حرکت
ارادیت برای رسانیدن باد تازه در ریه و دل و بیرون اوردن باد گرم از دل نفس
عظیم آنست که برسانند هوای بسیار در قلب فوق معتدل و منبسط شود بالو لعضاء
نفس انبساط تام نفس صغیر مقابل عظیم است نفس شاهق آنست که عظیم باشد و میل
کند با علو صدر و نفس طویل آنکه مدت حرکت دراز باشد در استنشاق هوا و رد آن
قصیر مقابل آن متواتر آنکه کوتاه باشد میان آن و قبل آن نفس متخلخل آنکه حرکت کند شش
و آن دلیل است بر خفق سعت سوء نفس چرنیت که شامل است احوال خارجه از طبیعت
سریع آنکه حرکت کند در مدت قصیر بار سیدن حاجت وطی آنکه مقابل سریع باشد ضیق
نفس آنست که نیاید هوا متصعب بتنفس نفوذ را از جهت تنگی منفذ النفس المنتصف
آنکه تنفس کند بنصف ریه الانتصاب النفس آنکه صاحب آن تنفس نتواند کرد مگر
راست کردن پشت و کشیده کردن گردن بسوی بالا الربو علت ریه است که نفس صاحب

آن زایل شدن مقله است بسوی جهتی از جهات اگر بسوی بالا و نشیب
باشد یکی را دو می بیند الجحوظ بر آمدن و بالیدن مقله است الشلاق
غلیظ شدن مزمن است در پلکها و سرخ شدن و پراکنده شدن موی
پلک جساء الاجفان باز ایستادن حرکات جفن است با درد و حمرت
و حکت الالتصاق چسبید جفن است بمقله الندبه که اثر و قرح نیز گویند
ان گوشت پارچه ایست زیاده در مقله است السّلاق غلیظ شدن مزمن
است در پلکها و سرخ شدن و پراکنده شدن موی پلک الشّتره آن بر
گشتن جفن است البرده رطوبت غلیظ است که متحجر شده در باطن جفن مایل
بسوی بیاض الشعیره ورم دراز است که ظاهر میشود بر طرف جفن مانند جو دانه
در شکل الشرناق زیادتی است از ماده پیه که حادث میشود در جفن بالا
و ثابت است و استاده التوته گوشت زیست که پیدا میشود در باطن
جفن سیلان میکند از آن چرک در رنگ توت التحجر ورم کوچک متحجر در
اجفان الجرب خارش و حمرت در اجفان الانتفاخ ورم بلغمی یا سوداوی
است در جفن با خارش العشاق آن پرده ایست که معطل میشود بصر از دیدن
در شب الجهر خلاف او که نمی بیند در روز الانتشار آنکه بگردد ثقبه عینیه
وسیع تر از آنکه طبیعی بود نزول ماء رطوبت غریبه است که می ماند در
ثقب عنبیه میان رطوبت بیضیه و صفاق قرنی پس باز میدارد نفوذ
کردن چیزها را در بصر العمه آنست که نه بیند از دور یا از پس روشنی
و صاحب این علت هرگاه نظر میکند بر آنکها همه را چنان بیند که بر سر آنها
سیفیلا

ان نفس کشیدن بتواتر بحة الصوت خشونة است و غلظت در صوت او از گرفتگی
چون صدای رصاص باشد الصوت المرتعش آنکه ادا کند سعال حرکت را از طبیعت
حجاب برای انبساط سینه و انقباض او و برای دفع کردن موذی از اعضاء سینه ذات
الجنب مرضیت شامل جمیع اورام حاره را در نواحی صدر غیر آنکه در گوشت باشد
ذات الریه ورم حاری است در شش الشوصه ورم حار است در پرده هائی که بر صلعها
است زیر حجاب ملجز البرسام ورم حاری است در حجاب حاجز ذات الجنب خالص ورم
حاریت در حجاب منصف و غیر خالص ورم است در عضلات صدر النفث خلط
براق است از نواحی سینه النفث المحمود آنکه سفید نازک و نرم مستوی پخته
غیر لزج باشد و بدبو نبود و آید السّل قرحه است در شش التقیح آنکه جمع شود
چرک در سینه الخفقان حرکت اختلاجیه که عارض دل شود الغشی معطل شدن
قوای محرکه حساسه بواسطه جمع شدن روح همه بسوی او ضعف معده حالیت
معده را که طعام خوب هضم نشود سقوط الشهوة آنکه اصلا اشتهای طعام و شراب
نشود ضعف شهوه نقصان اشتها است فساد شهوت اشتهای طعام و شراب نشود
چیزهای غیر معتادات مثل طین فحم جوع حالتیست که دفعه میکند فم معده را بسوی خوردن
و میکند چیزی الجوع المفرط آنکه ضبط نتواند نمود شکم خود را و هرگاه فاجز
شود طبیعت از خود میرود بولیموس جوع اعضا است با سیری معده و آنرا جوع
البقر خوانند بطلان هضم آنکه گوارا نشود طعام در معده اصلا ضعف هضم
آنکه ناقص یکه در کامل است گوارا نشود فساد هضم آنکه طعام مستحیل شود بچیزی
غیر طبیعیه طفو الطعام آنکه معده آنرا کرد نکند قرار گیرد او از دهنه است
در بطن

در بطن زلق المعده سلوست است در سطح معده که قرار نمیگیرد طعام القی بیرون
آمدن چیز است از معده التهوع حرکت برای دفع از معده الغثیان حالتیست برای
مقتضی حرکت ماده قلق اضطراب معده است وقت پیدا شدن این حرکات
پس عارض شود در صاحب آن کرب و غثیان و سدر و دوار و تغیر لون الفواق
حرکت مختلفه مرکبه است از تشنج انقباضی با تمدد انبساطی معده را التخمه فساد
طعام است در معده بسبب طعام الذرب فساد است در معده با دفع الجوع
الکلبی آنکه میخورد انسان دایم و سیر نمیشود الجشاء ریح است خارج از بالا الوحم
انقطاع شهوت بلا است مر حامله را در ماه چهارم العطاش تشنگی مفرط است
که از آشامیدن کم نمیشود المکبود آنکه در جگر او ضعف باشد مطحول آنکه در طحال او
ورم باشد سوء القنیه فساد مزاج است که اکثر از جگر ابتدا میشود و بعد از آن
در همه بدن جاری میگردد و پشت چشم و پشت دست و پا ورم ظاهر میشود
الاستسقاء مرض مادی است که غلیل میرود آن اعضا بسبب ماده غریبه
اللحمی منها از قسم ماده آن مائیت مخلوط بخون است و پس تحلیل میرود جمیع
اعضاء ظاهره از قسم زقی مائیت است ریخته در فضاء بطن از قسم طبلی ماده
بادی است و اشد در آن نواحی الیرقان مرضیست که متغیر میشود رنگ بدن
بسوی زردی یا بسوی سیاهی زردی بسبب پهن شدن ماده صفرا است
و سیاهی بسبب پهن شدن ماده سودا الاسهال و اشیدن بطن است خلاف
عادت طبیعیه الاختلاف آن اسهال است ثابت بدن و ضع الخلفه اسهالیست
ثابت بر نگهای مختلفه زلق الامعاء نارسیدن سطح رود هاست بنوعی

که مواد در آن جا نمیکنند و میلغزد و دفع میشود النتح دمیش شدن و درد کردن روده‌ها
و دفع میشود از آن اقسام مواد ذوسنطاریا قروح و جراحت امعاست با سحج
الزحیر وجع تمددی است یعنی کشیدن بازور و سنگینی در روده مستقیم و مشکل
دفع شدن براز الهیضه حرکت است از مواد فاسده غیر منهضمه بسوی مجل شدن
اندرون امعاء و بالا باحدت و شدت و سریع دفع شدن المغص وجع امعاست با کرنبه
و پیچش القولنج مرض معوی است با پیچش و درد بسبب احتباس و گرفتگی
آنچه باید بیرون آید بالطبع شل براز و سبح ایلاوس قسم از قولنج شدید است
که در معاء دقاق واقع میشود و با او غثیان وقی میباشد قولنج ثفلی آنکه ثفل بسته شود
در امعاء قولون و ریحی آنکه بسبب ورم باشد در روده و بسته شود براز الریحی آنکه
محتبس شود در طبقات امعا بلغمی آنکه چسبیده شود بلغم لزج در امعا و ببندد راه
خروج مواد را الالتوائی آنکه برگردد پیچ روده را از وضع طبیعی بسبب از
سببها و بسته کرده راه بیرون آمدن مواد معتاد الحیات یعنی کرمهای دراز حب
القرع یعنی کرمهای عراض در آن حب کدو البواسیر بثور و جوششهاست در مقعد
و آن ثؤلولیه و توتیه و عنبیه و غیره وگاه است که خون و رطوبت طرد و گاه
خشک بی رطوبت است و از آن الصتم خوانند حرقة البول درد یا سوزش نزد
بیرون آمدن بول است بی الم دیابیطس آنکه بیرون آید آب چنانکه خورده است بی خود
بی درنگ الانتشار ایستاده شدن نفخ در عصبهای مجوف مثل قضیب الباه
یعنی الجماع النطفه منی که قرار گیرد در رحم افریسموس نعوظ دایمی است بی شهوت القذف
آنست که هرگاه جماع کند اطلاق واقع شود وقت انزال ارهاطون اختلاج ذکر است
دایما

دایما و کشیده شدن جای منی اعوجاج ذکر تشنج است و میل کردن بیک طرف دوالی
الصفن پر شدن رگهاست در صفن و پیچیده شدن وبا او اختلاج ذکر است
القیله نفخ کردن انثیین است بسبب ورم مائی یا ریحی یا رطوبتی معاد آن الاسقاط
لغزیدن جنین است المشیمه پرده ایست پوشیده بر جنین الرجا حالتیست که بسیار
میشود زنان را مانند شکم حامله و آن را حمل کاذب خوانند الافضاء اختلاط بکارت
بواسطه پاره شدن پرده یافته در فم رحم فرسیموس الناسور خارش است در فرج زنان
که بآن سیر نمیشوند از جماع الرتقا پرده گوشتی ایست صلب در فم رحم که مانع است
از جماع و گاه باشد که منع حیض نیز کند و موجب خطر شود اختناق رحم مانند صرع است
که عارض میشود زنان را بسبب احتباس طمث و منی الفتق واشدن الصفاق است
و نفوذ کردن جسم غریب در کیسه انثیین قیلة الماء ریختن مائیت است در صفن
از فضاء بطن قیلة الامعاء فرود آمدن جرم امعاء اعور است در صفن و گاه باشد
که شرب با اعور فرود آید ریاح الافرسه زایل شدن فقرات است داخلا و خارجا
الحدبه زوال فقرات از پشت التقصع زوال فقرات از پیش الدوالی وسیع
شدن رگهای ساقهاست و قدم و پر شدن آن از خون سوداوی داء الفیل زیاده
شدن و ورم و نفخ است در ساق و قدم با غلظت و تغییر رنگ طبیعی عرق النسا
وجع است که ابتداء میکند از مفصل ورک و کشیده میشود از جانب بیرون فخذ تا
بر کعب و تا بکعب النقرس وجعیست که عارض میشود بر ابهام قدم و دراز میشود
بان خنق البطم جوشش است که ظاهر میشود لورح اول بار بعد از آن پهن میشود
بواسطه روح و خون در شرایین و عروق بسوی جمیع بدن پس چنان شعله و میگردد

و ضربان برجاماند در اعمال طبیعیه بدن الحمی عرضیه آنکه بسبب مرض دیگر باشد حمی یومیه
آنکه حرارت متشبث بهوا و روح باشد اولا و اگر در آن شبانه روز منحل شود
یا تب دیگر بگردد الحمی الخلطیه آنکه حرارت در اخلاط متشبث شود اولا و بعد از آن
بهم شود با ارواح و اعضا الحمی الدقیه آنکه حرارت نشو کرده متشبث باشد
در اعضا اصلیه و بعد از آن در آید در ارواح و اخلاط ثانیا الحیات الوبائیه آنکه
بسبب فساد هوا عارض شود ارواح را اولا و بعد از آن در اخلاط و اعضا در آید
و الحیات المرکبات آنست که جمع شده باشد در دو خلط یا زیاده الجدری بثور
منفخه از غلیان دم است که بر همه بدن ظاهر میشود الحصبه بثور مسطحه شبیه
بجدری است اقل بثور من غیر نتو بر آمدگی الملیله حالتیست که ظاهر میشود
پیش از تب که با آن سستی و پیچ یافتن و کشیدن اعضا و ظهور اندک حرارت و تنگ
دلی است الحمی الصالبة آنست که در آن سردی و طبیدن نباشد التکرج حالتیست که
پیدا میشود بآن سرمای مختلف و گزیدن در پوست القشعریره تکرج قویست
با سرمای سخت الناقص آنست که خون دل نگاه نتواند داشت از لرزیدن القلق
اضطراب است با هیجان رمی الکرب حالتیست که ظاهر میشود بآن غم و وسواس الورم
انتفاخ و بر آمدگیست در سطح اعضا ماشرا بثوریست که ظاهر میشود بسبب صفراء
بد سوخته الحمره ورمیست مرکب از زیادهٔ خون و صفراء ردیه الجمره بالجیم بثوریست
با حدت و التهاب و خارش الخراج ورمیست که جمع میشود در آن چرک الطاعون
جراحتیست که پیدا میشود در گوشت رخو در بیخ بغل و پس گوش و غیر آن از ماده فاسد
السرطان ورم سخت که با بیخهای نمایان در هر جانب السلعه ورم غددیست در
غدد

غدد الرهل نوعی از تهیج است غیر ظاهر الزهل استرخاست در لحم بغایت سست
الدبیله ورمی است مخلوط بلوث نضج و ریحی است غیر مخلوط بلحم الدمل بثره ایست
که بیرون می آید از آن چرک بعد از نضج الدبیله دمل بزرگست یا دهنهای بسیار
الشوکه ورم ملتهب است که با آن ضربان باشد النار الفارسی از جنس حمره ردیه است
النمله ورم است حادث میشود از اخلاط حاده خورنده گردش میشود و زیاد
میگردد الجاورسیه بثور صغار صفراویست با در شیخت النملة جوشش
است با رطوبت الشری بقعهای مسطحه است غیر حسا و حکاک جزا که همه بدن
حادث میشود در اکثر و با آن خارش سخت و التهاب و کریست الاکله کاله قرحه است
که زیاد میشود در هر جانب و زیر پوست اغانقرایا الاکلات که باطل میشود حس
اطراف او شقاقلوس اکله است یعنی خوره است با آن بطلان حس طلی است
اودیما ورمیست بلغمی لوخیلا ورم غدویست که پیدا میشود در پس گوش
الخنازیر صلبهای سلعه است چسبیده بلوث که از خوب نمیشود السقیروس
ورم صلب بلغمیست الورم الصلب سوداوی که با آن حس نیست المسامیر
ثالیل بزرگ عظیم الرؤس با رنگ سیاه است العرق المدنی آنست که حادث
میشود در رجلین در اکثر بیرون می آید و دراز میشود در دوک و پیمان نزدیک
بیلکی که لیح و حرکت میکند در بیخ حرکت کرم داء الاسد جذام است که علامت
کرمان فساد هیئة اعضاست و می پاشاند موی سر و ابرو و مژه الخدر یعنی
و انگشتان دست و پا القرحه هر جراحتیست که با آن چرک و ریم باشد الوسخ
یعنی چرک غلیظ القیح چرک رقیق المده هر چرک که گرد آید در جراحات الناصور قرحه

کرباّن عفونت وسوراخ باشد که سیلان کند ازان جراحت الکهف آن ناصوریست که دهن
آن وسیع باشد و بسیار است القرحة الرخیة کهفیت که واسع باشد دهنها آن
القرحة الوخزة آنست که در این اقسام جراحت وریم باشد القرحة الجرویة آنکه
مشکل خوب شود ریع الشوکة یا دهنهات که جا کرده در خلل استخوانها یا مادهها که
مفصل استخوانهاست داء الثعلب آنست که بخته شود موی یعنی سر و ریش و دیگر
مواضع بطریق استداره و کرم داء الحیة بنجینی است در اکثر بطریق استطاله
و درازی مانند پوست درختی باریک ... الکلف لکهای نقطهای است
بسوی سیاهی اکثر در وجه میشود النمش لکه یا رچه ایست بسوی سرخی البرش
لکهدانها یا رچه است بسوی سیاهی البهق آثار سطحیاست بسوی سفیدی یا ...
در جمیع بدن تجاوز نمیکند ظاهر جلد را البرص آثار سفیدی یا سیاهی است فرو
رفته در گوشت الوضح آثاریست بسوی سیاهی یا سفیدی میان برص و بهق
الوشم آثاریست بسوی بیاض که از بریدن و سوختن نمایان میشود البادشنام
سرخیست غلیظ ... که در سر پا دیده میگردد که مقدمه جذام میشود السعفة
الرطبة بثرهای قرحیه است با مواد چرک یا خشک ریشه و از اشرنج بیمانند
البلغیة نوع از شرنج است با ... در جسم و با خوره القوبا نوع از شرنج
با ... خشکی اللثعیة بثرهای کوچک سفید است مثل نقطها شیر اکثر در رو
میشود الجرب بثرهای مختلف الشکل است در صغر و کبر با رطوبت و یا یبوست
با خارش سخت بنات اللیل بثرهای عدسیاست با خارش و در شق اکثر در
شب پیدا میشود بسبب سرما الثولول بثرهای برابر و در از خانه بود سخت
الصبان

خوردنیها

الصئبان بوی بد است که زیر بغل می آید الداخس ورم گرم خراجی است که عارض میشود
در اطراف ناخن انسان الفاء زواید و دملها عادتها است در بیخ ناخن الاغذیة
والاشربة نام طعام و آب است که متولد میشود از آن خون که بدل ما یتحلل میشود الطعام نام
خوردنیهاست که در آن غذائیت غالب باشد السمید نام نان است که از آرد میده ستوده
کرده بپخته پخته باشد خبز نان کنهم است الخشکار نام نان است که از آرد کنهم
خشک پخته باشد الملة نان غلیظ کنده است که در تنور پخته باشد برسنک
تافته نهاده الفطیر نانیست که آرد خمیر کرده در حال پخته باشد الاسفیدباجات
شوربایست که در آن هیچ یک از ادویه نینداخته باشند و الا بازیرا انکه طعوم
غالب باشد الزیرباجه شوربایست که بجای گوشت با دهان پخته باشند الحیص
پالوده که از نخاله بیند و شیرینی شکر و روغن بادام کنند و افراحریره خوانند الهلام
آنست که گوشت را پاره پاره کرده در آب بریزند تا آب بسوزد و گوشت بماند و در آن نمک
و زیره و فلفل انداخته باشند الشوی گوشت است در تنور بیاویزند تا پخته شود
مثل بریان و کباب و ... گوشت را بر آتش بگردانند تا پخته کرده الطیاهجه شوربا
که کوفته باشد از گوشت پخته در روغن الطیب القلایا آنست که بره و بزغاله را
شکم پر کرده در روغن بریزند الماء اللحم شوربایست میگیرند از آب گوشت
ریزه ریزه کرده و پخته چکیده که در آن گوشت پخته صاف کرده باشند شیخ بو علی
در رساله ادویه قلبیه میگوید ... اللحم ما واللحم میگویند غلط کرده اهل
ماء اللحم آنست که او گوشت ریزه کرده و کوفته در اندک آب بجوشانند و بیرون
آورده بگذارند که آب از گوشت بچکد و در آن گوشت آب چکیده لحم جدید انداخته

و پخته و صاف کرده ماء اللحم گویند الشوربا ... است که از آب گوشت و نمک ساخته
باشد و بس النیمبرشت آنست که بیض آنقدر گرم شود که زرده لیکن بسته نشود زرده
آن باشد و ... ضابطه ریختن آن در آب گرم ... سیصد عدد شمرده
بر دارند پخته شده است السکنجبین هو الشراب المتخذ من الخل شربت است
از عسل و سرکه پخته باشد یا آب یا از شکر و سرکه یا از شکر و ترهندی و سکنجبین
بزوری آنست که در سرکه تخمها و بیخها که مقرر است جوشانیده با ادویه دیگر مثل ریوند
و غافث و کرفس و نیز در آن پخته باشند السکنجبین انکه بجای آب ... انداخته باشند
الماء العسل یک جزو عسل صاف با آب بسیار بجوشانند مثلا یک سیر عسل باده
سیر آب المعجون هر ادویه کوفته و بیخته که با عسل قوام آورده سرشته باشند یا شیره
شکر یا ربوب مقوم الترياق یا زهر که با زهر مقاومت کند مثل پا زهر کانی باشد
که مرکب شود مثل تریاق فاروق و تریاق اربعه الایارج نام ادویه مرکبه یا مسهل
که استعمال کنند با ... یعنی آن دواء الهی است که بامر الله عمل شده است
و آن اول مسهلات است که در تقدیم ترکیب یافته الشلیثا بزبان یونان هبة
الله یعنی پا زهر اکبر معجونیست مرکب از ادویه بسیار که نافع جمیع سموم و امراض
است متردیطوس اسم طبیب یونانیست که واضع این ترکیب و همچنین
... الکاسکبج یعنی بسیار منفعت در جمیع امراض معجونیست ... دوا
گرم نافع در جمیع امراض بارده فیروز نوش یعنی هاضم مبارک نافع در امراض
بارده فنجنوش یعنی هاضم خمسه که معجون خبث الحدید است شوطرا یعنی
معجون مصلح برای ضعف اعضا غذا که از برودت بهم رسد الخلط الاکبر
یعنی

یعنی نافع در جمیع امراض ذا مهران نام طبیب هندیست که این ترکیب را برای نفس
خود ساخته برای نفس خود ساخته برای نفع اعضا تناسل ارسطون یعنی فاضل خاصیت
آنست که اعضاء نفس نافع است و فلونیا معجون منسوب با فلون که طبیب رومی
است نفع آن تسکین دردهاست دواء الکرکم معجونیست که نسبت زعفران مشهور
شده است برای اعضا غذا و هضم خربست آثانیا یعنی دواء الذهب و المعز که در آن
حل کرده و شاخ بز میکنند برای امراض کبدی نافع است اطریفل معجون ماخوذ از پنج چیز است
هلیله کابلی و اصفر و اسود و بلیله و املج المیبه شربت از خمر و آب به برای ضعف
معده نافع است فلافلی معجون مرکب از فلفل سیاه و سفید و دار الجوارش یعنی
هاضم طعام حب الصحة یعنی شربت از خمر و انار ... الجلنجبین یعنی گل سرخ پرورده
در عسل طرخماطیقا یعنی شیاف که برای جرب چشم و سیلان نافع است باسلیقون یعنی
سرمه روشنائی قیروطی یعنی شمع گداخته در روغن که موم روغن گویند الاضمده
یعنی دواء کوبیده و بیخته مخلوط بالعاب یا شیره یا دهن که بر اعضا مالند از خارج الطلیه
الضماد که رقیق تر است که بر اعضا میمالند النطل آنهم ادویه خوب ... که با روغن مخلوط
بسازند ... روغن برای قروح و جراحات افشرجات یعنی افشرده و شیره کوفته مثل
غوره شربت آب با حلاوت الشیافات یعنی ادویه مسهله حب ساخته که در ...
... صبر که شبیار نام آنست باشد و از شب خوردن و خواب رفتن جایز است
مطلیات دوا مرکب از ... ادویه قبض کننده المعزی آنکه چسبنده است و منع
سحج و اسهال میکند مثل ... و مختوم ... ادویه که زبان در ضج بگذارند
الشیاف ادویه مرکبه مصنوعه در طول که در دبر بر دارند برای نفع اطلاق

وغیره وکاه این اسم برادویه چشم نیز اطلاق میکنند تشویق خطائی دوائیست مرکب از الحم اهنی وغیره برای اورام بلغمی نافع است لمادات انچه کرم کرده بر اعضاء میگذارند برای تسکین درد مثل پاچیکان کرم وغیره الفتایل ادویه که کوفته و بیخته با فتیله پشم وپنبه آمیخته در قبل ودبر مینهادند الشیافات ادویه کوفته و بیخته که بر جراحات مینهند باشند النطولات آب نیم کرم که دران دواها او گیاهها جوشانیده وبجهت کوبیدن و پاشیدن الشمومات ادویه که بو میکنند تا بدماغ برسد المشروبات ابعاد است که بر بینی میریزند و بالا کشند تا بدماغ برسد النضوحات دواهای آبی که بر اعضا پاشند العطوسات دواهایی که در بینی کنند تا عطسه بیاید الحمولات انچه در رحم و یا در برداریند العروقات انچه عرق برآرد الغرورات انچه غرغره کنند الجذوبات انچه بکشد مثل سیکان وغاریقون المضوغات ادویه که بخایند مثل علک الحلوات ادویه که بلا جوشند در موضع مثل شیر و عصیر ولعاب نقوعات آبی که دران ادویه خشک خیسانیده باشند ولکن السفوفات ادویه کوفته و بیخته که در دهان ریزند و آب بالا ریخته فرو برند اللخلخات آب ادویه که در بینی ریزند القطورات آب ادویه و روغن وغیره که در سوراخها قطره قطره چکانند النفوخات ادویه کوفته و بیخته خشک که در بینی دمیده کنند تا بدماغ برسد الوجورات ادویه که در دهان بیمار ریزند وقتی که عاجز باشد از خوردن الذرورات ادویه که در چشم کشند اللعوقات ادویه که در یک طرف دهان بیمار ریزند المصوصات ادویه که در خمیر کرده در دهان بیمار گذارند تا بمکد العلک انکه بخایند الجمرات انچه در آتش انداخته دود آن کرده العصوبات آب ادویه

آب ادویه المرهمات ادویه که بر محل امالند در سوراخ قضیب ودبر با آلت برای آن ساخته شده کالرزاقه خوانند و آب و زیت کوبیدن الحواشات غذاییه که آبکی مثل فالوذج که هریره کوبیدن الحبوبات ادویه او ببلاد فصل الدواء اللطیف انکه هر گاه غریزی بان اثر کند دریابد آن دوا خلط الکثیف که در ربیعت لطیف و رقیق گرداند مثل زعفران دواء الکثیف خلاف آنست دواء المزج انکه خلط را بقوام ماده الدواء البحتی انکه در غایت لطافت و رقت باشد المجرد انکه بسته باشد و در زمان آن واشد نباشد مثل آب یخ و روغن بسته دواء العلی انکه هر گاه در آب اندازند آب را غلیظ و لزج گرداند الدقیق انکه در جوهر او روغن باشد مثل لعوبات الکثیف انکه هر گاه باب ملاقات کند اثر جذب الجلا انکه جلا دهد و سطح را از اوساخ المخشن خلاف آنست المقطع انکه خلط را با اعتدال آورد و غلیظ را برقت اعتدال و رقیق را بغلظت اعتدال دارد الهاضم انکه هضم کند الکاسر الریاح انکه ریح غلیظ را رقیق گرداند و تیزی را بشکند المقطع انکه خلط لزج را پاره پاره کرداند و از سطح جدا کند المسبب انکه بحیله و نگاه دارد و جدا کند خلاف آن محلل است الکحف انکه رقیق را غلیظ کند خلاف ملطف است الجاذب انکه بخود بکشد خلاف آن دافع است المحمر انکه عضو را سرخ کند بقوت حرارت المقرح انکه اجزاء لطیف عضو را تحلیل هادّه ماده ردیه را بجانب جلد بکشد تا الکوبشن المحرق انکه بعد از تحلیل لطیف اجزا را بسوزاند الاکال انکه تفریح آن عمیق رسد کرجهه عضو را بخورد المفتت انکه اجزا را ریزه ریزه کرداند المعفن اجزاء اعضا را با رطوبت فاسد گرداند المجفف انکه جلد را بسوزاند و خشک و سخت کرداند که خشکی بسته شود القاشر انکه اجزاء جلد را فلس فلس بجلد برآید المقوی انکه قوام و مزاج اولی

[illegible]

باعتدال الرادع مانع از قبول عضو الرادع انکه ماده را فرو کرداند بتکثیف اجزاء عضو المخفف آنکه حس از عضو برطرف بسبب برودت الغسال انکه جلا دهد بقوه منفعل المزلق انکه سطح جلد را سست کند تا بلغزاند القابض اجزا بهم جمع کند و ببندد العاصر انکه در قبض و جمع کردن اجزاء عضو بمرتبه باشد که رطوبات عضو را بیرون کند المسدد انکه راه را ببندد الملغزی انکه رطوبات را بهم چسباند و از سیلان نگهدارد المدمل انکه رطوبات را خشک و کثیف کرداند و جراحت را نیکو کند المنبت انکه خون را منعقد بسته شدن گوشت کرداند السم انکه بخاصیت بکشد پازهر انکه بخاصیت دفع زهر کند

[illegible]

[illegible]

ص ۳۶

[illegible]

ص ۳۷

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

بعد از شکر و سپاس حضرت واجب الوجود و تحیه و درود و حضرت سید کاینات و آل و اولاد بدانکه علم طب که موضوع انست برای حفظ صحت مزاج انسان و دفع مرض و رد بسوی صحت و قسم است علمی و عملی علمی بر بیان دانستن ارکان و اخلاط و ارواح و قوی و اعضا و عروق و شرایین و ورده و اغشیه و عضلات و رباطات و امثال ذلک است و دانستن مراتب و ادویه در بیان کیفیت عمل کردن دوا و غذا ترتیب داده بکار باید دانست تا مزاج بصحت بماند یا بسوی صحت آید چون بیان موضوع و بیان ارکان و عناصر مذکور شده شروع در بعضی اصطلاحات ضرورت اطبا میشود روح در عرف اطبا جسم لطیف بخاری ست بر خاسته از الطف اغذیه و اخلاط بسبب مزاج خاص آن در دل حاصل میشود و بواسطه شرائین باعضا منتشر میگردد و بسبب زندگی و قبول حس و حرکت اعضا و تغذیه و تولید میگردد و این را روح حیوانی میخوانند اجزا از این روح بدماغ میرسد و روح نفسانی خوانند و بجگر میرسد روح طبیعی گویند سبب حس و حرکت روح نفسانی است و سبب تغذیه و تنمیه و تولید روح طبیعی است اخلاط که خون و بلغم و صفرا و سودا ست از غذا حاصل میشود و غذا نبات و حیوانست که از ارکان و عناصر حاصل میشود بنابر اسباب سماوی بارادهٔ و مشیت حضرت فیاض حقیقی جل جلاله و غذا را چهار هضم است اول از دهان تا انکه بمعده فرو میگیرد و مانند کشک تبدیل میشود که انرا کیلوس گویند لطیف

پاپی تان
هندی
از برای مارگزیده و عقرب گزیده و سم خورده و غیره
طریا و علاویه
قدر تجربه
مجرب

ص ۳۸

معجون جهت تب ربع از مجربات حکیم علاءالدین محمود کرفرموده
معجون روز نوبه دو ساعت قبل از تب بخورند تا نیم مثقال بخورد
البته در ۳ نوبت قطع میشاید و مسمی مجرب الاول

بنفشه	حلتیت	قرنفل	دارچینی	تخم تره تیزک	
۲ م	اوناتس ۳ م	۳ م	۳ م	۳ م	
شعلف	میعه سایله	افیون	سداب	فلفل	
۲ م	۳ م	۱ م	۱ م	۱ م	

غسل بوزن جمیع ادویه بسرشند علت
معجون دیگر از محمد زکریا رازی واو نیز فرموده
زیاد از سه چهار نوبت احتیاج نمیافتد
و قوار شربت معجون سابق است

تریاک کهنه	زعفران	قند حلتیت	میعه
۷ م	۴ م	۲ م	۷ م
جنبد	سنبل	قسط	بعسل کوز کرفته
۷ م	۷ م	۳ م	

مثل جمیع بسرشند
معجون احتلام کرالود نیز خوانند و در کامل الصناعه مسمی بکنوراست جهت زحیر و اسهال مزمن بغایت نافع است

جنبدبیدستر	افیون	میعه سایله	بزرالبنج
۱	۱	۱	۱
مرصافی	اسارون	زعفران	کندر
۱	۱	۱	۱
اخراه	جلنار	طین ارمنی	تخم کرفس
۱	۱	۱	۱
طبخه	بعسل مثل جمیع بسرشند		
۱			

آن از راه عروق باریک جند که میان معده و جگر است بجگر میرود و کیفیت آن که فضله هضم اول است از راه روده دفع میشود که انرا براز گویند و هضم دوم در جگر است که از کیموس بجا شد خلاصه این هضم از راه اورده هضم سیم با فتق باعضا میرود و غذا ان میگردد که از استحاله اخلاط باعضا میگویند و ما بقیت و آبی ان جدا شده از راه کلیه و مثانه دفع میشود که آنرا بول میگویند که فضله هضم دوم است و هضم چهارم در اعضا میشود که استحاله رطوبت و ماده غذا بر اعضا است باعتبار هیئت و اتحاد صورت و خلاصه ان فتحی شود فضله این هضم مثل عرق و چرک دفع میگردد خلط جسم رطب سیال است که از کیلوس و کیموس اول آن متخیل شود و ان چهار است و هر کدام طبیعی و غیر طبیعی است خون طبیعی طبع او گرم است و تر و طعم او شیرین و رنگ آن سرخ و جزو بدن میشود و غیر طبیعی انکه فاسد شده بیکی از اقسام ثلثه مایل شده باشد بلغم طبیعی سرد و تر طعم شیرین و رنگ سفید است و قوام او قریب بدم است و معتدل است و فایده انکه همه بدن را طراوت بخشد و هر گاه غذا نباشد متخیل بخون شده غذا بدن کردد و غذا دماغ واقع شود و مفاصل را تر دارد و غیر طبیعی باعتبار قوام و آن خام است و رقیق متفق القوام و مائی و غلیظ شفاف که زجاجی گویند و غیر شفاف که جص خام خوانند و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار است عفن و تفه حامض و مالح صفراوی طبیعی گرم و خشک است و رنگ سرخ خالص تا بجگر جگر بدو قسم میشود قسمی همراه خون بمره شده بعروق میرود تا خون را براهها تنک بکذا رند و بعض

مطلوب

ص ۳۹

مطلوب برساند تا غذا شود و قسمی بکیسه زهره میریزد تا در وقت حاجت بواسطه تغسیل امعا و تنقیه بر دفع ثفل از طبیعت بکار برد و غیر طبیعی انچه بر نفس خود در جگر فاسد شده تره و مَوَی گویند و انچه در معده محترق شده کراثی خوانند و کراثی اگر محترق شود زنکاری نامند و انچه بسبب غیری متغیر شود و اگر غیر بلغمی رقیق باشد مره صفرا سودا وی خوانند و سودا طبیعی سرد و خشک و در ته نشین خون طبیعی ست طبع سرد و خشک بود و طعم او بعفوصت و حموضت مایل و او نیز در جگر بدو قسم شود قسمی همراه خون شود بجهت تغلیظ و تمتین آن و قسم دیگر بطحال که بجهت تنبیه براشتها و دغدغه بغذا بمعده ریزد در وقت احتیاج و غیر طبیعی او هر خلطی باشد که محترق شود اگر از سودا بود رماد و مره سودا گویند بدانکه اعضا اجسام چند غلیظ بود که از امتزاج اخلاط بهم رسد و اعضوی که متکون میشود دل است برای دسطوی و بعضی جگر و بعضی دیگر دماغ را گفته اند حق آنست که چون ماده در مستقر بعلیات آید و منعقد تکون شود در او سه نقطه پدید می آید و خطی محتوی بر آن اول آن محل دل است دوم محل جگر سیم محل دماغ و دیگر محل سایر اعضا یا اعضا رئیس ست که مبداء قوی ست که محتاج الیه است در بقاء شخص چون دل و دماغ و جگر و انثیین و با احمق و مسم فعل عضو که خادم خوانند و باقی غیر رئیس است و نه مروس اعضاء مفرده ده است اول عظم که اساس بدن است و ان جسم غلیظ قابل انکسار و غیر قابل بحیدن و ان جمجمه دماغ است و فک اعلا و فک اسفل و عنق و فقره ظهر و قطن و عجز و عصعص دنو قوه و صلب

وعانه ورکبه وساعد ودسغ ومشط وفخذ ورکبه وساق واصبع واقسام
همه دولیت وجمله هشت عدد است که جامع آن لفظ رحم است دوم غضروف هست
وان جسم شبیه بعظم است اما سستر از آن سیوم عصب است وآن جسمی نرم است
در پیچیدن ونخستن در گسستن چهارم عضل است که عضو لیست بهم آمده
از لیف عصب ووتر وشظایای رباط با او بافته گشته وخلل وفرج ان پر گوشت
شده وپرده برگرد او آمده واین اگرچه مرکب است اما او را از مفرده شمرده اند
پنجم وتر است واو مانند عصب است ششم رباط او نیز شبیه بعصب است
در صورت اما در او حس نیست هفتم شریانست که عروق متحرک است هشتم
ورید که عروق ساکن است نهم غشا است که جسم عصبانیست دهم لحم است
که عضویست متکون شده از خون طبیعی وپیه وسمین وجلد متعلقند بلحم شعر
وظفر از جمله فضلات اند که فایده انها زینت بدنست واعضاء مرکبه بعضی
آلت حیات وتنفس است مثل دل وشش وحجاب قلب اشرف اعضاء ورئیس مطلق است
ومحل روح حیوانی وجای او میان سینه است مایل بطرف چپ وشکل آن صنوبری
بریایست وحجاب محل دیگر آلات تنفس است وحاجز است میان آلات غذا
واله تنفس که قصبه شش است ومری وحلق که شامل مری وقصبه ریه است
وحنجره که آلت صوت است لهات ومانند زبان که پنج زبان رسته اند که آلت
گفتار است والات شعور دماغ وچشم وگوش وبینی است دماغ عضو رئیس
ومحل روح نفسانیست وعبارت از مخ ومتعلقات او از شراین واورده وغشای
رقیق است ونخاع شابه جوهر دماغ است ومحل او فقرات پشت کشیده است تا عصعص

جگر

چشم از اعضاء شریفه است مرکب از سه رطوبت وهفت طبقه است ودر او شرائین
واعصاب واورده متفرق شده که اول طبقه ملتحمه است که ظاهر وهواست دوم
قرنیه غیبیه وبعد از آن رطوبت بیضیه وبعد از طبقه چهارم که عنکبوتیه است
وبعد از آن رطوبت جلیدیه وبعد از آن رطوبت زجاجیه با بکینه که از غذا
وطبقه ششم شبکیه بود وطبقه هفتم صلبیه گویند وآن پرده غلیظ است
که ملاقی استخوان چشم است وگوش عضو حس شنوائی بتوسط هوا
وبینی آلة بوئیدن واستنشاق هوا نمودن ومجرای دو سوراخ آن که در بالا
دو قسم میشود یکی بدهان می آید ویکی بدماغ میرود تا بدهان خوردن
وآشامیدن وفایده دندان شکستن وارد کردن غذا وزبان مرکب از لحم
وشرائین واورده بجهت اعانت گفتار ومخلوط ساختن غذا برطوبات
لعابیه است ولب مخلوق از عصب ولحم ومحل شریان ووریدست ومری
دهان ودندان وزینت آن مری مرکب از لحم وغشاء دو طبقه متصل
بنهایت دهان وبدایت معده است معده عضویست دو طبقه داخل عصبانی
وخارج لحمانی از معده بتدریج فراخ میشود وقرب بناف میرسد وامعاء
مخلوقست با عصبانیه واورده وشرائین وشش قسم است اول اثنا عشریه که
مقدار دوازده انگشت است در عرض وبواب نیز گویند ودوم را صایم خوانند
وسیم دقاق وچهارم اعور وپنجم قولون وششم مستقیم که آخرها است ومقعد
متصل است بزیر که بیه ثکنیه گویند پرده بادریست منتسج از عصب وشرائین است
کرد معده گرفته بواسطه نگهداشتن حرارت ومعاونت هضم وجگر عضویست

دو هرات لحمانیست بحس عشاء وبخون منحل شده ومکان او طرف راست
ومحدب او که بالا گویند برباطات قویه باضلاع پهلوی راست وابسته است
ومقعر او که زیر است بطرف راست معده چسبیده است واز پنج زاید که است
بمثل پنج انگشت بمعده گرد آمده ومقعر کبد رگی رسته است که آنرا باب
گویند بعض از آن بنفس کبد متشعب شده وبعضی بیرون آمده برای جذب غذا
که آنرا ماساریقا خوانند واز محدب کبد عرقی رسته که آنرا اجوف گویند
بعضی آن از شعبها او در نفس کبد متفرق شده است برای جذب خون
وآنچه از او خارج شده اصل عروق ساکنه است وبعد دو قسم میشود قسمی بالا
میرود تا عالی بدن منشعب میشود وخون را بجمیع اعضای بالا میرساند
وماره عصبانیست مجوف که دهان بمقعر کبد متصل است بجهت جذب صفرا
واز او دو رگ بیرون می آید وبعد دو قسم میشود یکی بمعاء صایم متصل است جهت
رسانیدن صفرا باو وقسم دیگر بقعر معده متصل است جهت ریختن صفرا
در او وطحال عضو لحمانیست بحس شکل زبانی وجای او جانب چپ است ومحل
او ما بین اضلاع چپ ومقعر او تماس قعر معده واو را دو مجری است یکی متصل
بکبد برای جذب سودا ویکی بمعده بواسطه ریختن سودا باو بوقت
احتیاج بر غذا وکلیه عضویست مرکب از لحم غلیظ وعروق وشرائین وغشاء
غلیظ حساس احاطه او نموده وکلیه دو است وبرباطات قویه بطرفین پشت
چسبیده وفایده آن جذب فضله است در طوبات از کبد ومثانه کیسی
ملوطی شکل است مؤلف از لیفات دو طبقه است وبول در آن جمع میشود

واز آنجا

واز آنجا بقبل دفع میگردد واعضای تناسل انثیین وذکر ورحم است انثیین
که خصیتین است مرکبست از لحم سفید عصبانی واورده وشرائین وغشا برو کشیده
ومحل منی است که خلاصه هضم رابع است وسفیدی منی از آنست چون شیر
انثیان وقضیب که ذکر است از اعصاب وشرائین محشو بلحم بهم رسیده
وراه بول ومنی در اوست ورحم مؤلف از لیفات عصبانی است دو طبقات
واو هم چون ذکر مقلوبست بجانب درون وجای او پشت مثانه وپیش معا
مستقیم وذهابه عروق بدو متصل شده بجهت دفع فضله خون حیض
وتغذیه جنین واو را مجرائیست محاذی فم فرج برای بیرون آمدن طفل
زاید وجنین ووصول منی بدو واو در حالت علوق منضم میشود ودر
حالت ولادت فراخ میگردد وفضله طمثی در حالت البتن غذاء جنین
میشود ودر رضاع مستحیل بشیر میگردد ورحم را شوق مجذوب منی هست
واز این جهت در وقت مجامعت مایل میشود بطرف فرج ومنفعت رحم
قرار گرفتن منی وتولد جنین است فصل در کیفیت تولد جنین بدانکه
هرگاه منی مرد وزن با هم در رحم قرار گیرد واز جمیع نقص وموانع
خالی باشد ورحم صحیح وپاک باشد واز واردات خارجی واسباب مادی
هیچ مانع نباشد واز قوت عاقده که در منی مرد منعقد که در منی
زن است دوران امتزاج پیدا شود بقدرت خدا بتعم چهار نقطه مانند
حباب در وی پیدا شود یکی محل دماغ ویکی محل جگر ویکی محل دل ویکی
بر مجموع محتوی وحافظ حرارت غریزی وذاتی اعضا بود وفوهات عروق

پس و متصل کردد و تا از ناف غذا بجکر طفل رساند و این را حالت اولی کویند و بهفته تمام شود و بعد از ان ظهور نقطهای سرخ در ان شود و مانند عروق پدید آید و بشره جنین ظاهر جاری شود و این را حالت ثالثه خوانند و این شش روز تمام شود و بعد از ان علقه
بجوشد و بعد از ان مضغه کردد و بعضی اعضا از هم متمیز شود و نقطه
سالح از خون حیوانی و ظاهر و مترشح کردد و مستعد ان شود که از
حضرت فیاض نفوس انه روح حیوانی بر او فایض شود و این را حالت
رابع کویند و این دوازده روز تمام شود و بعد از ان مزاج ذکوریت و انوثیت
ظاهر شود و اعضای اصلی تمام شود و این حالت خامسه است و این در سه
روز تمام شود و بعد از ان اعضا تمام شود و عروق و مجاری و مفاصل پدید
آید و این حالت سادسه است و در پنج روز تمام شود و این مدت در ذکور
و اناث مختلف بود چنانچه خلقت پسر در مدت سی و نه تا چهل روز
تمام شود و از ان دختر چهل و نه تا پنجاه و بعد از ان در نمو بود تا شش ماه
که اقل مدت حمل است و مقرر است که در جنین در ضعف مدت خلقت
متحرک شود و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید یعنی اگر پسر و پنج روز
تمام شود بهفتاد متحرک شود و بصد و بیست و ده روز که سه ضعف
ایام حرکت است که هفت ماه باشد بوجود آید و غالبا وفات نیابند
و انکه بچهل روز تمام شود و بهشتاد حرکت کند و بصد و بیست و چهل روز
که هشت ماه باشد نزاید تمام آنست که مولود در ماه هفتم در اضطراب حرکت

کند اگر صحیح المزاج و قوی حال باشد با ذن الله تعالی پرده ها را دریده بیرون
آید و اگر ضعیف و نحیف بود پرده ها نتواند پاره کرد و سالم شده بماند تا ماه
هشتم قوت کرفته بزاید و بماند و اگر بغایت ضعیف و نحیف بود یا در شکم
بمیرد یا در ماه هشتم بزاید و اگر در چهل و پنج روز تمام شود در ماه نهم
بوجود آید و باقی بماند انشا الله تعالی الخالق العزیز فصل در علاج
درد سر اکر مادی بود تقدیم علاج فصد قیفال است و تلیین طبیعت بنقوع
فواکه یا مطبوخ و شربت آن و شربت عناب و بنفشه و نیلوفر یا تمر هندی و
ترنجبین یا انبا نه علاج خولبست و غذا ماش برنج یا اسفناج لوبیا یا مغز بادام و اگر تب
باشد غذا ما الشعیر باید خورد و سرکه و کلاب بوئیدن و لعاب بزرقطونا با سرکه
یا رجله با آن ترکرده بر سر کذاشتن بسیار نافعست و تعطیس بر وغن بنفشه و کدو
نمودن و شیر زنان در بینی چکانیدن و بر مالیدن نیز مفید بود و اگر طبیعت
با شد غذا با انار دانه و زرشک و غوره کردن مناسب است و آب سرد بر پیشانی
ریختن نیز دفع این صداع میکند و بالجمله درد انست اسباب آنست که اکر درد
در پیش سر و پیشانی بود سبب غلبه خونست و کم کردن آن بفصد و حجامت
در حال ساکن شود و افیون مصری با زعفران مالیدن و بوئیدن و در بینی
چکانیدن درد زایل کند و خوردن آب عناب با کشنیز خشک نیز نافعست
و اگر درد در وسط سر بود دلیل غلبه صفرا ست علاج تداوی عنوانست
و خرقه کتان را بروغن کل سرخ و سرکه انکوری ترکرده بر میان سر کذاشتن یا با
زنان ترکرده کذاشتن هر کدام در حال درد ساکن کرداند و همه روب...

[illegible]

ترش و شربت آن خورد اطفا صفرا میکند و درد فرو می نشاند و روغن
بنفشه با دام با نمک در کف پای صاحب صداع مالیدن فی الحال درد ساکن
کرداند و اگر درد در حوالی پس سر که قمحدوه کویند باشد دلیل غلبه بلغم و برودت
سکنجبین و آب ترب خورده قی کردن و آب شبت خوردن و قی
کردن و در آب کرم نشستن دفع آن میکند و مربای هلیله و آمله و زنجبیل
خوردن هر کدام درد ساکن میکند و غرغره با ایارج فیقرا نمودن نیز نافعست
و اگر بسبب ضعف معده باشد تقویت و تنقیه آن باید کرد و اغذیه
و اشربه مقویه سریع الکیموس باید مداومت نمود و علاج درد شقیقه
که ماده ان کمتر است نیز چون علاج صداعست و دو او المسک تلخ مفید باشد
و افیون و تخم کاهو و کتیرا بر کاغذی طلا کرده بر موضع صداع کذاشتن
نافعست درسی سام کرم علاج ان در ابتدا فصد قیفال است
و هر روز جلاب از عناب و آلو و سپستان و بنفشه و نیلوفر هر یک پنج دم
نبات ده درم و ترنجبین ده درم تناول نمایند و غذا کشکاب با آب عناب
و آلو بود و بعد از نضج با این مطبوخ تلیین نمایند سنامکی پنج مثقال بنفشه
چهار مثقال و نیلوفر چهار مثقال تخم کاسنی و مثقال و نیم آلو و سپستان از هر یک
بیست دانه عناب ده دانه و ترنجبین و شیرخشت هر کدام هفت مثقال
و استعمال مشمومات بارده نافع است و پا با آب نیم کرم که در ان بنفشه و
نیلوفر و خطمی جوشانیده و سبوس کندم در ان حل کرده باشند
شستن بسیار نافعست و شربت آلو نفع دارد و عیاذاً و ذر شربت از

از عرق بید مشک و نبات خوردن و اگر بیخوابی باشد شربت خشخاش در وقت خواب
بخورند و اگر ماده صفرا بود علامت هذیان و اضطراب و سهر و خشکی بینی و
زبان و صفرت لون و سواخلاق و سرعت نبض بود علاج هر روز جلاب از تخم
کاسنی و آلوی سیاه و بنفشه و عناب و نبات و ترنجبین و تمر هندی ست خوردن
شربت بنفشه و نیلوفر و شربت خشخاش و تلیین نمودن طبیعت بمطبوخ فواکه
و با نقوع ان و این حقنه نیز نافع است بنفشه خطمی و سبوس جو نیم کوفته
هر یک کف و عناب و سپستان هر یک بیست عدد نیلوفر سه مثقال سنا چهار مثقال
مغز خیار شنبر و ترنجبین هر یک هشت مثقال اجزا بجوشانند صاف کرده فلوس خیار
شنبر و ترنجبین در ان حل نموده و روغن بنفشه یا کدو بیست مثقال بر سر ان ریخته
استعمال نمایند غذا کشکاب و لعاب نیکو و روغن کدو و بنفشه هر یک ده
درم باهم آمیخته بر سر مالند و شربت عرق بید مشک و کلاب با لعاب و نبات بهان
دو تناول نمایند و علاج سرسام سوداوی هر روز جلاب از بنفشه و کا
و زبان هر یک چهار مثقال و اصل سوس دو مثقال و نیم و نبات هفت مثقال و غذا نخود آب
با شیره خشخاش و بعد از نضج استفراغ بمطبوخ افتیمون و هلیله ها نموده سا کنند
و حقنه نیز نافعست و علاج سرسام بلغمی هر روز جلاب از تخم بالنکو و اصل
سوس و کاو زبان با نبات تناول کنند و غذا نخود آب و بعد از نضج شبیار حب
ایارج و حب صبر نمایند و در ابتدا سرکه و کلاب و روغن مالیدن نافعست و علاج
ماشری که اماس در دو پستان و کاهی تمام سر است فصد قیفال باید کرد و جلاب
از بنفشه و تخم کاسنی و نیلوفر و عناب و نبات باید داد و سینه و حلق را صندل

وگلاب وشیاف مامیثا باید مالید وآب حنا ر وشیره تخم خرفه با سکنجبین و ربّ
نیلوفر و حماض بشربت نمودن نافع است وطبیعت را نرم باید داشت و دوار که
سرگردانیست و سبب آن بخارات علاج آن هر روز جلاب از انیسون و با
لنگو وگاوزبان و بیخ مهک که اصل السوس است با گلقند یا بخورد و غذا نخود
آب با شیره خشکانه باذیره و دارچینی و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج نمودن
و غرغره با شونیز که سپندانه بود و با فلفل و خردل در ماء العسل جوشانیده
نمودن و جندبیدستر و شونیز و فلفل و مرزنگوش کوفته و خرقه بسته بویند
و بابونه و سعتر و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده سر به بخار آن داشتن و از
آن آب نیم گرم سر شستن نافع است و اگر از ماده سودا بود علامت کثرت فکر
و وسواس است علاج تناول کردن جلاب مذکور است و تنقیه نمودن بحب
افیتمون و معجون نجاح و حمام رفتن و سر را بآب مذکور و آب برگ بید و بنفشه
شستن و مداومت حمام معتدل نمودن و زود برآمدن و اگر از شرکت
معده بود علامت ثقل معده و غثیان بود و علاج قی نمودن بآب ترب و شبت
و تناول نمودن سکنجبین و تقویت معده بجوارش مصطکی و جالینوس و جوارش
سفرجل و اسهال طبیعت بمعجون خیارشنبر و اگر بسبب ضعف قلب باشد
تقویت قلب بمفرحات بارده و معتدله و شربت لیمو و حماض و تلطیف غذا
باید نمود و دوار از اخلاط نیز میشود و علاج تنقیه آن خلط است بعد از
شناختن اعراض و علامات سبات در صرع و سکته و سدر و غیر ذلک
سببش جمع شدن ماده است یا بخار غلیظ در دماغ بنحوی که مانع شود

اعضای نفسانی را از حس و حرکت بسبب سده که در تجاویف دماغ حادث
شود علاج آنست که افیتمون و عاقرقرحا و اسطوخودوس و بسفایج
اجزا برابر کوفته و بیخته با مویز خمیر کرده در وقت نوبت هر روز یا بکودکان
بخورند و معجون انیسون و شربت بادرنجبویه و گاوزبان و دواء المسک
و جندبیدستر خوردن و بوئیدن نافع است و سکته سده مذکور را
بر وجه اشد و اتم و علاج بدستور مذکور و سدر تاریک شدن چشم
و سنگین شدن گوش است بسبب متصاعد شدن بخار یا بخاری رطوبت
سودائی به پردهای دماغ علامت آن تحیر حواس و ثقل سر و سوء فکر
و سکوت و فزع و بخیال آمدن اشیاء سیاه بود علاج تناول نمودن جلاب
از اصل السوس و گاوزبان و بالنگو و نبات با گلقند و غذا نخود آب با شیره
بادام و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و حب و مطبوخ افیتمون و خوردن شربت
گاوزبان و بادرنجبویه و دواء المسک و بوئیدن عنبر و خائیدن آن
و آب دهان بلعیدن و علاج آن چون علاج دوار است و حقنه مذکور در آن
نافع و سعوط دو روغن و روغن بنفشه بادام و روغن گل بدماغ مالیدن نیز
نافعست سبات خواب دراز گران بود و سبب آن سوء مزاج بارد
علاج تناول نمودن جلاب مذکور با انیسون و گلقند و غذا نخود آب
و تنقیه بحب ایارج و استعمال نمودن حقنه مذکوره و مداومت کردن با طریفل
صغیر و بوئیدن شمام و روغن نرگس و زنبق استنشاق نمودن و اگر بسبب
معده بود تنقیه نماید بقی و سفوف هلیله و صندل و گلاب با فقاع بعده

طلا کنند سهر بیخوابی بافراط بود و سبب آن سوء مزاج یابس علاج آن
ترطیب دماغ بود بشربت بنفشه و خشخاش و بوئیدن شیر زنان بر سر و تن دهن
بروغن بنفشه بادام و کدو و کاهو و بنفشه و نیلوفر و ورق بید و خطمی
و کاهو و پوست خشخاش جوشانیده سر بخار آن داشتن و سر را بآن شستن
و زعفران در زیر سر گذاشته و شاهسفرم بوئیدن و گلاب و عرق بید مشک
و لعاب بهدانه و سکنجبین خوردن و مالیدن و باسلیق و بوئیدن سبات سهری
از اجتماع اسباب هر دو حادث شود چنان شود که گاهی خوابیده میماند
بافراط و گاهی بیدار میماند بافراط و در معنی نه خوابیست و نه بیداری
و رنگ صاحب این مرض مایل بسرخی یا بسیاهی بود علاج تنقیه دماغ باید کرد
از خلط غالب و استعمال سعوطات و شمومات باید نمود و باین حب استفراغ
باید کرد بنفشه و تربد هلیله هر یک مثقال تخم رازیانه و گل سرخ و ملح نفطی از هر یک
و نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ کوفته بیخته و بآب رازیانه حب سازند و بعد از
نضج ماده بلع کنند و این حقنه نافعست سنا و بسفایج هر یک چهار مثقال
نیلوفر سه مثقال حلبه کف عناب ده عدد سپستان بیست عدد بابونه اکلیل الملک
از هر یک پنج مثقال فلوس خیارشنبر هفت مثقال عسل و روغن کنجد هر یک
دوازده مثقال نمک بوره ارمنی از هر یک نیم مثقال المجموع کوفته و جوشانیده
و باهم آمیخته در آنها تعبیه استعمال کنند شخوص علتی است که آدم
ناگاه بیک حال بماند مثلا آن که ایستاده باشد یا خفته یا نشسته بود همان
طور بماند و بدین سبب اخذه نیز گویند علامت عدم حس و حرکات بود

چنانچه قادر بسوال و جواب نبود علاج اگر علامت خون ظاهر باشد
فصد قیفال کنند یا حجامت ساق و جلاب از انیسون و بالنگو هر یک دو مثقال
گاوزبان سه مثقال گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکانه
یا بادام و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افیتمون و حبوب کنند و تدهین سر بروغن
بنفشه و کدو و استعمال نطولات مذکوره نمایند و حقنه کنند با آب سلق
و خطمی و شیره سبوس از هر یک بقدر حاجت با یکدرم بوره ارمنی و دو دانگ
تخم حنظل و ده مثقال شکر سرخ نیم گرم بوده عمل نمایند کابوس مرضی است
که چون در خواب روند چنین پندارند که گرانی بر تمام بدن نزول کرده و بفشارد
و چنان بخیال آید که دشمن بر او ظفر یافته و در زیر اوست و نفس تنگی
کند اما دل بحال بود و اکثر اوقات چشم و گوش نیز می بیند و می شنود اما زبان
حرکت نمیکند که فریاد نماید بمجرد حرکت عضوی یا اعضا آن حالت بر طرف شود
سبب آن بخاری بود از اخلاط غلیظ متصاعد شده دفع آن خلط غلیظ که
غالب باشد باید کرد و غذا لطیف باید خورد و بر پشت نباید خوابید اگر دم
غالب باشد بحجامت و سکنجبین و اگر بلغم و سودا بود قی باید کرد و معجون نجاح
و حب افیتمون باید خورد و غذای لطیف که خون خالص متولد شود مداومت باید نمود
مثل زرده تخم مرغ و از فقوع و بادنجان و ریباس و پنیر احتراز باید کرد و هر روز
جلاب از انیسون و رازیانه و بالنگو با گلقند باید خورد و بعد از نضج بحب ایارج
و افیتمون و اطریفل شفاء باید نمود و تغافل نباید کرد که منجر بصرع و سکته نشود
و جندبیدستر با روغن زنبق در بینی چکانیدن و معجون دواء المسک و مثل

ودنطوس و تریاق کبیر و اربعه خوردن و بوییدن نافعست و غرغره با حلتیت
وجند و عاقرقرحا و ماء العسل خوردن نفع دارد مالیخولیا تغیر ظنون
و فکرهای بد بود و سبب آن اخلاط سوخته و سودا بود که در دماغ حادث
شود یا از امتلاء جمیع بدن بود و بشرکت مراق که در دم پرده معده است یعنی
شود علاج آن فصد صافن بود و حلابا بنفشه و نیلوفر و گاوزبان
و عناب و سپستان و نبات و گلقند و بعد از نضج شفیله مخبا باده و افتیمون
و مطبوخ افتیمون و معجون نجاح و مطبوخ هلیله و غذا نخوداب با مغز
بادام و اسفناج و بالوده مازنبیره سبوس و نبات و روغن بادام و شرب
بالنکو و عرق بید و گلاب و لعاب بهدانه و بنکو و تدهین روغن بنفشه
بادام و کدو و احتراز از اغذیه غلیظ و صحبت با یار موافق و ترطیب دماغ
و سیر سبزه و باغ و گل و شکوفه و آب روان صاف نسیان فراموشی بود
و آن فساد فکر یا ذکر یا مخیله باشد و سبب آن استیلاء بلغم غلیظ باشد بر دماغ
علاج آن هر روز جلاب با درنجبویه و اصل سوس و رازیانه و گلنگبین شاملی
کنند و غذا نخوداب با کبک و دراج و بعد از نضج شفیله مخبا باده و قوقایا کنند
و خردل و بورنه در ماء العسل جوشانیده غرغره نمایند و روغن زنبق
و قسط بر سر مالند و جند بیدستر و عود و نه و مشک ببویند و ولاء سعفه
مداومت نمایند و زنجبیل مربا و هلیله مربا گاهی میل نمایند و مصطکی
بخایند و آب دهن بریزند و این ترکیب مفید بود و حافظه را قوت دهد
فلفل دارفلفل دارچینی زنجبیل از هریک ده جزو جوز بویا سه زعفران

وعود

وعود از هریک دو مشک خالص نیم جزو مجموع کوفته بیخته و با سه وزن
آن عسل سرشته معجون سازند و بمثقال تناول نمایند و علاج جنون
با قسامه و عشق و وسواس همه چون علاج مالیخولیا و صرع و سکته و
و کابوس است چه سبب آن احتراق اخلاط و غلبه سوداست باید که خون
مصحح ماده سودا نموده شفیله نمایند و بعد از آن تقویت دل و دماغ و
تدهینات مناسب مداومت بفرمایند و اغذیه لطیفه زود هضم مولد دم بقدر
اعتدال استعمال نمایند تشنج آنست که عصب اعضا خود از جای خود بجنبند
و عضو تابع او شود و از آنجهت حرکت انبساط نماند و سبب آن رطوبتی
بود که عصب و عضل را ممتلی سازد و در طول آن نقصان و در عرض زیادتی
پذیرد و این را تشنج رطب و امتلائی خوانند و گاه باشد که بسبب یبوست
در اعضا حادث شود و این تشنج یابس گویند و علاج این مشکل است
علاج تشنج رطب هم چون علاج فالج بود که از استرخاء شق از بدن
بود که بسبب خلط بلغمی که مسالک روح نفسانی ریزد حادث شود علاج
آنست که چهار روز تا تواند طعام نخورند و از ادویه قوتنه هیچ
استعمال ننمایند و غذا اندک آب گوشت سازند و بجای آب ماء العسل
بخورند و بعد از چهار روز هر روز جلاب از رازیانه و بالنکو و انیسون
و اصل سوس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخوداب با شیره بادام و خشکنان
و فلفل و دارچینی نمایند و بعد از نضج مابین حب مقیاء کنند صبر سقطری
بوزیدان ماهیزهره ترنجبین هریک درمی غاریقون تخم حنظل انیسون کتیرا

درمی ملح هندی یک دانگ نیم مقل یک دانگ کوفته بیخته حب ساخته
فرو برند و بید انجیر سلق شبت تا بخواه بو رنجبوش حسک اکلیل الملک
حلبه مرزنگوش از هریک هفت درم پخته و صاف کرده و شکر سرخ و عسل
و ابکامه هریک ده درم در آن حل کرده با روغن زیت پانزده درم حقنه
نمایند و این حقنه برای سکته و صرع نیز نافعست و علاج تشنج یابس و گزاز
که تشنج عضلات ترقوه بود و عنق و که تشنج عصب بود علاج همه ترطیب
بدنست با روغن زنبق و زیت و اغذیه چرب و آب گوشت بره ها و مرغ
پخته و ماهی تازه و بالوده و شراب انار و شراب خشخاش و استحمام و ضماد
ادویه مرطبه لقوه مرضی است که در عضلات روی و چشم حادث شود
و یکطرف روی بجهتی منجذب گردد و از هیئت طبیعی منحرف شود و سبب آن
تشنج آنطرفست یا استرخاء طرف مقابل یا هردو و علاج چون علاج
تشنج و استرخا بود از آب و طعام نموده جوز بوا درج عاقر و فلفل و قرنفل
در دهن باید گرفت بطرف مرض و بعد از هفت بمعالجه مشغول باید شد و در
جائی تاریک باید نشست که نظر بر هیچ توان دید آینه نگاه کرد و متفقت
آن جانب را حرکت باید داد و هر روز جلاب از رازیانه و انیسون و بالنکو
و گلقند باید خورد و غذا نخوداب با فلفل و دارچینی و زعفران و گوشت
اسب و شترمرغ و کبک و تیهو باید خورد و شفیله مخبا صبر و ایاره فیقرا باید نمود
و غرغره با پنج کبید ماء العسل باید کرد و مرزنجوش و سعتر و جند بیدستر
جوشانیده در دهن نگاه آن باید داشت و کندر و مصطکی و وج و حلتیت باید

خایند

خایند و این معجون مفید بود وج ده مثقال زنجبیل دو مثقال زرنباد پنج مثقال
عسل سه وزن ادویه رعشه علتی است که در اعضا بسبب ضعف قوه
محرکه حادث شود و حرکات ارادی و ثبات ارادی خلل پذیرد و سبب اکثر سوء
مزاج بارد بود مادی یا ساذج بود علامت آن غلبه بلغم باشد هر روز
جلاب از انیسون و رازیانه و گلنگبین تناول نمایند و غذا نخوداب با فلفل
و زعفران و گوشت اسب و کبک و دراج کنند و شفیله مخبا ایاره نمایند
و بعد از آن روغن قسط و زنبق و نرگس بر پشت بمالند و حمام گرم و آب
گرم و ضماد ادویه حاره مداومت کنند و دهنهای حاره بمالند و تقویت دماغ
بروغن گل و سوسن و بوی خوش نمایند و شراب بالنکو و تریاق کبیر و مثرو
ودیطوس و بوشعثا استعمال نمایند و اگر بسبب یبوست بدن و کثرت
استفراغ بود علاج ترطیب بدنست و شرب شربت بنفشه و خشخاش و غذا
ماش مقشر با مغز بادام و اسفناج و کدو و مرغ بچه فربه و بالوده با روغن
بادام و نبات و تدهین دهن روغن بنفشه بادام و کدو اختلاج که جنبش
ابرو و چشم و سائر اندام بود علاج آن تریاق اربعه با شربت بالنکو بود
و آن عضو را روغن قسط و ناردین مالیدن و خدر که بیحس شدن
اعضا بود و درد تکشغاسیدن علاج آن چون علاج تشنج است یابس
و آن عضو را تدهین کردن و تقویت آن نمودن نزله آنست که رطوبت
از دماغ بمنخرین فرود آید و زکام آنکه از دماغ بحلق و سینه فرود
آید و علاج آن تقلیل اکل و شرب و کم کردن ماده است بفصد اگر

باشد وشربت بنفشه وعناب ونیلوفر خوردن وغذا ماش برنج وخود
آب نمودن وسر وگوش را گرم داشتن وبعد از نضج شربت خشخاش ونیلوفر
وبرشعثا هرکدام نافع بود ودر ابتدا آب گرم بر سر ریختن چنانکه سر گرم گردد
در حال برطرف شود وهم چنین پارچه کتان گرم کرده در میان سر گذاشتن
واگر آب از چشم ریزد افیون مصری بسایند واندکی از آن با زعفران گرد
چشم بمالند فی الحال بایستد وهلیله کابلی را خوب صلایه کرده در چشم کشیدن
مردم آب رفتن باز دارد رعاف که آمدن خون است از بینی زاج سفید را
خوب باریک کوفته در بینی دمیدن فی الحال خون باز دارد ومحجمه با آتش
بر روی شکم بان جانب که خون می آید بگذارند در حال ساکن شود وباز
بستن وانثیین را کشیدن وبابریشم بستن نیز خون بایستد واقسون
دانکی وغبار آسیا وگلنار وعفص هریک نیم درم بکوبند وبار کین خوب شنند
ونسج عنکبوت بیامیزند ودر بینی کنند خون برطرف شود اگر از جانب راست
آید محجمه بکبد نهند واگر از جانب چپ آید بطحال واگر از هر دو طرف
محجمه بگذارند برطرف شود وهم چنین آب کاسنی وبرگ زرد برگ کاهو
با صندل وگلاب بکنند یا بطحال با هر دو طلا کردن خون باز دارد
وآب سرد بپیشانی وبر سر ریختن وپارچه اگر با آب نه بیده
خمیر کرده بران ریخته میان سر گذاشتن خون بینی قطع کند وخشکی بینی را
روغن بنفشه بادام وشیر دختران وروغن گل وکدو مالیدن وبعد
وگوش ریختن برطرف سازد وعلاج قروح بینی ونفخ آن بنفشه بغرغره

نمودن ونقوع فواکه خوردن ونمودن ومادر وج وبول شتر در بینی چکانیدن
نافع بود وعلاج بواسیر بینی فصد وحجامت وتلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه وهلیله کردن واستعمال مرهم زنگار نمودن وپوست انار ترش را آب
ان سرشته وفتیله بان آلوده در بینی کنند نفع کند امراض عین
رمد ورم حار بود که در ملتحمه بهم رسد اگر بسبب غلبه خون بود علاج
فصد قیفال است وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه ونقوع آن واستعمال لعاب
بهدانه وبزرقطونا وشیر دختران نمودن واگر بسبب صفرا بود
آب انار بن با تمر هندی وآب آلو با نبات خوردن وسکنجبین هر
صباح خوردن وطبیعت بمطبوخ ونقوع مذکور نرم داشتن واستعمال
مبردات مذکوره وشیره خرفه وکاسنی نمودن وتنقیه دماغ بغرغره آب سماق
وگلاب وکشنیز وسرکه وامثال آن نمودن وغذا ماش برنج با ماء الشعیر با سکنجبین
وآب آلو وتمر هندی انار بن خوردن نافع است وهرگاه که بیاض چشم بسیار ورم
کند وچشم نتوان گشاد بوقت حجامت میان هر دو کتف نه کردن
وذلو دادن نفع دارد وعلاج سبل که آن پرده باشد که از اطراف چشم
ظاهر گردد وبتدریج زیاده شود آنست که فصد عرق پیشانی وعرق ماق کنند
وپرهیز از غبار ودود وجماع وطول سجود نمایند وجلاب از بنفشه ونیلوفر
وعناب وسکنجبین ونبات تناول کنند غذا ماش برنج با مغز بادام خورند
وبعد از آن که ماده پخته شود با ایارج وا شقیه نمایند سنا وبنفشه هر کدام
چهار مثقال نیلوفر سه مثقال هلیله سیاه دو زرد وکابلی هر یک پنج مثقال

دانک وبعد از تنقیه شیاف احمر وابیض وشیاف گلقند وباسلیقون در
ستاسی در چشم کشند وعلاج سوزش چشم آنست که شیاف احمر بکشند
واین کحل مفید است فلفل دار فلفل هر یک درمی زعفران چهار درم حضض
شش درم سنبل چهار درم کافور یک دانک جمیع کوفته وبیخته وهم انجبه کحل
سازند توتیا غوره نیز نافع است وعلاج نزول آب که علامتش تخیل مثل
شبه ومگس ودود وشعاع مختلف گردد آنست که هر روز جلاب
اندازیانه وبالنگو واصل سوس وگلقند بخورند وغذا نخود آب وبعد از
نضج تنقیه بحب ایارج وحب قوقایا کنند واز اطعمه بارده وبقول وفواکه
وجماع وشراب محترز باشند وشیاف مرارات با سلیقون در ابتدا بکشند
واین شیاف نافع است تخم الحنظل مامیثا فربیون نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج
یک درم ونیم زهره بز دو درم همه با هم کوفته بیخته وبهم انجبه وبآب رازیانج
باسد ابحب ساخته در وقت حاجت با گلاب سائیده در چشم بکشند وعلاج
سعفه که در چشم بیفتد تنقیه بحب ایارج وحب جالینوس کنند وزنگار
بران سفیده مالیدن در حمام وبعد از حمام مفید بود
ونبات هر یک چهار درم یکجا مجموع سحق کرده بر چشم کشیدن نافع
بود امراض گوش هر که خواهد که سامعه صحیح باشد که از اغذیه
غلیظه ومجرات وباد سرد وگرم واصوات عظیمه مثل طبل وتفنگ اجتناب نماید
وگاهی روغن بادام وروغن در گوش چکانند وهر سال تنقیه دماغ
نماید وجع اذن اگر غلبه خون باشد فصد قیفال کنند وشربت بنفشه

وعناب وسکنجبین شرب نمایند وتنقیه دماغ بمطبوخ ونقوع فواکه
وهلیله کنند وشیر در گوش چکانیدن با سرکه نفع دارد وسکنجبین را
کوفته مقعد از در گوش گذاشتن تا خفته شود درد را برطرف میکند
ومجربست مکرر باید کرد البته تا درد برطرف شود وآب کدو وخیار
وشیر سرکه زنان وآب غوره وروغن گل هرکدام چکانیدن نافع است یک
قطره سرکه باده قطره گلاب آمیخته چکانیدن یا بهمین نسبت جوشانیدن تا سرکه
سوخته شود از آن یک قطره چکانیدن نافع است طنین که شنیدن
صدائی است که در خارج موجود نیست هرگاه عارض شود اندک افیون
در آب حل کرده در گوش چکانند فی الحال برطرف شود وبعد از نضج دماغ
شربت افیون واصل سوس وگلقند تنقیه دماغ بحب ایارج نمودن نافع است
وروغن شبت چکانیدن نفع دارد واکلیل الملک ورق غار وبرنجاسف
ومرزنجوش جوشانیده بر سر آن داشتن وثفل آن ضماد کردن وآب ترب
باشونیز وحب چکانیدن نافعست صمم گوش که کری است
اگر مادرزاد باشد یا در پیری یا بسبب سقطه وضربه که موجب در بدن غشا
که در گوش فرش است شده باشد علاج پذیر نبود واگر از غلبه صفرا بود
چنانکه بعد از حمیات عارض میشود علاج آنست که هر روز شربت بنفشه
با سکنجبین وعناب خورند وغذا با تمر هندی یا آلو خواب کنند واسهال
طبیعت بمطبوخ فواکه ویا مطبوخ هلیله نمایند وروغن گل با آب
انار که با پوست وپیه افسرده باشند جوشانند وبچکانند واگر بسبب

بلغم باشد هر دو نجلاب زایسون و اصل سوس و کلنکبین تناول کنند
و غذا نخود آب با شیره خشکاش خورند و بعد از نضج شقیقه بحب ایاره کنند
و روغن گل و روغن مغز هسته الو و الوی تلخ و بادام تلخ و سداب در گوش بچکانند
و یا زهره کلنگ و آب مرزنجوش و تخم حنظل یا الخبز و خردل بکوبند و فتیله
ساخته در گوش بگذارند و اگر بسبب یبوست دماغ بود علاج
آنست که ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و شیر زنان و غذا مثلها شوربا
و کدو و گوشت بزغاله و کدو و روغن کدو و بنفشه در گوش بچکانند اگر
بسبب اجتماع چرک در گوش بود در آفتاب ملاحظه کرده توان دید و بیخ انگور
بدر آورند تا پاک شود و روغنهای مذکور بچکانند قرحه گوش
اگر تازه باشد روغن مامیثا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش بچکانند یا مرهم
اسفیداج و باسلیقون استعمال نمایند و اگر کهنه باشد قطران بچکانند
علاج دخول هوام و حشرات در گوش آنست که آب ورق شفتالو با صبر یا
کرم حل کرده یا آب برنج و کبر و افسنتین و شیح و قنبیل و قسط هر کدام
که در گوش بچکانند بمیرند و سعی کنند تا بعطسه آوردن یا مالت برون
آرند و آب که در گوش رود بنجیک سر بر یکپا استاده بر جستن آرند یا فتیله
با پنبه بر چوب پیچیده در گوش کنند تا آن آب را جذب کند و روغن
گل بچکانیدن و دست بر گوش گذاشتن جنبانیدن و صدا رسانیدن
نیز بیرون آید و بیرون آمدن خون از گوش که بغیر بحران باشد
آنکه کافور در سرکه جوشانیده در گوش بچکانند طبیب هر کدام از ما

میثا و اقاقیا و آب انار ترش شیرین با آب کنند تا چکانیدن تا فست
در امراض بینی بطلان یا نقصان شم که آنرا خشم گویند سبب آن خلط غلیظ که
که در بطن مقدم دماغ متمکن شود علاج آن بود که هر روز جلاب
انیسون و اصل سوس و کلقند خورده غذا نخود آب نمایند با شیره
خشکاش و بعد از نضج شقیقه بحب ایاره کنند و استعمال سعوطات
مثل فلفل و جند و شونیز و مسک نمایند و سرکه جوشانیده و در شیشه
کرده پیش بینی نگاه دارند و در بینی که دهن براب کرده باشند شونیز را
صلایه کرده در بینی کشند و اگر وجع و سوزش پیدا شود روغن بنفشه
بادام در بینی کرده بالا کشند شونیز کوفته با آب مرزنجوش و فودنه
خشم را نافع بود و علاج بوی بد بینی بعد از شقیقه بدن بمطبوخ
فواکه و سکنجبین و غرغره با خردل و فودنه و یا درونج بکوبند و در بینی دمند
و فودنه یا بول شتر در بینی کشند و علاج قروح انف اگر تازه و تر
باشد فصد قیفال کنند و شقیقه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه نمایند
و مرهم اسفیداج استعمال نمایند و اگر خشک بود شربت بنفشه تناول
کنند و مرهم موم روغن از روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو
و لعاب بهدانه ساخته و فتیله را بان ملوث کرده در بینی نهند
طرز منجرات و گوشت احتراز نمایند و بینی را بر که ششم خربق سفید
و فلفل کوفته در بینی دمند بواسیر انف گوشت زاید بود که در منخرین
بروید و منفذ را تنگ کند علاج فصد و حجامت و تلیین طبیعت

بمطبوخ فواکه و هلیله و استعمال مرهم زنگار نمودن است یا پوست انار ترش
با آب آن سائیده و فتیله بران سرشته در بینی گذاشتن و قطع نمودن نیز
علاج است و بعد از آن مرهم گذاشتن فصل در امراض لب و دهان و زبان
و دندان و حلق قلاع مثل اینست که در دهن پیدا شود و منتشر گردد
و آنرا ملازه گویند علاج اگر دموی بود فصد قیفال است یا
جهارک و آب انار با نبات و ترنجبین خوردن و غذا ماش برنج با مغز
بادام و آلو و یا تمر هندی و تلیین شقوع و مطبوخ فواکه کردن و دهن
هر روز با سرکه و گلاب شستن و کشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ و عدس
و فوفل و طباشیر اجزا برابر کوفته و بیخته در دهن افشاندن یا هر کدام
تنها افشاندن و بعد از یکساعت بسرکه و گلاب مضمضه نمودن و اگر
ماده بلغم بود باشد که علامت عدم حرارت و تشنگی است علاج
جلاب رازیانه و افسنتین و بیخ کبر با کلقند است و بعد از نضج
شقیقه بحب صبر ایاره و مطبوخ ترید کردن و عاقرقرحا و عامیران
و تخم ترب در سرکه جوشانیده مضمضه کردن نفع دارد و اگر ماده
سودا بود علاج شقیقه بمطبوخ افتیمون و حب آن کردن است و مغز
ساق گاو و پیه بط و روغن بنفشه باهم آمیخته بر زبان و دهان مالیدن
و در ابتدا گلاب و سرکه و سماق و گلنار باهم آمیخته و جوش داده برای
مضمضه کردن و در آخر با مخیزج شبت و بابونه و اکلیل الملک و هر که
بثرات متعفن شود و دموی بلغم کرده ابهل و جوز سرو و بودنه

در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه و زاج و پودنه و گلنار و روغن
گل و سماق و شب یمانی سائیده بران افشانند بخر که بدبوی
دهن است اگر از حرارت معده باشد در حلق معده بسیار است و
هر گاه چیز سرد میخورند کم میشود علاج آب انار یا تمر هندی
با نبات و ترنجبین یا آب خیار با سکنجبین یا نقوع فواکه خوردن است
و غذا با غوره و سماق یا انار ساختن و شفتالو و آلو و خیار خوردن
نافع است و موبن طالیقی یا برگ مورد کوفته و حب ساخته هر یک
بقدر فندقی و خوردن همان لحظه بوی دهن برطرف میشود و این
حب در دهن نگاه داشتن نافع است بگیرند سعد و اذخر و سنبل
و عود و گلنار و صندل و پوست ترنج و رامک و قاقله اجزا برابر
کوفته بیخته با گلاب و آب نبات خمیر کرده حب سازند بمثل نخود و
و اگر ماده بلغمی باشد در معده متعفن شده در خلا و ملا معده
یکسانست و بیمزگی دهن و کثرت لعاب دهن نشان آن علاج آنست
که در هفته دو بار قی کنند بطبیخ شبت و ترب و تخم خربزه و عسل
نمک و بعد از آن کلقند و رازیانه و سکنجبین بخورند و از لبنیات
اجتناب نمایند و گاهی اطریفل صغیر یا کبیر بلع نمایند و مصطکی
و کندر و قاقله و قرنفل و عود و زنجبیل و سعد هر کدام خاییدن
مجموع با عسل حب ساخته در دهن داشتن نافع است و اگر
بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد حجامت رگ نمایند و از عناب

وآلو و تمر هندی جلاب ساخته شرب نمایند و سنون مصلح دربن
دندان بمالند و طلای گرم کرده در سرکه اندازند مکرر و از آن
سرکه با گلاب مضمضه کنند و مسواک مداومت نمایند و مورد
و مازو و گلنار در سرکه جوشانیده بدان مضمضه کنند و مسواک
نمایند و اقاقیا و گل سرخ و گلنار و صندل و سعد و کزمازج و رامک
و مصطکی و عود و فلفل و سک و قرنفل و هلیله زرد از هر یک
پنج درم کافور دانگی بکوبند و در زیر دندان بیفشارند و اگر بسبب
تآکل دندانها بود علاج چون علاج قلاع است و ادویه اقوی
علاج نمایند سیلان لعاب از دندانها در خواب یا در غیر خواب اگر
بسبب حرارت باشد در حلق و معده و در خواب بیشتر میشود علاج
آن شربت سیب و به و ریباس تناول نمایند و با آب ورق سیب و به
مضمضه کنند و گاهی ناشتا با نمک بجوزند و اگر بسبب خون باشد
فصد کنند و اگر بسبب برودت و رطوبت باشد قی کنند و اطریفل
و گلقند و دارزیانه و جوارش مصطکی و عود هر کدام نافع است
و غذا خشکه و کباب و چیزها که بلغم تولد نکنند مناسب است و حلوا
شیرخوار و غیره را که می شود نباید لیست و اگر بسیار باشد اقاقیا
لیسانید و در دهان بمالند و علاج درد دندان آنست که دو دانه
مویزج در پنبه یا پارچه بپیچیده بر سنگ گذاشته سنگ دیگر
با سنگ دیگر از کوفته بر سر آن دندان که درد میکند بگذارند

در زمان درد برطرف میشود و غالبا و قطران بگذارند نافعست و افیون
در زیر آن گذاشتن نفع دارد و هر گاه از خون و حرارت باشد فصد
جهارگ کردن بسیار نافعست و غرغره و مضمضه با آب کشنیز
و سرکه و گلاب و با آب سماق و گلاب کردن نفع دارد و اگر از ماده
بلغم باشد غرغره و مضمضه با زنجبیل و فلفل و شونیز و ماء العسل عاقرقرحا
نافعست و هر گاه داغ کردن بمیل آهن نفع دارد و کندن علاج قطعی
اگر عاقرقرحا بگذارند تا خمیر شود و برد ندانی که خواهند بگذارند
بآسانی کنده شود و اگر ریشه درخت توت سیاه در ظرف کرده یا فناب
بگذارند همان ساعت کنده شود اورام لسان ورم زبان اگر بسبب
خون و حرارت باشد علامت حرقت و حمرت و خشکی است علاج آن
فصد قیفال و فصد عرق زیر زبان کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ و نقوع
فواکه نمایند با ترنجبین و شیرخشت و اگر بسبب صفرا بود علامت
آن شدت وجع و التهاب و عطش و صفرت لونست علاج آن شربت
بنفشه و عناب و آلو با ترنجبین است و آب خیار و سکنجبین
تمر هندی مفید است و این مطبوخ نافعست سنا نیم مال آلو بخارا بیست عدد
عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار مال نیلوفر و تخم
کاسنی هر کدام سه مال پوست هلیله زرد ورق گل سرخ و عنب الثعلب
هر یک پنج مال و اگر بسبب بلغم باشد علامت کثرت لعابست و بیاض زبان
و قلت تشنگی علاج آنست که هر روز جلاب از دارزیانه و اصل السوس

و گلقند بخورند و بعد از آن حب ایارج و آب شبت و بابونه و برگ
با ماء العسل جوشانیده غرغره و مضمضه نمایند و سعتر و پودینه
با ماء العسل نیز نافعست بمسواک و سنون نمایند و مازو و عفص
سوخته و کف دریا و نمک هندی هم راجع کرده بمیخک عوده بمالند
فصل در باب خناق که آن عبارت از ورم عضلهای رباطات
و غشاء حلق و حنجره و مری است و سبب آن در اکثر تحلب ماده بلغم است
١ و گاه دم و باشد که بسبب تشنج خشک حادث شود چنانکه حنجره
و حلقوم از کار خود بازماند و عضلها کشیده شود و مهره گردن
از جا برود و این طفلان را بیشتر میشود و گاه از ماده سودائی
پیدا می شود و گاه ماده از حلق بسینه نازل شده ذات الریه حادث
میشود و گاه بمعده فرود می آید و محرک صاحب خناق بسبب تشنج بود
و ذبحه و دم گرم بود که بسبب غلبه دم بطرفی حلقوم حادث شود
و علاج آنجا که علامت حرارت و خون بود فصد قیفالست و استعمال
مبردات و گاه باشد که مکرر فصد باید کرد و بعد از آن تلیین طبیعت
بمطبوخ و نقوع فواکه باید کرد و غرغره بشربت توت و آب کشنیز و آب
عنب الثعلب و خیارشنبر و عدس مقشر بسیار نافعست و طبیعت نرم
باید داشت و تقلیل غذا باید نمود و گاه بسبب بازایستادن خون بواسیر و خون
حیض حادث شود علاج ادرار آنست و فصد صافن و حجامت ساقین
و حجامت مقعد و ما بین هر دو ساقین خون گرفتن نافعست و در خناق

صعب محجمه بر مهره دوم از مهرهای گردن گذاشته کشیدن نفع دارد
تا حیزی بحلق فرو رود و بعد از آن بردارند و هر دو جانب گردن
حجامت کردن نیز خوبست بلکه محجمه بر همه طرف از زیر حلق و هر دو شانه
و اطراف گردن گذاشته کشیدن ماده را از حلق حرکت میدهد و راه
وا میشود و آب کاسنی و خیارشنبر و شیرخشت و آب عنب الثعلب
در حلق باید ریخت که هر گاه اندک فرو رود طبیعت را فرود آورد و طبیخ
بنفشه و بابونه و اکلیل الملک و سپوس مشتن و مالیدن نافعست
دارا بدرون و بیرون و با سکنجبین غرغره کردن و خوردن سکنجبین
با گشکاب بسیار نافعست و اگر ماده بلغمی باشد غرغره با عاقرقرحا
و آب و ماء العسل یا سکنجبین عسل کنند و طبع را با ایارج فیقرا نرم
دارند و اگر سودائی بود غرغره بگلاب گرم و ماء العسل و بنفشه کنند
و بابونه و تخم کتان و بابونه و حلبه و اکلیل الملک در آن جوشانیده باشند
و اگر در حلق بثرها برآید علامت دشواری گفتار است و اگر در مری
باشد علامت دشواری گذشتن طعام علاج فصد باسلیق است و نرم
داشتن طبیعت و غرغره با روغن گل و لعاب بهدانه قطونا و بعد از چند روز
آن با شکر نیم گرم بوده و اگر بثره بزرگ و کهنه شود و خوره حادث
شود اول اندک موم و روغن فرو برد و بعد از آن هر ساعت اندکی
مرهم کافوری یا زرده تخم مرغ نیم پخته فرو برد و علاج چسبیدن
زلو در حلق اگر توان دید بمنقاش بیرون برآرند تا نکشد و سرکه و نمک

با سرکه وحلتیت در دهان گیرند واندک نگاه داشته بعد از آن غرغره
کنند واگر زلو چسپیده باشد بگیرند شیح قیصوم افسنتین شونیز قسط ترمس مغز بزنک کابلی اجزا برابر وبا سرکه بجوشانند وبخورند
وامثال طعام سیر وپیاز وپودنه وخردل وکرنب بخورند ودر آفتاب
باد وحمام توقف کنند تا گرم شوند وکوزه آب سرد برلب نهند
وبرها رند وبخورند تا اثر سرد بیابند وطلبان بیرون آید وگل سرخ
وپانج بارچه در دهن دارند وبعد از آن قی کنند فصل گرفتگی صوت که تغییر
ودر بگلی آواز است اگر بسبب غلبه خلط باشد تنقیه آن بایدکرد
بعد از نضج اگر خون بود فصد قیفال نافع است واگر بسبب امتلاء
قصبه ریه باشد علامت خشونت قصبه شش ودغدغه ولذع است
وعلاج آن شربت خشخاش وبنفشه وعناب بایدکرد وشیره تخم خرفه
وشیره تخم خیارین ولعاب حب آلمو بخورند واگر بسبب ملاقات هوای سرد بود
جلاب از اصل سوس وپرسیاوشان وگاوزبان وقدانیا گلقند بخورند
وخردل بریان کرده وبادام تلخ ورازیانه وفلفل گرد ودار فلفل هر کدام مثال
زعفران نیم مثال باشکر یا عسل سرشته وحب ساخته در دهان نگاه دارند
واگر بسبب بلغم بود نیز گلقند با اجزای مذکوره خوردن نافع است
واگر بسبب صیحه وآواز عظیم بود تخم خطمی وخیارین وبنفشه وسپستان
ونبات جلاب ساخته میل کنند وپالوده نشاسته وشیره سپوس
ولعاب خطمی وکتیرا با روغن بادام خوردن نفع دارد وموم روغن بالعاب

مذکوره

مذکوره ساخته بر سینه بمالند وچیزی که در گلو بماند مثل استخوان
وخار ماهی وامثال ذلک از الحیله وقی وتنحنح وبا عنقاش وبا ریسمان
بیرون کشیدن ولقمه سنگین سرآن بریسمان بسته فرو بردن وکشیدن
خونی که از دهان برآید یا تنحنح یا تنخع یا بقی علاج آن غرغره ومضمضه است
با قوابض مثل گلنار وپوست انار وورد ولسان الحمل وتخم گل حنا که
مکرر مذکور شد فصل در ضیق النفس وانتصاب ودبو سبب
تنگی نفس یا تنگی راه نفس است بسبب ماده که اماس بهم رسانیده باشد در
قصبه شش یا ماده ریخته باشد یا هوا مانعت نماید یا آفت در جگر ومعده
بهم رسیده باشد یا بسبب حرکت هوا که حرکت انبساطی خلل پذیرفته باشد
وحرکت انقباضی نیز وبسبب بسیاری نفس متواتر شود ودم زدن
دشوار گردد یا ماده غلیظ اندر سینه وراه نفس جمع شده باشد
ویا پوست زیاده سینه یا قرحه که ریخته شده چرک در فضای سینه
ریخته باشد اگر ماده بسیار نباشد از راه گلو پاک شود وهرچه
در چهل روز پاک نشود سل پیدا شود که ریش وجراحت شش است که
از ورود چرک وریم بهم رسیده باشد یا بسبب سکر وگاه باشد
که با سعال پاک شود یا با ادرار یا با دراز پاک شود امید سلامتی هست
درست شدن ریش شش نادر است اما ممکن است نه ممتنع چنانکه جمعی را
اعتقاد است که خوب نمیشود جالینوس استدلال کرده که خوب میتوانند
شد مثل حجاب که او نیز متحرک است وخلاف نیست که جراحت او درست میشود

ونرتق خوردن مثل پالوده روغن
دار باینها علاج نمایند فصل
در ... دم ...

از بیاض نوشته شده
بجهت ضیق النفس
هلیله سیاه مقل ازرق
یکدونیم ل ۳ ل
اوفای مصطکی گل سرخ
۳ ل ۳ ل ۱ ل
نرم کوبیده با گلاب ممزوج
نموده حب سازد هر شب
بعد از غذا یک مثقال بخورد
عمل

وهرجا که سبب جراحت تیزی خلط باشد قبل مزاج را باعتدال باید
بازآورد وحدت خلط زایل باید کرد ودر این مرض مشکل است جراحت
برغشاء اندرونی باشد که اندرون قصبه است وبگوشت شش
نرسیده است واین اگر علاج نشود زمان بسیار نگاه دارد مثل جراحت
نابکوهلات از شیخ ابوعلی منقول است که زنی را دیدم که بیست وسه
سال وکسری این مرض داشت واین مرض بیشتر از هجده سال تا سی سالگی را
عارض میشود وفراز کردن وتنگ سینه را بیشتر میشود هرگاه
صاحب نزله وذات الریه را سرفه خون وچرک آید وتب نرم لازم
گردد وروی لاغر وسرخ شود ودر تب بیدار نزد طعام تب ظاهر
شود نشان سل باشد علاج اول فصد باسلیق است وخون اندک
اندک بدفعات گرفتن وپس از آن بی فاصله بسیار بعض از سکنجبین با آب
بسیار ممزوج کرده بدفعات دادن تا اندرون پاک کند پس قرص کهربا
یا قرص طباشیر با آب باران وبا شربت ورد یا با گلاب یا با آب خیار
ویا آب انار ... وآب سیب دادن اگر قوت ضعیف باشد هریره
... باقلی بخود با روغن بادام واندک شکر یا عسل دادن وزرده
تخم مرغ نیم برشت نیز نافع است وحالیکه آب نی توکوفته وفشرده بدهند تا خون
آمدن باز دارد اگر طبیب دقیق واقف شود که اماس کرده باشد وپس از
کشته وگلاب ... سرطان ماده پخته باید دادن علامت ماده آنست که چون
... برآتش اندازند بوی مثل بوی موی بیرون آید دست وپا را دور کرده

ربا

با آب نمک وخاکستر پاک کرده پخته بدهند اگر قوت کم شود با آبچه بره
وبغاله با آن در گلاب پخته بدهند اگر طبع نرم باشد حب الآس با تخم
خشخاش شوربا ببریند وهرگاه احتیاج باستفراغ شود بخیار وسبوس بنفشه
استفراغ نمایند واگر خشکی در بدن وجلد مستولی شود شیر خر وشیر
بز بدهند که نافع است وهرگاه مرض کهنه شود ورطوبت بسیار شود وچرک
بسیار باشد اندک بارزد واندک قطران تنها یا با عسل بدهند واگر
حرارت غالب باشد ششی روباه خشک کرده وتخم بادیان وبیخ سوسن
وپرسیاوشان اجزا برابر کوفته وپخته در جلاب ریخته وبقوام آورده
هر بامداد یک قاشق بدهند وغذا طهوج وکبک پخته وماهی بریان
کرده بی روغن نمایند وحسوی عدس وگاورس وکشکجو ونشاسته
بدهند واگر تب نباشد کوبیده پخته نافع است فصل در ذات الجنب وکزاز
ورم است که در حجاب وعضلهای سینه بهم رسد وبغایت درد کند آنرا
شوصه گویند واگر اندر عضلها بهم رسد آنرا برسام خوانند یعنی آماس
سام ماده این علت صفرا باشد یا خون رقیق صفراوی ویا بسبب تب غلیظ
ومردم بلغمی مزاج را عارض نشود ماده ذات نزله است وبسیار خوردن شراب
کهنه وآب سرد وغذا غلیظ چون گوشت گاو خوردن ودرد آن برپشت
وپهلو ظاهر شود ونبض صلب ومنشاری وسرفه خشک کند در اول علاج
او فصد باسلیق است مکرر زود از جانب ورم اگر ماده قرار گرفته
باشد والا از جانب مخالف اگر قوت قوی باشد حجامت کنند ...

بدو دفعه یا سه دفعه تا قوت ساقط نشود دوائی که در این مرض
نافع است بگیرند بنفشه تازه صد درم عناب پنجاه دانه ده درم کتیرا
بیست درم بزر قطونا ده درم تخم خطمی پانزده درم بنفشه را با ده
برابر آن با آن بجوشانند تا ده یک بماند و تخمها را لعاب گرفته
و کتیرا کوفته با هم آمیخته و یک من شکر در آن ریخته بقوام بیاورند
و هر صباح ده مثقال و شام مثل آن بدهند دیگر بگیرند عناب
سی عدد سپستان چهل عدد بنفشه خشک ده درم فلوس خیارشنبر
پانزده درم ترنجبین سی درم لسان الثور پنجاه درم همه را خیسانیده
و جوشانیده صاف کرده و ترنجبین در آن حل کرده و صاف کرده بدهند
و بعوض آب جلاب لعاب دهن حسوی که تا آرد حلبه سرشته را نخ
ماء قلیه مسکه با انگبین دادن نافع است و پاک کننده است و کذلک
نخاله برنج نافع است و پاک کننده و اگر ماده غلیظ باشد و نفس
تنگ شود و نفث باز ایستد بگیرند زوفاء خشک و خردل کوفته
مقدار سه درم اندر ماء العسل گرم بدهند و برای قوت بزرده نیم برشت
میتوان داد فصل در امراض قلب انواع بیماریهای مزاجی از مفرد
و مرکب و ساده و با ماده و اورام همه جاری است چنانکه از جالینوس
منقول است که در غلاف دل خروس و میمون مقدار بعد بسی ورم یافتم
هر امراض قلب را علاج است الا ورم و تفرق اتصال و جراحت که هلاک
میکنند هر که در بدر علاج کنند بمجرد برآمدن تره خون سیاه از بینی

بر جای آید تا بیمار هلاک شود قانون در علاج دل آنست که استفراغ
و تبدیل مزاج دل را احتیاط کنند باید دانست که بیشتر بیماری دل از سده
باشد و بسته شدن سقد نفس کشیدن و سبب سده امتلا باشد و اخلاط
غلیظ که از عضو بدل برآید علاج سده امتلائی فصد باسلیق دست است
و برای سده مجاری سکنجبین و ورد و اکردن رعایت استعمال ادویه قلبیه
باید کرد که از آن علاج کنند با همراه بان تا قوت دل کار دارد قرص کافور با
زعفران مناسب است چنانکه معمول اطباء حذاق است و داروها که بدل
مناسبت دارد و معتدل است مثل یاقوت و بجاده و فیروزه و سیم و ذر و آنچه
گرم است مثل درونج و مسک و جدوار و زعفران و ابریشم و عود و بهمن سرخ
و قرنفل و سنبل و بادرنجبویه و برگ و پوست ترنج و قاقله و کبابه و سادج
هندی و دارسن و آنچه سرد است مثل مروارید و صندل و کافور و کهربا و طباشیر
و بسد و گل مختوم و سیب و ترشه ترنج و کشنیز خشک فصل
در خفقان و آن طپیدن دلست بنا بر درد موذی و هرگاه سبب قوی
باشد غشی آورد و بعضی دبو و ضیق النفس را هم خفقان خوانند چنین است
نفس زدن بی درپی کوتاه را گویند در درنگ شخصی که دویده باشد سبب خفقان
گرم را سبب سوء مزاج گرم است و سبب آن یا اعراض نفسانی چون خشم و غضب
و یا دردهای گرم یا گرمی هوا و تشنگی و دفع هر کدام بضد آن علاج
اگر خون باشد اول فصد باید کرد و هوای جای خنک باید کرد و بر سینه
صندل و گلاب و کافور باید مالید و بوی بیخها را بیا ستشمام کرد و قرص

کافور و صندله باید خورد در جای سرد نشستن و عطرهای خنک بکار داشتن
بهترین علاجها است و چیزهای سرد معطر خورد مثل هندوانه و سیب و بهی
و آبی و انگور و خیار همه گلاب و عرق بید مشک پاشیده بسیار نافع است
و شربت غوره و لیمو و ریواس و شربت فواکه ترش نافع است و اگر
طبیعت ضعیف باشد شربت صندل نفع دارد بگیرند صندل سفید سوده
کرده بیست درم کشنیز خشک پنج درم انار ترش صد درم آب غوره ده درم
و یک من گلاب تر کنند و یکشب بگذارند و روز دیگر بجوشانند تا آب بنیمه
باز آید و بدست خوب بمالند و بپالند و یک من طبرزد بر آن ریخته بپزند
و کف بردارند و یکدرم زعفران در خرقه بسته در آن اندازند و بگوید دست
بمالند بفشارند پس نیم مثقال کافور ده درم طباشیر سوده در آن بیامیزند
و شربتی پنج درم با آب تخم خرفه و این قرص کافور نیز مفید است طباشیر
گل سرخ نیلوفر از هر یک سه درم تخم خرفه تخم خیارین تخم کدو تخم کاسنی
تخم خشخاش از هر یک دو درم صندل چهار درم سرطان نهری بریان کرده
سه درم رب سوس کتیرا کشنیز خشک از هر یکی یک درم کافور زعفران
از هر یک دو دانگ ترنجبین ده درم بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص سازند
و علاج خفقان که از اسباب سوء مزاج سرد است ضد آنست که
مذکور شد یعنی از اشربه شربتهای گرم و از بویها خوشبویهای گرم
مثل مشک و عنبر و سعد و سنبل و غالیه بوئیدن و بر سینه طلا کردن
نافع است و دواء المسک حلو و مرو مفرح گرم و نوشدارو و معجون یاقوت

سود دارد و اگر سوء المزاج تر باشد صاحب پندارد که دل او در میان آب است
و طپیدن دل مثل طپیدن کبوتر بچه است در آب علاج اول استفراغ بلغم
باید کرد بقی و اسهال و بعد از آن مفرح و دواء المسک باید داد و غذا گوشت
کبک و تیهو و گوشت آهو و کهربا و جدوار هر یک یکدرم و پوست ترنج
نیم درم درونج عقرب نیم درم همه کوفته و بیخته با یک من انگبین سرشته بدهند
و کذلک کهربا و بسد و خیربوا از هر یک یکدرم قرنفل ده درم شربتی دو درم
و علاج خفقان سوء المزاج خشک باشد یا گرم علاج خفقان و بار سرد
علاج خفقان حال اولین درنگ صاحب دق است و دومین حال دق
سنجوقت فصل در علاج خفقان سوداوی که سبب آن بخار سودا
باشد و احوال صاحب آن چون احوال صاحب مالیخولیا باشد و علاج
نیز علاج آن اگر تولد سودا از احتراق بلغم باشد اول استفراغ بلغم
باین صفت کنند بگیرند تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس
هلیله کابلی از هر یک جزو ایارج فیقرا یک جزو نیم عود نیم جزو شربتی
سه درم و اگر از صفرای محترق بهم رسیده باشد بگیرند تربد افتیمون
سنا شاهتره از هر یک جزو گل سرخ دو جزو مصطکی دو دانگ با آب سیب
حب سازند شربتی چهار درم فصل در غشی و علاج آن سبب
آن یا تحلیل روح است که سبب آن استفراغ است و تحلیل افراط بسبب
لذت مفرط چون لذت جماع و یا درد با فراط چون درد قولنج و معده و یا
خفقان شدن روح است بسبب امتلاء با فراط و یا بسبب غم و ترس با فراط

وسده رگهای دل اگر بسبب غشی امتلا باشد رگها فشرده شود و نبض
قوی و اگر بسبب گرانی بود اغا سبب تحلیل روح باشد نبض ضعیف و صغیر
و بطی باشد و اگر غشی سبب ریح ظاهر شود اول رنگ روی تغیر کند
و حرکت چشم ضعیف شود و سیاهی بینی بدرد ست و پا سرد شود و اندک
عرق سرد ظاهر شود اگر اندر غشی رنگ سبز گردد و سرخ کردن آنچنه
شود چنانکه راست نتواند کرد چون راست کنند بمیرد اگر بیش از غشی
طبع بد شود و لب درد کند آید سبب آن معده است و امید سلامت
و اگر بسبب دل باشد زود هلاک و هر که در ضعف غشی کند دلیل بیماری
بدنست و ضعف معده علاج صاحب مزاج سوداوی را در حال غشی
کافور و صندل و گلاب و حنا سرد کرده با مشک باید بویند و آب
سرد و گلاب سرد در رو باشید و اندر حلق ریخت و آب بر روی سینه
او زد و ماء اللحم در حلق چکانید و پیراهن بصندل آلود و افشرده و دوغ
سرد کرده داد و صاحب مزاج سرد را بخلاف این مشک و عنبر و غالیه
و دواء المسک باید داد و فم معده را بروغن مصطکی و روغنهای گرم
مالید و بوی کباب داد و بوی نان و طعام داد اگر تشنگی و گرسنگی سبب
باشد مثل غشی روزه داران و اگر بسبب استفراغ باشد ... و اگر
بسبب عرق بسیار و حمام باشد اطراف بگلاب و آب سرد می باید
مالید و آب هندوانه و میوه تقویت داد و شربت با تخم ریحان و عرق
بیدمشک و گلاب داد و اگر غشی از نفوع و فواق آید بوی طعام دور باید

داشت و با مرغ قی باید فرمود و با صدای بلند مثل بوق و نفیر و طبل
بیدار باید کرد و عطسه باید آورد اگر با اینها بیدار نشود امید نیست
و اگر بسبب اختناق رحم باشد بوی خوش از وی دور باید کرد و مثل
اشق و غار و پنیر کهنه و حلتیت و سیر که مزاج معده را موافق بود باید
داد **فصل** در امراض مری و دشوار فرو بردن طعام و شراب
که بسبب آماس و غیره بهم رسد علاج آنچه در آخر بیماریها بدید آید
مشکلست بربس کردن موم روغن باید مالید و آب کشنیز تر مالید
و ماء الشعیر و مانند آن باید داد و روغن بلسان نافع است اگر سوء
المزاج سرد باشد و اگر گرم باشد روغن کدو و سوء مزاج تر را دادن روغن
مصطکی و کندر نفع دارد و ایارج فیقرا نیز نافع است سوء مزاج خشک
در اینجا بط و پیه مرغ مالیدن نافع است و مسکه و کشکاب دادن و اگر
آماس از خون یا از جنس ماشرا یا آماس نرم باشد علاج معده باید کرد
که آماس معده را ضماد بر سینه باید کرد و آماس مری میان هر دو کتف فی
معده را بیکبار دهند بلکه مرتبه مرتبه کم کم جرعه جرعه دهند و علاج
قرحه نیز مری همچو علاج قرحه و ریح معده است الا آنکه دوای مری غلیظ
لزج باید باشد که بیکبار فرو نرود **فصل** در امراض معده و سوء
مزاج گرم را علامت آنست که طعام لطیف زود تباه شود و غلیظ هضم
گوارد و آروغ بکثرت باشد و هضم باشد و آروغ دود ناک و ترش بیشتر
از شیرینی آید بسبب آنکه چون حرارت ضعیف است از شیرینی قوت میگیرد

و بدان قوت بجوشانند و ترش میگردانند و اگر قوت حرارت بیشتر باشد
می سوزانند و علامت گرمی آنست که دهان تلخ است و تشنگی غالب و آب
و هوای سرد خوش می آید و بیخوابی نیز بسبب عدم هضم آروغ ترشی می
آرد علاج دوغ سرد کرده است و پوست جو نیز نافع است اگر حرارت
قوی باشد دوغ با طباشیر و قرص کافور دهند و اگر با گرمی ضعف
سکنجبین سفرجلی و شربت انار دهند و اگر با خشکی باشد کشکاب
و روغن بادام و روغن بنفشه بمالند و شیرخشت بدهند چنانکه
در علاج مذکور خواهد شد و سوء مزاج گرم آروغ طعام ... مختلف
فاسد شده میدهد و صاحب این مرض اندام خشک و لاغر و کم خون
باشد چون بدن مزاج صفراوی علاج اول معده را بقی پاک باید و ایارج
فیقرا باید داد اگر صاحب این مرض را اشتها کم باشد و غثیان آزار
دهد بجای زعفران در ایارج گل سرخ باید کرد و با هلیله زرد
باید داد وقتی که معده پاک شود و تقویت بحبوب مقوی باید
کرد و روغن مصطکی و مانند آن بر معده باید مالید و در علاج
سوء مزاج بارد چیزهای گرم و تر باید چون شیر و انگبین و در
طعام نخود و نخوداب و دارچینی و فلفل باید انداخت و هر صباح جامع التفوسیه
یا مثرودیطوس یا فلافلی یعقوبی و ماده دواء المسک و ما تریاق کبیر
و یا ... جلاب که در وی انیسون و مصطکی و عود و سنبل انداخته
باشند مناسب است و اگر سوء مزاج سرد و خشک باشد صاحب این

هر روز لاغر گردد و دهان او همیشه خشک باشد و آب کمتر خواهد
و آروغ ترش آید کشکاب که در وی انیسون انداخته باشند با انگبین و شیر
موافق باشد و در سوء مزاج سرد با ماده همیشه دهان صاحبان پر آب
بود و رطوبت لزج شود و آروغ و بلغم دهان ترش باشد علاج آن قی
کردنست اول با تخم ترب و تخم اسپند و تخم تره تیزک هر یک یک درم و نمک
نیم درم کوفته با سکنجبین عسلی آمیخته بخورند و در عقب آن طبیخ شبت
و بیخ کرفس قی کنند و بعد از آن نوشدارو خورده از تشنگی پرهیز کنند
و بعد اندرون دو روز استفراغ کرده مقویات معده بخورند و اگر صاحب
این مرض دواهای کریه نتواند خورد این حب قاویه بدهند بگیرند حب
بلسان عود بلسان سلیخه دارچینی و مصطکی و سنبل و اسارون و زعفران و قرنفل
و قرنفل و جوزبوا از هر یک یک مثقال غاریقون دو مثقال تربد ده درم سقمونیا
مشوی دو مثقال زنجبیل دو درم همه کوفته و بیخته و بآب کرفس سرشته
و حب کنند شربتی تا دو درم و نیم **فصل** در بادرد معده که
بسبب ریح باشد علامت تمدد شراسیف و قراقر و فواق و جشا بعد از
خوردن چیزهای نفاخ زیاده شود علاج آن گلقند و رازیانه و گلنگبین
و جوارش کمونی و اطریفل هر کدام که باشد بخورند و مصطکی و کرو
و یا زنجبیل خاییدن نفع دارد و این سفوف مفید بود رازیانه
انیسون هر یک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس هر یک یک درم قند
و بادو برابر آن قند آمیخته هر صباح پنج مثقال از آن بخورند و اگر ...

بواسطه طعام ونقل باشد باب گرم وروغن کنجد خورده قی کنند
وبعد از آن جوارش مصطکی یا جالینوسی بخورند واگر بسبب ضعف
معده باشد علامت آنست که بعد از چیزی خوردن ظاهر شود علاج
تنقیه معده است بقی واسهال واین سفوف نیز نافع است نانخواه
کندر هریک یک درم سعد سنبل هریک سه درم کوفته وبیخته وبا عسل
سرشته هر روز مثقالی از آن بخورند **فصل** در بیان ورم معده
اگر ورم حار باشد علامت تب والتهاب وسوزش ودرد بود وورم
ظاهر بود وقی وتشنج وسقوط اشتها بود علاج او فصد کردن است
وشراب بنفشه ونیلوفر با آب کاسنی وشیره تخم آن خوردن وآب
انار دین با ترنجبین آشامیدن وغذا کشکاب با اسفناج خورند ودر
تقلیل کوشند ودر ابتداء نضج جلاب از عنب الثعلب وتخم کاسنی
هریک چهار درم رازیانه دو درم بنفشه سه درم خیار چنبر پنج درم
میل کنند وضماد شیره سبوس وبنات وروغن بادام خورند ودر ابتدا
صندل ومامیثا با گلاب وآب بستان افروز وعنب الثعلب بر معده نمایند
وبعد از ان ورد وآرد جو وخطمی وگلاب با آب کاسنی وبعد از ان حلبه
وتخم کتان وبابونه وسنبل وسعد وآرد جو وچون ورم نضج یابد
نشانش سکون وجع وضربان باشد آنگاه تخم کتان وحلبه وتخم خطمی
وتخم مرو هریک درمی بکوبند وبا شیر بز درآمیزند وبدهند تا نضج
یابد وعلامت نضج سکون وجع وضربانست وچون منفجر شود شربت

عناب

عناب وشربت خشخاش با روغن بادام وقند با شیر بدل کنند وچون
انفجار یافته وخشخاش با روغن بادام وقند بخورند وچون چرک کم شود
شربت نبات با تخم ریحان بیاشامند واگر حرارت بسیار باشد ماء
العسل دهند تا معده را پاک کند وچون پاک شد ورق گل وگلنار هریک
دو درم گل ارمنی وکهربا وخون سیاوشان هریک درمی بکوبند وباهم بیامیزند
ومثقالی از آن بخورند تا جراحت مندمل شود وما قرص چوب چینی برای
تقویت دادیم وجراحت معده را زود خوب کرد واگر ماده
ورم بلغمی باشد علامتش حمی لثقه وانتفاخ معده وسفیدی زبان
وکثرت لعاب وتهیج قی بود علاج ماء الاصول وتریاق اربعه ومثرو
دیطوس وامثال ذلک باشد وهر روز جلاب از بیخ کاسنی وبیخ
رازیانه وبیخ سوسن هریک دو درم تخم رازیانه سه درم گلقند
ده درم اجزا جوشانیده وصاف کرده وگلقند در آن حل کرده بخورند
غذا نخوداب با شیرع خشکدانه وفلفل ودارچینی وکرویا وروغن زیت
وسنبل الطیب بر معده مالیدن مفید بود وخاکستر چوب انبار سنبل
وسعد واذخر باهم آمیخته وبرکه سرشته ضماد سازند ومسهلات
لینه استعمال کنند واگر ماده سودا باشد ورم صلب بود با آن
تکرهای بد وخبث نفس بود علاج جلاب از تخم کاسنی ورازیانه
واصل سوس وبیخ کرفس وگلنگبین خوردنست وغذا نخوداب
با شیرع خشکدانه وروغن سنبل بر معده راحلبه وتخم کتان وخطمی

وبابونه ومصطکی هریک دو درم وسنبل وسعد واذخر یک درمی
شمع سه درم روغن بابونه یا گل پانزده درم موم روغن ساخته
معده را ضماد کنند واین شیاف کنند بگیرند پوست بیخ کرفس پوست بیخ
رازیانه هریک درمی انیسون رازیانه هریک سه درم اصل السوس
بابونه هریک درمی حلبه چهار درم انجیر ده دانه مویز طایفی پانزده درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید پس صاف کرده سه مثقال
از آن یا سه درم مغز خیار شنبر ویک مثقال روغن بید انجیر بخورند وتلیین
طبیعت با یارجات نمایند علاج قراقر ونفخ معده که اگر بواسطه
برودت مزاج وضعف هضم است هر بامداد گلقند ورازیانه وانیسون
بخورند وغذا نخوداب با زیره ودارچینی وفلفل وقرنفل واحتراز از
حموضات وسبوس گاورس ونمک گرم کرده بر شکم بستن نافع است
وسفوف کندر ومصطکی وسعتر ونانخواه وسنبل با قند خورند هر
صباح پنج درم واگر با نفخ طبیعت نرم باشد حب الرشاد بریان
کرده وزیره ملین بابرکه بریان کرده هریک سه درم با مثل آن قند بیخته
چهار درم هر صباح بخورند جشا که بخاریست که از فم معده مندفع
میشود علاج آنست که تنقیه معده نمایند اولا چنانکه مذکور شد
بقی واسهال وبعد از ان تقویت بسفوف وجوارشات شهوت کلبی
حریص بودن بخوردن طعام است بمثابه که هرچند بخورد سیر نگردد
اگر بسبب برودت باشد که معده کثیف شسته باشد علامت ثقل ونفخ

وقلت

وقلت تشنگی است وتمدد معده وکثرت سیلان رطوبت علاج گرم کردن
معده است بگلقند ورازیانه وشراب مالنگو وگلنگبین وغذا نخوداب
با قرنفل وفلفل ودارچینی وخوردن خرما وعسل وروغن وبعد از برآمدن
از طعام وتجنب باده تنقیه معده کردن وجوارش مصطکی واطریفل
ومقویات معده کردن نافع است واگر بسبب انصباب سودا باشد بفم
معده علامت آن سوزش فم معده وقلت عطش وجشاء ترش بود علاج
تنقیه بدن کردنست بحب افتیمون ومطبوخ وافتیمون وجرب خورند واز
مولدات سودا اجتناب نمایند واگر بسبب گرسنگی باشد علاج غذای
غلیظ خوردنست مثل هریسه وکله وپاچه وگوشت گاو وقلیه کرد
وخرما وعسل وروغن هر روز چند مرتبه خوردن وبدن را بروغن بنفشه
بادام مالیدن واگر جوع بسبب کرم باشد علامت احساس حرکت اوست
وعلاج قتل واخراج کرمان چنانکه مذکور خواهد شد واگر بسبب جمع شدن
اخلاط حامض بلغمی باشد علامت ترشی دهن وجشاء ترش وسفیدی
زبان بودن وعلاج آن تنقیه معده بقی وگلقند وانیسون ومصطکی
خوردن وغذا نخوداب با فلفل ودارچینی ومصطکی وحب صبر یا ماده
تنقیه کردن جوع البقری که اشتهای جمیع اعضاست یا سیری معده
وسبب آن برودت مفرط باشد که فم معده را حادث شود وقوت
حس وجذب از او فوت شود وبدن عظیم محتاج بغذا باشد
وبیشتر این مرض در زمستان حادث شود علامت آن لاغری بدن وبطلان

اشتها وضعف قوت ودرد معده باشد وگاهی غثیی ظاهر شود وملمس معده
سرد باشد علاج شربت بالنگو وشربت گاو زبان وگلقند ودارپاناه
وانیسون از هرکدام ده مثقال بخورند غذا نخود آب ماکیک ویتهو ودراج
خورند با قرنفل ودارچینی وفلفل واطریفل وجوارش کمونی وعود و مصطکی
نافع است وسعد وسک ورامک وتمام کوفته بر معده بمالند وهرگاه
این مرض جمیع بدن را عارض شود علاج سکنجبین وشربت زرشک
وغوره وانار وسیب وگلاب وشربت فواکه بود وغذا نیز با انار دانه
ولیمو وغوره ترشیها نافع است عطش کاذب اگر سبب کیچیل باشد
با شش علامتها التهاب واحراق سینه بود واسراحت بآب وهوای
سرد علاج شربت حماض ولیمو وصندل با عرق بید مشک وکاسنی بآب
سرد وغذا شیره جو با مرغ جوان یا بزغاله وصندل وگلاب وعرق
بر سینه طلا کردن وصندل وگلاب بو کردن وهر روز سه مثقال
انار دانه وقرص خوردن با سکنجبین نافع بود بگیرند صندلین ومغز
حبا نین وکدو وتخم خرفه هرکدام سه درم نشاسته وصمغ عربی
هریک نیم درم طباشیر دو درم بالقا بند خطمونا سرشته قرص
سازند واگر بواسطه حرارت ویبوست معده بود علاج
آن سکنجبین است با عرق بیدمشک وگلاب با آب انار وغوره با شیره
تخم خرفه با شربت لیمو وریباس نیز نافع است واگر بسبب اجتماع
چیزهای شور باشد در معده مثل بلغم شود علامت آنست که آب

خوردن تشنگی کم نمیشود وصبر کردن از آب ناچیز کم مثل قرنفل
سردها نگاه داشتن تشنگی کم میشود علاج آنست که با آب ترب
وسکنجبین قی کنند وشربت غوره ولیمو ومثل آن در پی قی بخورند
واگر بعد از شرب واقع شده باشد آب برف ویخ وترشیها نافع است
وهمچنین اگر بعد از استفراغ بافراط واقع شده باشد علاج
خوردن ترشیها ست وتدهین دهن بنفشه با دام مرغ حمام
معتدل علاج ضعف هضم وبد هضمی وتخمه همه شقیه وتقویت
معده است چنانکه گذشت علاج هیضه که از فساد طعام است
در معده در پی در قی وا نزلت وسبب اسهال کردیدن ولطیف آن بقی
دفع شدن آنست که بآب گرم و روغن کنجد مدد کنند تا زود تر
بقی واسهال پاک شود وگلاب دهند وشربت انارین ونعنع وشربت
با نیم درم طباشیر بخورند وسفوف انار دانه پنج مثقال با قرص طباشیر
یک مثقال بدهند با دوغ سرد با شربت لیمو سرد کرده با شربت غوره سرد
کرده با شربت غوره هرکدام که بدهند نافع است وشربت فواکه
وشربت سیب وبه همه نفع دارند وصندل وکافور واقاقیا وگل ارمنی
وآب مورد بر معده بمالند ویا بآب سرد بکذرانند ودر موضع سرد
بخوابند وبر غذا صبر کنند واگر وقت وسن مقتضی باشد بآب سرد
بنشینند قی حرکتی است که از معده برای دفع چیزی که در او ست
حادث میشود غثیان تقاضای قی برای دفع چیزی بی حرکت تهوع

حرکتی باشد بی کل چیزی اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث شود
واگر داخل جرم معده باشد تهوع واگر مطعوم ردیه باشد غثیان تلخی دهان
والتهاب وخشکی زبان دلیل قوی صفرا ولیست علاج سکنجبین بآب گرم
حل کرده خوردن وقی کردن تا معده پاک شود وبعد از آن شربت انار
وریباس وغوره وفواکه هرچه باشد با عرق نعنع خوردن وغذا با انار
دانه وسماق وزرشک بود ومعده را بآب سیب وبه وصندل
کافور ضماد کردن واین سفوف در این مرض مناسب ونافع بگیرند ورق
گل وطباشیر هریک دو درم دیوتند کهربا عود پوست لیسته هریکی درم
ونیم سماق زرشک انار دانه هریک پنج درم بکوبند وباهم بیامیزند هر
صباح سه مثقال از آن با شربت سیب یا فواکه تناول کنند واگر سبب
قی وتهوع وغثیان خلط بلغمی یا سودا وی بود علامت ترشی وشوری دهن
وقلت تشنگی وقراقر ونفخ معده بود علاج آن اول قی کردن بآب ترب
وعسل ونمک یا بطبیخ شبت با اندک عسل ونمک وبعد از آن خوردن
گلقند با زبان زنجبیل پرورده یا هلیله پرورده جوارشات وتقویت
بجوارشات مناسب نمودن مثل جوارش عود ومصطکی ودواء المسک
حلو ومصطکی وکندر خاییدن وسفوف کندر ومصطکی خوردن واگر
قی وغثیان بسبب امتلاء وکثرت غذا ومختلف باشد علاج باز قی
کردنست ومقویات مداومت کردن واگر با قی خون بیرون آید وسبب
آن شق وقطع عرقی بود علاج آن ضد با سلیق است وگل ارمنی وصمغ

عربی وبزرقطونا وبارشک هریک مثقالی بریان کرده وکوفته با شربت
سیب سرشته دادن وقرص طباشیر وقرص کهربا هرکدام که باشد
یک درم با رب به دادن واگر بسبب ضربه وسقط باشد که بسینه رسیده
آن موضع را بماش وسعات واقاقیا وگل ارمنی وصبر وحوا بآب مورد بمالند
وقرص کهربا یک مثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده بدهند واگر
با قی نفث خون سرفه باشد بارشک وصمغ عربی بریان کرده هریک
درمی با نیم درم گل ارمنی با شربت عناب بدهند وکشنیز ومروارید
وصدف سوخته وشاخ گاو کوهی سوخته واقاقیا وگل ارمنی وسماق
ونشاسته وتخم خرفه وخون سیاوشان هرکدام پنج درم صمغ عربی
طباشیر هریک دو درم کوفته بآب سماق یا آب لسان الحمل سرشته سه
مثقال با شربت عناب بدهند واز حمام وآوازها واعراض پرهیز نمایند
واگر بسبب قروح باشد باقی ده بود ومیان شانها وزیر قص
درد ناک باشد علاج پرهیز از ترشیهاست وشوری وغذای نرم
وغلیظ مثل پاچه وتخم مرغ خوردن وچیزهای لعاب دار مثل حفیته
الثعلب چشانیده با نبات ولعاب بهدانه وتخم ریحان وصموغات
وپالوده وامثال ذلك نافع است واگر خون از عضو دیگر بمعده
ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال علامت آن عضو است
علاج آن عضو باید کرد واگر خون در معده ببندد علامت
آن ناقص وعرق سرد وغشی بود علاج آنست که تخم شبت وپودنه

آفتاد

هریک پنج درم بجوشانند وبایکدرم نمک بپاشامند باحب اللوشاد
ده درم بآب کرم ویا انفحه خرکوش بآب بالنکو یا ریحا سف بیاشامند
یا سرکین خرکوش بعسل بآب کرم بیاشامند وقی کنند فواق حرکتی است
از داخل معده برای دفع موذی که آن خلطها تیز حریف یا طعام حریف
بود علاج آنست که قی کنند بآب ترب وطبیخ شبث باعسل ویا سکنجبین
واب کرم وبعد از آن شربت نبات باکلاب وعرق بید مشک ولعاب
بهدانه وبزر قطونا وروغن بنفشه بادام بیاشامند وبر معده بمالند
نیز نافع است واکر بسبب ریح باشد کلقند با انیسون ویا زیره و
ویا رازیانه بخورند ومصطکی اکر بسبب ریح باشد بخایند وعطسه
آوردن نافع است واب بند ریح خوردن نیز نفع دارد وکاه باشد
که بفکر افتادن برود وچند دانه فلفل فرو بردن نیز میبرد واکر بسبب
طعام وثقل آن بود قی باید کرد وزیره ونانخواه وانیسون وتخم کرفس
وسعتر هرکدام نیم درم کوفته وبیخته با مثل آن قند امیخته سه مثقال
از آن بخورند شخصی افیونی را فواق بهم رسیده دو سه روز بود
افیون کیف نمیکرد وفواق بسیار می آمد با آدوغ بد وبوی افیون
نفیعد ومثقال سفوف هلیله از رد بادام مجرد خوردن برطرف شد
کاحرکت نفسانی مثل فکر وغضب وبدنی مثل تردد وریاضت وعبری
کرسنکی وتشنکی برطرف میکند نافع است واکر فواق بعد از
قی واسهال حادث شود بسبب خشکی وتشنج معده است شربت بنفشه

بالعاب بهدانه وبزر قطونا نافع است وموم روغن برروی معده
مالیدن فواق در آخر مرض اسهال علامت هلاک شدن مریض است
واکر فواق بسبب ورم معده یا کبد بود علاج ورم باید کرد
ودسبکی معده که علامت آن سخت شدن معده ولاغر شدن
بدن ودیرکوافتادن چشمها وبدبد آمدن قی واسهال است واندک
آمدن بول وتب سست وکاه باشد که درد بدید اید ودست وپا
سرد شود واین علامت بدباشد وعلاج آنست که اول فصد کنند و
طلاها که برای اماسهای کرم مذکور شد بکار دارند وبپزانند
ومنفجر کردانند وبماء العسل وطبیخ حلبه وروغن بادام وقرص چوب چینی
علاج کنند وباین نزدیک علاج بثرات در پیش جراحات وعلاج
نقصان وبطلان اشتها شفیه معده است بقی واسهال بهلیلج وبعد از
حب رشاد مناسب بعد از تخلیص اسباب بعلامات وشهیه بحب صبر
وحب قوقایا باین نافع است فصل در امراض جکر اکر بسبب سوء
مزاج حار باشد علامت شدت تشنکی وتلخی دهن وخشکی زبان
وقلت اشتها وقبض طبیعت بود وسرعت نبض وکرمی موضع کبد
وبکرمی تا دره وفوح فی صفراوی علاج آن جلاب از تخم کاسنی وا
وتمرهندی وترنجبین وسکنجبین است باشیره خیارین ونبات وشربت صندل
وخوردن شربتها وربوبات حامضه با غذا وکل طبیعت مطبوخ ونقوع
فواکه واکر صفرا در طبیعت غالب باشد سنا مکی وهلیله کابلی وزردد

کل وکل بنفشه هرکدام یکدرم ترنجبین ده درم بخورند وآرد جو وبنفشه
وورق کل هر سه درم کافور نیم دانک همه بآب کشنیز سرشته طلا کنند
ویکمثقال قرص طباشیر باده مثقال رب به با سیب بخورند غذا ماش برنج
واکر سوء مزاج بارد باشد علامات نقیض انچه مذکور شد وعلاج
هرصباح جلاب از رازیانه وعنب الثعلب وکلقند خوردن وغذا نخود
اب باشیره خشکدانه وکبک وتیهو وعلاج سوء مزاج ساده یعنی ماده
چون سوء مزاج معده ودل است بعینه وعلاج با ماده استفراغ بحب
ایارج بکیرند ایارج فیقرا یکدرم لک مغسول در بوند چینی از هریک دو
دانک غاریقون نیم درم انیسون ومقل هریک یکدانک بآب کرفس حب ساخته
شب بدهند وصباح این مطبوخ هلیله کابلی پانزده درم غافت افسنتین
دوجی افیمون از هریک پنج درم کل ده درم تربد سه درم سنبل یکدرم پوست
بیخ بادیان پوست بیخ کرفس تخم بادیان انیسون از هریک دو درم بسفایج
هفت درم مویز منقی سی عدد همه را بجوشانند وصاف کرده صد درم با بیست
درم شکر بخورند وبعد از آن ماء الاصول باین صفت پوست بیخ کبر
وکرفس وبیخ بادیان از هریک ده درم تخم کرفس وتخم بادیان از هریک پنج
درم نانخواه انیسون از هریک چهار درم سنبل اذخر کل سرخ از هریک
سه درم در ده من آب جوش دهند وبپزند تا نیم آید وصاف کرده چهل درم
یا سه درم روغن بادام بخورند واکر قوی تر خواهند مسطط و ذراوند
طویل از هریک چهار درم شونیز وتخم سداب وترمس ودمانا وشیطرج از هریک

پنج درم چند بید ستر یکدرم سلیخه اسارون وج واسزا از هریک دو درم
بیفزایند وشربت افسنتین وقرص دوید وجکر کرک خشک کرده یک
قاشق با ماء العسل یا با سکنجبین بسیار نافعست وعلاج سوء المزاج
خشک مشکل است تدبیرات ترطیبات بکار باید داشت چنانکه در علاج
دق مذکور خواهد شد وعلاج سوء مزاج رطب مثل علاج سوء مزاج
بارد است هردو نجلاب از رازیانه وتخم کرفس واصل السوس کلقند
بدهند غذا نخود اب با زیره ودارچینی وکبک وتیهو واطریفل کبیر کلقند
وحب رشاد نافع است وسکنجبین بزوری ودوید نفع دارد واین
مرض نیز مفید است رازیانه تخم کرفس هریک سه درم سنبل پنج درم
کوفته وبآب رازیانه سرشته یکمثقال با ده درم سکنجبین مذکور
بدهند ضعف کبد که بسبب سده باشد علامت آن قلت اشتها
ونحافت بدن وفساد لون واسهال غسالی که مانند آب کوشت شسته است
ووجع اخر ضلع بهلوی راست بود اکر این سده بر محدب کبد بود
علامت آنست که بول کم آید ورقیق بود علاج هردو نجلاب از تخم
کاسنی واصل السوس وعنب الثعلب هریک سه درم ورازیانه یکدرم نبات
ده مثقال بخورند وقرص زرشک با سکنجبین ساده ویا بزوری وغذا
نخود آب با زیره وزعفران ودارچینی یا کبک وتیهو واکر سده در مقعر
کبد باشد علامت آن رقت براز بود علاج آن هردو نجلابی از اصل
السوس تخم کاسنی ورازیانه ونبات وماء الاصول وسکنجبین بزوری وشراب

دینار در بویه بخورند و غذا نخوداب و تلیین طبیعت بسناء مکی پنج درم
وکاسنی سه درم با پنج مثقال معجون خیارشنبر و ده مثقال شکر سرخ خورند
و بابونه و شبت هریک سه درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هریک
درمی کوفته و با آب سداب سرشته بر جگر ضماد کنند و معجون کرکم نافع
بود بگیرند تخم کرفس و رازیانه و ابهل و سلیخه از هریک ده درم سنبل و قسط
دوناس عصارهٔ غافث سیسالیوس بادام تلخ هریک پنج درم دبوبجینی و ب
سوسن هریک سه درم زعفران یک درم مجموع کوفته و بیخته با شیرهٔ
قند سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال با ماء الاصول **ورم کبد**
اگر دموی بود علامت آن تشنگی و حرارت و التهاب و سوزش و درد
موضع کبد و ثقل و سعال و فواق و احتباس بطن و تنگی نفس بود
علاج اول فصد است و اخراج دم بحسب قوت اگر سن و وقت
مقتضی باشد و بعد از آن جلاب از تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی هر کدام
سه درم نبات و ترنجبین هر کدام ده درم و غذا جواب و تلیین بمطبوخ
منقوع فواکه و این حقنه نیز نافع است بگیرند سناء مکی هفت درم
نیلوفر و تخم کاسنی هریک پنج درم جو نیم کوفته سپستان و خطمی هریک کفی
خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه با کل و ابکامه
هریک ده درم و اگر ورم بر محدب کبد بود در ادرار بول کوشند و شیرهٔ
تخم خرفه و کاسنی با سکنجبین بزوری بدهند و در ابتداء ورم عنب الثعلب
ورق گل و بنفشه و صندلین و گلاب بر کبد ضماد کنند و این قرص بخورند

تخم کاسنی و خربزه مقشر تخم کشوث هریک سه درم طباشیر یک مثقال ریوند
نیم درم لک مغسول درمی بکوبند و به آب کاسنی بسرشند و قرص سازند
و یک مثقال از آن بخورند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن شدت تب و تشنگی
و خلو و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی و اسهال مراری بود و علاج
آن هر صباح جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین خوردن
و تلیین بمطبوخ و منقوع فواکه با شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر کردن
و غذا ماء الشعیر با شیرهٔ خشخاش و اگر ورم بلغمی بود علامت قلت
تشنگی و میان فاروره و بول و عدم افراط وجع و علاج آن جلاب
از عنب الثعلب و رازیانه و اصل السوس و نبات و غذا نخوداب و ماش
مزوج با مغز بادام و تلیین بحقنهای نرم نمودن و بعد از تنقیه مداومت
باطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده کردن و اگر ورم سوداوی
بود بواسطه سده باشد که در میان کبد و طحال واقع شود علامت آن سخت
شدن کبد و تلخی و خشکی دهان باشد و علاج آن جلاب از تخم کاسنی
و رازیانه و کرفس و گاوزبان و بادرنجبویه و نبات با گلقند و مداومت
شربت بالنکو و گاوزبان و غذا نخوداب با زیره و دارچینی و زعفران و روغن بادام
و تلیین بمطبوخ افتیمون و سنا هریک هفت درم اصل السوس و تخم کاسنی هر یک
سه درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صاف نمایند و معجون نجاح هفت
درم در آن حل کرده بیاشامند و اگر ورم بسبب سقطه و ضربه باشد تخم
مقشر ریوند هریک سه درم مومیائی دو درم در روغن گل بجند بگذارند

و با هم بیخته طلا کنند **دبیله کبد** که بعد از ورم حادث شود علامت آنست
که مریض بر پشت نتواند خفت و چون منفجر شود تب اشتداد کند و قشعریره
ثابت باشد و اسهال مده حادث شود و گاه باشد که مده بقی و ادرار
دفع شود علاج اول ضماد نمودن منضجات است و شیر بز با تخم کتان
مطبوخ خوردن و چون منفجر شود جلاب از ذوفا و بیخ کرفس و رازیانه
و انیسون خوردن و اگر تب باشد شیرخرفه و کاسنی با شربت عناب و
نیلوفر و خشخاش خوردن و علاج نفخ کبد سکنجبین و ماء الاصول
و معجونات حاره مثل کمونی و جالینوسی و قندادیقون و دواء المسک و
تضمیدات مبخرات و دوائی که جگر را پاک کند صبر نیم درم غاریقون یک درم
سقمونیا یک دانگ این یک شربت باشد اگر حرارت بسیار و تشنگی بود شیرهٔ
خرفه و کاسنی با سکنجبین بخورند و غذا ماش و ماء الشعیر با زرشک
و زیره و دارچینی و زعفران **سوء القنیه و استسقا** سوء القنیه از ضعف
جگر و فساد مزاج آن حادث شود تهیج دست و پا و بیاض رنگ علامت
آنست علاج تقلیل غذا و احتما از اغذیه غلیظ و اقتصار بر نخود
آب با دارچینی و زعفران و زیره باج و تقویت کبد بنحوی که در سوء
المزاج مذکور شد و این مقدمهٔ استسقاست که علاج آن مشکل است
استسقا بر سه نوع است زقی و لحمی و طبلی و استسقاء حقیقی آنست
که همه بدن تشنه گردد و از جگر آب طلبد و جگر از معده و معده از ناله
و در هر سه قسم شکم آماس کند استسقاء زقی آنست که آب در شکم

جمع شود و دست و پا در و آماس کند و لحمی آنکه بلغم در رطوبات همه اعضا
دود و در همه تن جمع گردد و تن چون تن مرده سفید و نرم نماید گویا خون
ندارد و طبلی آنکه باد در شکم جمع گردد و با این باد آب نیز باشد اما باد
غالب بود و همه سبب استسقا ضعف جگر است و فساد مزاج آن و سبب
ضعف سده و انواع سوء المزاج چنانکه مذکور شد و گاه سبب ضعف
جگر خون رفتن بسیار از بواسیر یا حیض حادث شود و گاه بسبب احتباس
خون بواسیر و خون حیض نیز حادث شود و گاه بسبب ضعف طحال که خون
سوداوی جذب نتواند کرد در کبد بماند و مزاج آن را فاسد کند و بسبب
ضعف معده نیز بسیار می‌شود علامت لحمی بیاض لون و انتفاخ بدن
و رقت و بیاض قاروره و ماندن اثر انگشت بر اعضا که بگذارند
علاج تخم کاسنی و رازیانه هریک دو درم بیخ کاسنی و بیخ رازیانه
هریک سه درم نبات یا گلقند ده درم و غذا زیره باج با کبک و گنجشک
و کبوتر بچه با زیره و زعفران و دارچینی و استحمام با آب شور و نشستن
با آفتاب نشستن و در ریگ گرم خوابیدن و حلبه با سرکه خوردن و سکنجبین
و قرص زرشک مداومت نمودن و گاه دیوس و انیسون و جعده
و رازیانه و تخم کرفس و سنبل و سلیخه اجزا برابر کوفته هر یا مداد
دو درم از آن خوردن و کذا سفوف از سلیخه و زعفران و دارچینی
و زرشک و دار شیشعان و پوست هلیله اجزا برابر شربتی دو درم
تناول کنند بوره و زیره و سعد کوفته بر شکم و حوالی کبد طلا کنند

اگر قبض نباشد حب ایارج و معجون خبادشنبی واکنند اگر بسبب برودت
معده باشد قی کنند و جوارش مصطکی و عود و جوارش جالینوس
و کمونی و دواء المسک و معجون کرکم و کلنکبین و انیسون بخورند جا
لینوس میگوید که سه درم اشنان فارسی هم ادرار میکند
و هم اسهال و رگ زدن از همه اقسام زیان دارد مگر اینست
الا که سبب احتباس دم بواسیر یا حیض باشد که اگر مانعی دیگر
نباشد جایز است و در همه اقسام استسقا که سبب حرارت
جگر بود اول آماس جگرگاه و تهیگاه پیدا آید و بول و برا نصدیق
معتدل بود و اگر سبب از سپرز باشد رنگ روی تیره و
سیاه شود و در استسقاء زقی که علامت آن بزرگ شدن شکم و ثقل
آن بود و چون دست زنند یا از پهلو به پهلو بگردد آواز آب شنوند
و در همه استسقا نفس تنگی کند و اشتها کم شود و تشنگی غالب بود
و اخر مرض ببرید آید و بول اندک آید تدبیر در علاج
آنست که گاهی شربتی بدهند که تسکین حرارت کند و گاهی شربتی
که ایارج فیقرا طریق ادرار یا اسهال دو زنجبیل کشته دهند و ربی
اب سکنجبین و دو زنجبیل آب بادیان و آب کشته و دو زنجبیل آب عنب
الثعلب سهاود و زنجبیل خیارشنبر در آن حل کرده و گاهی آب کرفس و آب
زرشک با هم آمیخته حکیم بزنکی میگوید که بسیار دیدم که آب برگ ترب
با سکنجبین از این مرض خلاص شدند شیخ ابوعلی سینا میگوید که عورتی را

دیدم که باختیار خود انار میخورد چندانکه مردم تعجب میکردند و از آن مرض
خلاص شد راقم حروف میگوید که شخصی این مرض داشت و در سفر بود
و هیچ دوا نبود الا ترب فقیر او را ترب خوردن فرمود آن کردم میخورد و چون
در آن صحرا اذخر بسیار بود عرق کشیده ده درم تا پنجاه درم ... و ذکر رسیده
بود و حال اینکه شده بکلی از آن خلاص شد و دو ... مفرحات مثل بیخ کاسنی
و رازیانه و گل سرخ در بوید نیز نافعست که اجزا با کلام ترکرده در رنگ
بینا کوبکنند این نیز از فحرو فست و هر ماه دو زیا بیخ دو زرق بی دوی
بهر دو روز اسهال بفزآ دردن انجمله تدبیر است که آب با فلانجه
درم با آب تمر هندی یا نزده درم با شیر خشت ده درم یا با سکنجبین
ده درم در بوید بکمثقال و لک مغسول بکمثقال و زعفران نیم درم و گاه
تلیین با هلیله زرد و تمر هندی بکنند و گاه آب شاهتره با آب اسنا
آمیخته بدهند و این حب مفید بود ریوند چینی عصاره غافث تخم کشنه
از هر یک سه درم غاریقون پنج درم مازریون مدبر ده درم شربت
دو درم نیم هر هفته یکشربت بدهند شیر شتر و بول شتر هر کدام تنها و ممزوج
دادن نفع تمام دارد مگر درین علاج خوب شده است و این غاد تین آنفع است
سرگین گاو خشک کرده آرد جا ... سر سرکه خمیر کرده با بول شتر بمالند
و غذا زیره باج و زرشک و تیهو و کبک و دراج و تذرو و اگر بسبب سردی
جگر این مرض حادث شود از چیزهای سرد تر پرهیز کنند و تشنگی
و گرسنگی برخاسته و استفراغ در حب قی و اسهال و ادرار و عرق نمایند

و بنا لیدن و بخور و بوی خوش و ریاضت و حرکت حرارت برافروزند و بوی
طعام نگاه دارند و باین حب استفراغ کنند سکبینج شش درم صبر
افتیمون از هر یک پنج درم غاریقون سقمونیا هر یک سه درم
مصطکی انیسون از هر یک دو درم شربتی دو درم واستسقاء طبلی
که علامت آن برآمدن ناف و گرانی شکم و آواز طبل زدن دست زدن بر
آمدن و از آروغ راحت یافتن است علاج اگر بسبب حرارت بود آب
بادیان و کرفس و طبیخ بابونه و اکلیل الملک باید داد و بر جگر ضماد کنند از
صندل و عود و لادن و سک برنهادن و اگر سردی غالب بود ماء الاصول
و فندادیقون و جالینوسی باید داد و گاه دگردن نمک و ارزن گرم نافع است
و روغن سداب حقنه نمودن دبوره و سداب خشک کوفته و بخته
با نکبین سرشته حمول سازند و کلنکبین و مصطکی میدهند و شیر شتر
باد ... و دم سکبینج نافعست و لبشیر شتر و بول آن ممزوج کرده نیز سود
دارد وسبب استسقاء لحمی سوء مزاج سرد باشد که بسبب آن هضم ثانی و ثالث
ناقص شود یا باطل گردد بیشتر مسافرانرا که در زمستان سفر میکنند عارض
گردد و بسبب باز ماندن خون حیض و بواسیر نیز عارض شود و اولا
اماس کند و بعد از آن شکم و خصیه و بعد از آن روی و دیگر اندامها
چنانچه هر کجا انگشت بنهند فرو نشیند و اندک جای بماند پس بحال
خود آید و در طبلی و زقی روی آماس نکند دل بدان نزو نکیست
و اکثر طبع صاحب لحمی نرم باشد علاج آنکه بسبب آن داشتن خود

حیض و خون بواسیر بود اول فصد باسلیق یا صافن بخاصه اگر بول رنگین
و غلیظ بود و استفراغ بقی و اسهال باید کرد و مسامات گشاده داشت
اگر تب باشد مسهل و فصد هر دو منع است و دماغ بغرغره پاک باید
کرد ایارج فیقرا و حب ریوند نافع است و قرص لک و قرص شیرم و دواء
الکرکم و کلکلانه و ریاضت معتدل و در آفتاب و ریگ گرم نشستن و در آب
دریا و آب گوگرد و آب نمک نشستن و ضماد کردن و غذا نان خشکار با
دیان و زیره و کرویا و کرفس و فلفل و دارچینی نافع است و در طعام نخود
و کنند با ادویه مذکوره و روغن پسته و گوشت کبک و تذرو
و تیهو و دراج مناسب است و نوعی از استسقا است که حبلی
گویند شکم صاحب آن بشکم زن آبستنی ماند علاج آن حلاب یا آب تخم
کشوث و کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب و نبات تناول کنند و تلیین
طبیعت نمایند هفت درم عنب الثعلب یک درم تخم کاسنی سه درم شکر
سرخ و ترنجبین هر یک دو درم مغز خیار بادرنگ ده درم آب کاسنی ناشسته
پنجاه درم معجونهای که رشته شکم را بمالند هر گاه در استسقا تشنگی
با فراط باشد در معالجه آب عنب الثعلب و آب کاسنی اکتفا کنند و عناب
برنج و مغز بادام بدهند فصل در بیان یرقان و آن زردی
زیاده بود که در بشره و چشم و جلد بدن و ناخن ظاهر شود و حدوث
آن اگر از جگر باشد علامت خشکی طبیعت و تلخی دهن بود و سبب یرقان
طغیان صفرا است و وقوع سده و اکثر یرقان بسبب سوء مزاج حار

باشد که بواره حادث شود و سوء صفرا غلیان در آمده در بدن منتشر گردد
علامتش آن شدت تشنگی والتهاب وتب محرق وسرعت نبض و رنگ زرد
دردیل سودا و یا آن زرد ورنگ رو تازه وطبیعت قبض وگاه از سوء
مزاج گرم کبد نیز حادث شود وگاه بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود
علامتش آن حرارت بدن وخشکی بدن علاج آنکه آنچه لازم بود تلیین
طبیعت است بآب کاسنی بیست درم با سکنجبین ده درم وغذا ماش بریج
باآب ماش با زرشک ومغز بادام وماهی تازه با سرکه مفید است علاج
انواع دیگر اول فصد اگر وقت وسن مقتضی باشد وتلیین طبیعت
با جلاب با تخم کاسنی سه درم آلو ده عدد تمر هندی وترنجبین هر یک
ده مثقال وغذا جواب وتلیین بمطبوخ ونقوع فواکه با شیرخشت و...
وبعد از تنقیه تبرید مزاج کبد بشیرهٔ تخم خرفه وتخم کاسنی وسکنجبین
با خیار ومغز خیار تازه وآب هندبا وطباشیر وآب ... کردن و
باب کلم یا ... وبا برهنه شبنم کردن بدن خصوصاً شبنم کلم نافع است
غذا ماش بریج وکشکاب با تمر هندی وآب آلو وشفتالو وزرشک و...
دزد آلو همه نافع اند وهرگاه بسبب گزیدن مار یا خوردن زهر حادث
شود قرص طباشیر با آب انار دین نافع است واگر بسبب سده باشد
که میان جگر و زهره حادث شود علامتش آنست که براز سفید
گردد علاج اسهال صفرا است وشرب آب کاسنی وتخم کرفس وبابونه
وچیزهای که دفع صفرا کنند وسده بگشاید وگاه سده میان کبد وطحال

حادث شود

حادث شود ویرقان سودائی عارض گردد علاج گشودن سده است
بمفتحات مذکوره واسهال سوداوی وگاه بسبب سده باشد که میان طحال
وامعا حادث شود واین قسم تابع قولنج است وعلاج قولنج باید کرد
وسکنجبین بزوری بیوندی وغافثی نافع است ... افسنتین
با یک مثقال ریوند وغافث با سکنجبین نیز نافع است فصل
در اورام طحال سوء المزاج اگر حار باشد علاج ضد اسلم است از حجا...
جب وجلاب از تمر هندی وترنجبین ونبات خوردن با قرص زرشک
با سکنجبین بزوری وغذا ماش بریج با زرشک وشیره بادام وتلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله زرد وسیاه وماء الجبن با سکنجبین بزوری وبا ... قرص
... ریوند یک درم ونیم زعفران نیم درم ورق گل پنج درم طباشیر
سه درم تخم خرفه وتخم کاسنی ورازیانه هرکدام چهار درم کافور نیم درم
مجموع کوفته وبیخته با آب کاسنی سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال
با سکنجبین بخورند وانجیر وکبر در سرکه خوردن نافع است وسفوف
طباشیر وریوند واصل سوس وسنبل ومصطکی وغافث هر یک یک درم
زرشک چهار درم کوفته وبیخته یک مثقال هر روز بخورند وعرق کوکونار
با آرد جو در سرکه بر سپرز بمالند واگر سوء مزاج بارد باشد علاج جلاب
از تخم رازیانه وبیخ آن وانیسون وگلقند شاول کردن است وهر روز
بیست مثقال ماء الاصول خوردن بگیرند پوست بیخ رازیانه بیخ کبر هر یک
پنج درم بیخ کرفس وبیخ سوسن هر یک سه درم مویز طایفی ده درم تخم

خیارین پنج درم تخم رازیانه وبیخ انگشت وتخم کشوث هر یک سه درم
مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بعد صاف کرده وبا عسل
بقوام آورده بیست مثقال از آن بیاشامند وغذا نخوداب با شیره بادام
با خشکانه واگر طبیعت قبض باشد هلیله زرد وسیاه هر یک هفت درم
سنا پنج درم اذخر وتخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه پنج درم
آلوی بخارا ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد خیار شنبر یا ترده
ترنجبین وشکر سرخ هر یک ... درم عرق سداب وبیخ کبر ... مجموع
در سرکه جوشانیده بر طحال نطول نمایند وعلاج سوء مزاج رطب ویا
بس هر کدام علیحده وبا کیفیتین مرکب نزدیک بهمانست که گذشت بانکه
نبادوئهم استعداد ... مذکوره نمایند فصل در اورام طحال
اگر ورم بسبب دم باشد بعلامات فهمیده علاج بفصد باسلیق وجلاب
از تخم کاسنی وعناب وآلو ونبات کنند وغذا ماء الشعیر وتلیین بمطبوخ
ونقوع فواکه کنند وصندل واقاقیا وشیاف مامیثا وکشنیز بر طحال
بمالند واگر صفراوی بود بعلامات صفرا تشخیص نموده علاج
آن بجلاب تخم کاسنی وعنب الثعلب وتمر هندی ونبات کنند یا آب انار
با نبات وغذا ماء الشعیر با آب تمر وآلو وشیره خشخاش وتلیین طبیعت
بمسهل وقرص مذکور واگر ورم بلغمی بود علاج آن جلاب از رازیانه
وانیسون وعنب الثعلب واصل سوس وغذا نخوداب وتلیین بهلیله زرد
وسنا هر یک پنج درم ترنجبین ده درم تخم کاسنی ورازیانه وکرفس واصل

سوس

سوس وگل گاوزبان هرکدام سه درم انجیر ده عدد
مویز طایفی بیست درم وشاهتره یک دسته خیارشنبر وترنجبین هر کدام
ده درم وبعد از تنقیه قرص زرشک با سکنجبین نافع است واگر
سوداوی بود علاج اول بفصد باسلیق کنند وتلیین بحب افتیمون
ومطبوخ آن وغذا نخوداب با کباب وفروج وبعد از تنقیه سکنجبین
بزوری وقرص زرشک وخردل وبیخ کبر وبوره ارمنی وغافث بکوبند
وبا سرکه بر طحال بمالند واگر سپرز سخت شده منجر شود وبعد
بروز ... دفع شود شیرخشت با ... دادن نافع است
واگر نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال بود بواسطه کثرت سودا
علاج آن ماء الاصول وسکنجبین بزوری وآب رازیانه و سکنجبین
عنصلی کنند ونمک وسبوس وگاورس گرم کنند وبر طحال نهند
سده طحال اگر بسبب فضلات غلیظ بود علامت آن ثقل طحال است
وعلاج جلاب از رازیانه وسکنجبین بزوری وقرص کبر کنند وتخم
کاسنی وکزمازج هر یک پنج درم پنج انگشت دو درم ونیم کوفته سه درم
از آن با سکنجبین بزوری بخورند وبقیه علاج کنند وایضاً قرص نیز
در او ورم مفید است بگیرند پنج انگشت وبیخ کبر هر یک ده درم ...
گرد وشونیز وتخم سپند هر یک سه درم عنصل هفت درم کوفته
وصلایه ... اشنه را جوشانیده ادویه در آن سرشته قرص سازند
ویک مثقال از آن بخورند یرقان اسود تعبیر بود به ... بسیاه

و سبب آن سده که بیا طحال نکند و یا بعده طحال واقع شود علامت
آن ثقل و حیث نفس و قلت اشتها و لاغری بدن و بطو نفس بود علاج
آن فصد باسلیق از جانب چپ و جلاب با تخم کاسنی و اصل سوس
و کلقند و نبات و غذا ماش برنج با زیره و بعد از نضج شفته باسهال
پنج درم پوست پنج کاسنی سه درم شکر ده درم جوشانیده
باده درم معجون نجاح در آن حل کرده بخورند و هلیلجات و ماء الجبن
و افیتمون و غاریقون و بسفایج هر یک ده درم کوفته با سه درم
ماء الجبن بیاشامند و طحال را عقل کافور و مصطکی و افسنتین
ضماد نمایند **فصل** در بیان انواع اسهال و سحج و زحیر اسهال دماغی
بسبب نزله بود که بمعده فرود آید و از آنجا برووده ریزد اگر ماده
رطوبتی نم بود بی حدت بلغمی خوانند و اگر گرم و تیز باشد سحج کند
و اسهال خونی شود علامت آنست که چون از خواب برخیزد چند
مجلس پی درپی بنشیند و پس ساکن شود علاج آنست که بقفا
نخوابد و بالین بست کند و هر صباح قی کند تا معده پاک شود
بعد از قی مقویات معده مثل اطریفل صغیر و نوشدارو و حب لبنوبی
ملازمت کند و نزله را بروایح مثل لادن و قسط و کندر که با آتش
اندازند و شونیز که در کرباس بسته بریان کرده باشند بپوسته
ببویند و غرغره و سر شانه کردن و پیش سر خاریدن و عطسه دادن
و اطراف مالیدن و شربت خشخاش و اقراص آن و آدن و حب مبرهج

فیقرا استفراغ کردن و مطبوخ اکلیل الملک و نشستن بابزن دهند
و باید که تا معده را پاک نکنند دارو ندهند بعد نگاه داشتن آب سرد
با تشنگی صادق باعتدال آشامیدن در نزله نافع است و آب بسیار
خوردن زیان کند و بوی سرکه نفع دارد و خوردن نقصان کند
و صاحب دماغ سرد را در نزله علاج مسبات و ترک عشق کردن نافع است
اسهال صفراوی آنست که صفرا از زهره بروده ریزد
برووده را بگزد و قوت ماسکه را ضعیف کند علامت آن تلخی دهان
و غلبه تشنگی و زردی مدفوع و سوزش مقعد باشد و اکثر
بعد از شرب شراب شد و تب محرقه و غب حادث شود علاج
آنست که اول بمطبوخ هلیله زرد و تمرهندی استفراغ کنند پس
بلکشاب بریان کرده و سفوف حب الرمان و دوغ سنگتاب و شراب خشخاش
و اقراص طباشیر و جوارش سماق اسهال را حبس نمایند و بگیرند قدری
اسپغول و ده درم تخم خشخاش کوفته با آب انار ترش یا سماق یا دوغ
آهن تاب یا بخته بدهند تا اسهال باز دارد **و اسهال کبدی** آنست که سبب
آن ضعف جگر بود اگر بسبب ضعف قوت جاذبه جگر بود علامت
اسهال کیلوسی سفید ناک باشد و اگر بسبب ضعف ماسکه بود
اجابت زود زود شود با آهستگی و اگر ماسکه و دافعه هر دو ضعیف
باشند اسهال اندک اندک آید و زود زود بر انگیزد و اگر هاضمه
ضعیف بود اسهال غسالی بود و اگر ورم جگر مجتمع شود و یا سده

بگشاید و رگها وا شود یا بگسلد اسهال خون و ریم آید و با حرف سیاه
و غلیظ شود و گاه باشد که از آماس و دبیله جگر قصد بدی ترشح
کند و از اسهال سیاه که از سوختن اخلاط در جگر پدید آید فرق
میان آن و میان اسهال سوداوی که از سپرز آید آنست که اخلاط سوخته
سخت سیاه باشد و قوام آن غلیظ تر از قوام سودا باشد و گنده
باشد و لخته نیز بود گنده باشد و علاج انواع او دفع
اسباب آنست بتعدیل مزاج جگر و تقویت آن قوتها کردن که در آن
ضعیف شده اگر سبب آماس و سده بود باید گذاشت و مدد کرد تا سده
وا شود و پاک گردد قابض دادن خطا است که منفعت لیستر آماس را صلب
و سخت میگرداند و بسا باشد که بمسهل قوی و حقنه محتاج شوند تا ماده
وا شود و ماده فرود آمده پاک شود باید که هر صباح پیش از غذا سه
نیم درم فودنه بدهند و پس از هضم نیم درم بدهند و اگر اسهال
غسالی بود غذای غلیظ و نان نباید داد بلکه بلکشاب قصا باید
کرد و گاه پوست کنده پخته باید داد و موی منقی بسیار موافق است
و نافع و اقراص بنی یا بقیه بسیار نافع است و اگر وجع دل زیاد
و سحج پیدا شود حبهای مغزی نرم باید داد و اگر با سحج طبیعت بسته
باشد تخم خطمی و تخم خبازی پاک کرده و تخم خرفه و مرو و اسبغول
و تخم شاهسفرم اجزا برابر نا کوفته با هم آمیخته و بروغن گل چرب کرده
عقبتا سه درم با آب نیم گرم بدهند و اگر حیا بجبر در آب نیم گرم حل

کرده بدهند نیز خوبست و اگر سبب ضعف قوت جاذبه بود معاجین گرم
مثل فلافلی و فونجی و جالینوسی و کندری و غذا هر چه لطیف تر بهتر
بود و اگر بسبب ضعف ماسکه بود علاج بچیزی که میل بگرمی و خشکی
دارد بکنند و اگر بسبب سوء مزاج سرد بود بگیرند گل سرخ و گلنار و قرط
از هر یک پنج درم سنبل هفت درم مصطکی سه درم زعفران و اقاقیا
جز هر یک چهار درم شربتی ده درم با رب سفرجل و اگر اسهال خون
باشد و در شکم دردی نباشد و هر چند دو سه با ایستد و باز برگیرد
و آخر چون دردی شراب آید علامت آن از جگر بود سفوف گل ارمنی
و مختوم و قرص طباشیر باید داد با شربت به و شربت مورد و اگر با آن خلط
دردی کف و گندگی باشد باید دانست که حرارت بسیار است گلاب
سرد و آب یخ و پالوده سرد با یخ و شربت خشخاش و قرص کافور باید داد
و علاج دق باید نمود و اگر در اسهال خون و یا اندک خون بود
و اطراف سرد شود و روی زرد گردد و شکم بر آید و نبض ساقط شود
بباید دانست که خون در شکم افسرده است علاج آن باید کرد **فصل**
اندر اسهالی که از جهت آید هرگاه اندر عروق خلط بد یا خون
باشد اعضا آنرا اصلاح نتوانند آورد و قوت دافعه هر عضو آنرا
بجگر اندازد و عروق ماساریقی جگر برووده فرود آید و گاه از حوالی
معده بمعده ریزد و طعام که در معده بود فاسد کند معده آنرا از خود
دور کند و کیلوس معده با آن دفع شود بجا و این قسم ماده که از کهای

اعضا بمعده باز ده آید آن را نوبتی و سلبی معلوم باشد و آن درد
کشد و صاحب مرض سبب آن نداند و هرگاه که نوبت رسد بدرد
که اسهال تازه است و هرگاه تمام شود بپندارد که پاک شده و بسبب فساد
معده و جگر آن پاک نکرده علامت بجیدن ناف بود علاج اول
پاک کردن و تقویت دادن معده و جگر است با یارجات و مطبوخات
و معاجین و جوارشات مقویه و اطریفل و غذای مناسب و ریاضت
و خواب و بیداری مناسب چنانچه یاد کرده شد و سبب اسهال معدی
ضعف قوة هاضمه و ماسکه بود یا بسیار و بی ترتیب خوردن یا بسیار
آمدن سودا از سپرز بمعده و ضعف قوة هاضمه یا بسبب رطوبت
لزج بود که معده آلوده شده طعام را بلغزاند یا بسیاری تولد صفرا در معده
یا هر دو یا تولد بادها در معده و سبب ضعف ماسکه رطوبت لزج
بود و بسی وگاه بثرها در معده پیدا شود بسبب فساد و حدت غذا
یا بسبب درد و دواهای تند یا نوع سوء مزاج یا حرکات عنیفه علاج
بعد از دانستن اسباب و علامات آنچه سبب ضعف هاضمه و ماسکه بود
و آلودگی سطح معده از رطوبت لزج قی باید فرمود با ماء العسل و مطبوخ
ترب و شبت و حرمل و جفت بلوط و عسل و نمک و بوره و بسفایج و داغ
با یارج فیقرا پاک کردن و تقویت بجوارش خوزی و سفوف دادن و این
حب اسهال بلغمی را باز دارد مرو و فرفیون و چند سبستی و افتیمون اجزا برابر
حب سازند مثل فلفلی شربتی هفت ظفلا نزاد و حب و حب دیگر

سنبل و مویس کنند زعفران همه برابر کوفته و بخته حب سازند مثل نخودی
شربتی دو حب و اگر بسبب گرمی معده باشد شربت مورد یا رب انار نعناع
یا رب تمر هندی یا رب به امیختر باید داد و قرص طباشیر و جوارش طباشیر نافع است
و شیر تازه آب سماق بپزند تا آب برود و شیر بماند آن شیر با رب لیمو
و رب به ترش و غیر آن بدهند و طعام با انجیر سیما فیهجیر باشد نافع است
و زرده تخم مرغ نیم برشت با سماق و غوره یا اندکی مازو و بابونه نان
ترش جوشانیده دادن مادرها که بمعده فرو برد باز دارد و اما در اسهال
معدی و کبدی زیان دارد و در اسهال معوی سود دارد و هرگاه صفرا
و بلغم آمیخته بود بگیرند هلیله زرد یک جزو حب الرشاد نیم جزو حب
الاس و سماق و ثمرة الطرفا و سکا از هر یک سدس جزو شربتی دو درم
با یک یک تخم لسان الحمل دو درم انیسون یک درم پوست انار نیم درم الاجرین
از هر یک نیم درم و این یک شربت باشد و هرگاه سبب باد معده بود
علاج آن باید کرد و هرگاه سبب رطوبت بود علاج قی است اول و
بعد از آن جوارش خرنوب و گلنار و جوارش خوزی و بعد از آن
استفراغ یا یارجات و هرگاه بسبب بثرها بود اول یکبار سلیقون باید
زد یا حجامت ساقین باید کرد و بعد از آن نقیع هلیله و تمر هندی استفراغ
باید کرد و غذا کشکاب باید داد از پوست و جو و حب الاس و تخم خشخاش
و هر دو زر صمغ عربی یک درم بزر قطونا دو درم روغن گل دو درم با آب
سرد باید داد و اگر حاجت افتد تخم در آن جوشانیده و روغن چکانیده بدهند

نافع است و غذا کشکاب با جو بریان کرده و دوغ آهن تاب نیز با آن
نافع است و اگر بسبب حدت داروی مسهل بود نیز همین علاج بود موافق
و هرگاه بسبب بسیار آمدن سودا بود بمعده اول رگ اسیلم باید زد
و بعد از آن بمطبوخ افتیمون استفراغ کرد و سفوف حب الرمان ده درم
بهمن سرخ بریان کرده و زرشک بریان کرده از هر یک یک درم شربت سه درم
و ده سیر [illegible] و نیم من موی بکوبند و در سرکه بریزند و بپالایند
و اندک نمک و سعتر در آن ریخته غذا سازند **فصل** آنچه
در علاج اسهال معوی و زحیر و دوسنطاریا انواع اسهال
معدی که مذکور شد همه اما معوی نیز میشود و اسباب همانست
که ذکر رفت و علاج همان مگر یکی که سبب آن ضعف قوت هاضمه باشد
که مخصوص است بمعده و اسهال معوی بعضی بسبب مشارکت معده باشد
که رطوبات آن نقل را بلغزاند و دفع کند بی سحج و بعضی خونی باشد که بسبب
سحج حادث شود و سبب سحج حدت ماده نقل یا غذا و دواء حاد
باشد که سطح روده را ریش کرده باشد یا بسبب خلط صفراوی تیز بود
که زلق امعا نماید و جوهر آن بسوزاند و ریش کند و سبب اسهال خونی
شود و باقی نکه ریش کند زلق نماید و نقل را بیرون کند و بقرار
نگذارد و رطوبت لزج بلکه خونی غم آستر روده که را دانند که جوهر روده
از اخلاط حاده نگهدارد آن رطوبت تراشیده بیرون آید و طبیبان
آن رطوبت لزج بلکه مثل آنها نشاسته بوده چسبیده است غشاء

مخاطی

مخاطی گویند هرگاه آن بسبب تیزی خلط تراشیده شود نیز خلط بجوهر
روده اثر کرده ریش کرداند و خون از آن بیرون آید اگر ماده سحج
صفرا بود در یک هفته سحج ظاهر شود و اگر رطوبت شور بود در یکماه و اگر
ترش بود چهل روز سحج کهن کرده و تراشها و پارهای پوست نیز
که بنانهای امعا را خراطه خوانند بیرون آید وگاه سبب سحج بثرات و دملها
بود که در [illegible] پیدا شود و بخیر کشتن اجزای خون از آن آید و
علاج بعد از شناختن اسباب هر یک دفع آنست بدوا و تدبیر
موافق و غذای مناسب مثل ماء اللحم که همه از ذوی قوت گیرد
و گرمی نکند و کم فضله جدا شود که روده زیر و قوت اعضا که بحال بود
اکثر اوقات علاج آسان شود و زرده تخم مرغ نیم برشت نیز همین
حال ماء اللحم دارد و داروی لطیف مثل لعاب بهدانه و اسپغول و لسان
الحمل و تخم شاهسفرم و غیر آن همراه کرده بدهند و کاهی با صمغ عربی و گل
و نشاسته و گلنار همه بریان کرده بدهند شراب سیب و به و کشکاب
و حب الاس و تخم خشخاش نیز نافع است و نیم درم ریوند چینی بروغن
گل چرب کرده با شربت سیب و به سود دارد یا در رب سنگتاب کرده
و قرص گل و قرص ریوند نیز موافق بود و اگر روده‌ها درد کند بگیرند اسپغول
و تخم بنگ و لسان الحمل و تخم مرو هر یک برابر مجموع مقلو سه درم یا چهار
درم و در آب گرم بریزند تا لعاب گیرد و دو درم روغن گل بر آن چکانیده
بدهند بسیار نافع است ان شاء الله تم **دوسنطاریا** در لغت یونانی ه

مطلقا اسهال خونی را گویند و آنچه بسبب ضعف جگر باشد که کیموس
نیافته باشد که اسهال غسالی پدید آید مانند گوشت شسته آن را
ذوسنطاریای کبدی گویند و آنچه بسبب واشدن دهان عروق
که در روده مستقیم است باشد آن را ذوسنطاریای معوی گویند
و این هم چون سیلان خون بواسیر باشد علاج بعد از معرفت
اسباب آنست که بیمار را غذای لطیف قوی دارند و غذای غلیظ
ندهند بلکه دو سه روز بیمار بتقلیل در آن غذای لطیف نیز نمایند
و بعد از آن حسوی نان ذرت پوست کنده یا انگا ورس یا بیضه بط یا بیضه
مرغ یا بیضه نیمبرشت خشخاش نیم کوفته اندران جوشانیده و صاف کرده
اندکی صمغ عربی و نشاسته در آن آمیخته حسو ساخته بدهند نافع است
و این حسو نیز خوبست سماق در آب یکشبانروز خیسانند و صاف
کنند و ارزن پوست کنده یا سبوس گندم اندر آن آب سماق بپزند
بعد از چهار ساعت دست مالیده صاف کنند و ارزن پوست کنده
یا سبوس گندم با بیضه نیمبرشت و صمغ عربی بریان کرده در آن بپزند
بدهند و لعاب بزرقطونا و بهدانه و تخم ریحان و تخم خیری و لعاب تخم کتان
با اندک شکر دادن نافعست و تیزی خلط کم کند و قلوس خیارشنبر
در آب خیسانیده و صاف کرده با آب عنب الثعلب و اندکی زعفران
دادن بیمار را موافقست و اگر سبب خلط شور باشد استفراغ بطبیخ
هلیله زرد و سیاه کردن با مویز و خیارشنبر بیمار را موافقست و اگر

پیچ کهنه شده و متعفن گشته باشد ماء العسل و جلاب و ایارج فیقرا
پاک کردن موافقست چه ایارج گوشت مرده را پاک میکند و گوشت
تازه میرویاند چند شربت ایارج فیقرا داده بعد از آن شیر تازه آهن
تاب کرده یا دوغ آهن تاب یا سنگ تاب باید داد و اگر تب نباشد دو
درم تخم کتان و دو درم حب الآس کوفته و بیخته اسهال کهنه باز میدارد
و صاحب بواسیر را سود دارد و تخم خشخاش و کندر تا ماش کوفته و بیخته
با آب سرد یا آب به و نقیع سماق و شراب مورد اسهال کهنه باز
میدارند سفوفی که اسهال خونی باز دارد امیرباریس و ثمرة الطرفا
اجزا برابر حب سازند با آب صمغ عربی شربتی دو دانگ و بنیر مایه
خرگوش مقدار یک دانگ اسهال کهنه باز دارد و مالیدن بدن
و اطراف و کمر بهم نشستن و روغن شبت مالیدن مسام واکند و اخلاط
بظاهر بدن آرد و ادرار بول انواع اسهال باز دارد و اگر پیچ اندر
روده غلیظ بود حقنه باید کرد بعضی به بزرگ خرفه یا عصارهٔ
لسان الحمل یا عصارهٔ بادروج مقدار چهل درم با یک زردهٔ تخم مرغ و
یک درم صبر و یک درم اقاقیا و یک درم دم الاخوین و قرطاس سوخته و اگر
سوزش بسیار باشد بجای زردهٔ تخم مرغ سفیده کنند و اگر
دهنهای رگها واشده باشد ولی نباید بست تا ماده کم شود بعد از آن
با قرص کهربا و اقراص کلنار باید بست و اگر سبب واشدن رگها دفع
بسیار باشد تریاق کبیر و دوای ... و فادزهر نافع است زحیر

تقاضای برخاستن باشد با پیچ و سنگینی در روده و چیزی اندک
دفع شود غلیظ و مخاطی بعضی با خون و بعضی بی خون و گاهی چرک
بود و سبب آن خلط بلغمی بود صفراوی یا بلغم شور که از بالا بمعاء مستقیم
ریزد و یا ورم بود در اندرون روده که از آماس بریختن شد
و چیزی جدا نمیشود و گاه از رسیدن باد سرد یا خوردن چیز سرد
یا بودن ثقل خشک اندر روده مستقیم یا نزول آمدن رطوبتی بی سبیل
عصر اندر روده علاج همه دفع اسبابست و تلافی عضو اگر
از صفرا بود تخم اسپغول بریان کرده با روغن گل چرب کرده با شربت به
بدهند یا تخم لسان الحمل که با شکر است و اگر تب نباشد تا اندر شیر سنگتاب
بریان کرده بدهند و قرص طباشیر و حسوی انگشت جو و نشاسته جو نیز
نافع است و بکوبند کندر و زعفران و حضض و صمغ از هر یک جزو
و افیون ربع جزو شیاف کنند و بر دارند و از ذریره و دم الاخوین
و مرداسنگ مغسول و سپیده تخم مرغ با زردهٔ آن شیاف کنند نیز نافع است
و اگر سبب بلغم بود مغز کردکان بریان کرده سه درم تا نیم
یک درم کندر نیم درم کوفته با ابکامه بدهند و اگر پیوسته برخیزد و چیزی
جدا نشود کوکرد با بیضه بکوبند و برشند و بر آن موضع بخور کنند و اگر
سبب رسیدن سرما باشد دو درم حب الرشاد بریان کرده و کوفته با آب
گرم بدهند و نمک گرم کرده بنشانند و روغن بابونه و شبت گرم کرده
طلا کنند و اگر سبب ورم باشد رگ باسلیق زدن و بیرون آوردن و اگر

حجامت کردن یا زلو دادن نافع است و اگر سبب ثقل خشک باشد
معجون خیارشنبر و سفوف هلیله و شیاف از خطمی و بوره و حنظل
و شکر سرخ کردن نافع است فصل در امراض مقعد بیرون
آمدن شرج و بابانکرد بدین آن علاج آنست که مازو و پوست انار و
مورد و گل سرخ و عدس مقشر و حب بلوط اجزا برابر در آب
پخته و مالیده در آن آب بنشینند و ثقل آن طبیخ را کوفته و در زنگ موم
کرده ضماد کنند و اگر مزاج مریض سرد باشد سنگ کوش و حب بلوط
و مازوی بریان کرده و آهن پاره کهنه زنگ گرفته در آب آب بنشینند
انار ترش با پیه کوفته یکشبانروز خیسانیده و مالیده و پالیده در آن
آب بنشینند یکساعت و بعد از آن خود را پاک کرده با روغن مغز
زردآلوی تلخ و مغز شفتالو طلی کنند و اگر آماس گرم باشد گل سرخ
و عدس مقشر و برگ عنب الثعلب پخته با روغن گل آمیخته برهم کنند و بر
موضع بگذارند و بعضه با سلیق کنند و روغن گل بدهها و بن سرب
بمالند تا سیاه شود و طلی کنند و اگر مقعد بازگردد و دیر بماند
داروی مذکور بمالند و بکوبند سرب سوخته و شسته ده درم
گل سرخ و سماق هر یک پنج درم مورد درم و نیم بکوبند و بر مقعد نهند
و بر آن موضع بگذارند و اگر سبب سستی شرج ثقل بیرون آمد
بکوبند ضماد ها که اندر علاج فالج یاد کرده آمد در قطن بنهند و اندک
طبیخ داروهای نابض مثل جوز السرو و قسط و سنبل بنشانند خارش مقعد

بالسبب کرم حزد بود یا مقعده یا سودا اگر از کرم باشد آن گاهی با ثفل بیرون
می آید وماده باسور را علاج اوّل فصد باسلیق باید کرد و بر میان هر دو
سرین حجامت نمودن و مطبوخ افیتمون استفراغ کردن و از غذای سوء
وی احتراز نمودن نافع است و موضع خارش عفص خسته زرد آلوی تلخ
ومقل ازرق حل کرده خوردن و مالیدن و بخور آن کردن و شب یمانی
بریان کرده و قطران هم سرشته با خرقه نرم بر داشتن واگر خارش گزنده
وسوزنده باشد بوره ارمنی و زنگار و استخوان ماهی و سرگین گنجشک
وسگ و کوبه و مازو و حب الاس همه جمع کرده بخور آن کردن نفع کلی داد
فصل در علاج بواسیر و آن انواع است یکی از آن فرفیها است
بلب مقعد گرداگرد از اندرون و بیرون ظاهر شود دوم باد غلیظ
اندر تهیگاه و حوالی کرده و گرد پشت نهار میکو دد آنرا باد باسق
گویند انچه فرفیها بود بعضی از سینه بدید آید و بعضی از زنان را اند
زخم بر آید و بعضی بیدا نبود وگاه ممتلی گردد و آماس کند و درد بسیار
کند وگاه بی درد باشد وگاه باشد که واشود و خون و زرداب
بر آید وگاه چنان واشود که باد و ثفل از او بیرون آید وگاه جمله ای سبز
گردد و بسیار بدرد آید و این هر دو نوع بر هفت قسم شود یکی چون
دم ماهی بزنگ و تهی و بی درد دوم شاخها پیچها دارد که آنرا نخلی گویند
سوم گرد بود و بعض آنرا تبنی خوانند چهارم تیز گرد بود مثل انگور که آنرا
عنبی گویند پنجم خرد بود چون عدس و مانند آنرا ثولولی خوانند ششم دراز بود

چون

چون دانه خرما هفتم نوعی همچون توث بدترین تینی و نخلی است و بعضی را
برد دانی دوده مستقیم چند عدد بر آید ثالب مقعدان بدتر از همه
باشد و سبب بواسیر خون سوداوی بود که طبیعت از بدن با بن جرب
دفع کند و هرگاه بسته شود سبب امراض دماغی مثل سل و درد
دو عیوه گردد وهرگاه بسبب بسته شدن آن ضعف معده و اسهال
پدید آید وگاه سوء القنیه واستسقا منجر شود والحیا از خون غلیظ
سوداوی بود علامت آن خلیدن و سوزش بود والحیا از باد بود
علامت قراقر ناف وزهار وقضیب وخصیه بود وگاهی زحیر
پیدا شود وگاه بکیف و گردن و سینه برآید وگاه اسهال خونی
کند وگاه شکم پرباد شود ودرد وقراقر ظاهر گردد و شکستگی
اندامها و درد زانو و مفاصل پدید آید و برخاستن و نشستن
دشوار شود وقوت جماع ضعیف و بی لذت گردد و رنگ صاحب
باسور بعضی بزردی و بعضی بسبزی و سیاهی گردد علاج
اول فصد باسلیق کردن و بعد از آن بدن را بمطبوخ افیتمون
وهلیله پاک کردن و از غذاء سودا و پرهیز نمودن وهمه موضع
و نشکین حجامت نمودن وزالوچک دادن نیز نافع است و این ضماد در کلیه
اقسام نافع است که درد و آماس بوطرف میکند بگیرند کندنا و بریغ
کرده اندر ظرف کنند و در آن بجمر بگیرند تا بجا دهوش آتش سوده
پخته شود پس باد و غن کاو یا دو غن زرد آلوی تلخ باد و غن کوز

خمیر کرده نیم گرم بوده بر آن موضع بنهند وهمین دوغنها در روغن
گل هر کدام که باشد مالیدن نیز نافع است واگر درد بسیار کند اکلیل
الملک و بابونه هر یک پانزده درم زعفران یک درم افیون دو درم حلبه
و تخم کتان هر کدام دو استار خطمی یک استار مقل سه درم مقل و افیون
در هم آمیخته حل کرده و دارو ها کوفته و بیخته با یک زرده تخم مرغ پخته
باهم آمیخته بسایند تا چون مرهم شود و با پارچه طلا کرده و بر روغن گل
چرب کرده بر آن موضع بنهند نیم گرم اطریفل وحب مقل و معجون خبث
الحدید همه در این مرض خوردن نافع است در بعضی مزاجهاو دش
جالینوس مداومت نمودن بسیار نافع است و مداومت کنند تا علاج
مقور است وازمردم بسیار شنیده شده و دیده شده که داغ هردو
دوش و قفا قطع بواسیر نموده بالکلیه اما ملاحظه آنست که مادّه
بجای دیگر برنزد شیافی که باسور هیچ تلی بکشاید خطمی سه درم مغز بادام
تلخ مجا دو درم کوفته و شیاف ساخته بجد رب استعمال کنند تا اندک زمان
پنج شیاف مستعمل شود و در آب گرم نشستن و روغن کوهان شتر و روغن
زرد آلوی تلخ مالیدن و برگ صافی با ما حضر ذن نیز میگشاید واستعمال
دوا شد که قطع داند کنند خطرا رد و از بقراط منقولست که تمام قطع
نباید کرد که مادّه متوجه کبد شده استسقا بهم میرسد دوا الحبوز آن
نافع است زنجبیل مرخ و عسل بلادر هر دو برابر حب ساخته در روز دهند
وهم چنین پیچ کبر و بلادر و سورنجان و فرفیون اجزاء برابر یک نورد شبها بخورند است

درم
بچهار دانگ مثقال

یک استار
چهار مثقال و نیم

ملکیرم

ما دسیاه منها دود کردن نیز نافع است و روغن کندنا مالیدن
بسیار نافع است بگیرند آب برگ کندنا یکمن در روغن کنجد نیم من وباهم
آمیخته با آتش نرم بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند ببوده درم
مقل در وی حل کرده بکار دارند واگر درد بسیار کند مغز ساق گاو و پیه
مرغ و کوهان شتر با روغن گل و ربیع اجزا هم باهم آمیخته و درهاون
با اندک افیون بمالند تا خوب آمیخته شود واستعمال نمایند واگر
زرداب آید سفیداب اندیر عمر دا سنگ بزد شادنج عدسی و اقلیمیا
سیم همه سرشته و باهم آمیخته اندکی از آن با این مرهم سرشته بکار دارند
واگر درد بسیار کند برگ کونب در زیر خاکستر پخته در کهای جدا کرده بمانند
تا خمیر شود و خاکستر کنجد سوخته با آن آمیخته استعمال کنند تا پاک
شود و بعد از آن کند و مروانیون و زعفران و کهربا دم الاخوین
وسفیداب قلعی اجزا برابر با زرده تخم مرغ سرشته و شیاف سلخته و با
روغن چرب کرده بکار دارند و خوردن سفوف هلیله سیاه و بلیله
و آمله با روغن گاو چرب کرده هر یکی ده درم تخم کندنا حب الرشاد
و نانخواه همه بو داده هر یکی پانزده درم حلبه و تخم اسفند هر یکی
هفت درم بکوبند و هر صباح سه درم با آب گرم بخورند اگر با آب کندنا
بخورند بهتر است **فصل** در شقاق مقعد سبب آن یا خشکی ثفل
یا آماس بواسیر علاج اول فصد باسلیق یا صافن یا مابض است
و حجامت میان سرین و سفیده تخم مرغ با روغن گل در هاون سرشته و مالیدن

تا سباتی شود و بر آن موضع مالیدن و مرهم کافور و مرهم مقل هر کدام نافعند و طبیخ ... مقل و معجون حنا و شنبلیله و شراب بنفشه نرم داشتن نافع است و در طبیخ بابونه و اکلیل الملک نشستن درد کم میکند و اگر شقاق کهنه شده باشد بایخاریدن تا خون برود بعد از آن با سلیقون علاج کرده و ساک کنند یا با زرده تخم مرغ و روغن گاو هموزدن نافع است و مرهم مغز بادام و نارگیل و فندق و گردکان و شراب موبز و انجیر و دوشاب هر کدام نفع دارند و اگر خراج شود مرهم با سلیقون با زرده تخم مرغ و برگ چغندر با روغن گاو و مخنه و بار دحلبه سرشته در ان بگذارند **فصل** در باب ناصور و آن مثل باسور است و فرق آنست که باسور در اندرون و اکثر با قروحی است و ناصور بیرون بعضی راه دارد و با دنقل از آن بیرون می آید و بعضی بحرکت و زهدآب حبنی دیگر نمی آید علاج آنکه راه دارد بدواهای خشک کننده باید کرد و شیاف سفیده تخم مرغ استعمال نمود و در آنها که دواهای قابض جوشانیده باشند مثل پوست انار و مازو و اقاقیا وکلنار باید نشانند و علاج آنکه راه ندارد بدستکاری باید کرد **فصل** در باب انواع کرمها که اندر جوف متولد میشود و علاج آن بدانکه چون هیچ ماده از صورت خالی نیست و حق تعالی هر ماده که مستعد صورتی باشد آنرا بهمان صورت بقدر مناسب خلق میفرماید ماده کرمها رطوبتی است عفن که ماده صورت حیوان ضعیف خسیس است

چون کرم

چون کرم و مگس و پشه و مانند آن و انواع کرمها که اندرون رودها متولد میشوند چهار است یکی کرم دراز که در معاء دقاق پیدا می شود دیگر کرم کوتاه سیم پهن کوتاه که حب القرع خوانند که در اعور و قولون پدید آید چهارم کرم خرد که در معاء مستقیم بهم رسد و با ثفل بیرون می آید علامت کرم دراز و حب القرع خلیدن روده و پیچیدن ناف خصوصا در وقت گرسنگی و دندان بهم خائیدن در وقت خواب و لعاب از دهان بیرون آمدن و بر و لبها خشک شدن و بوا نسفیدا آمدن و علامت خاصه کرم دراز ضعف اشتهای طعام است و در حب خلیدن و دغدغه و سوزش ... و گاه باشد که خفقان ظاهر شود و گاه شکم بزرگ می شود و گاه سرفه خشک ظاهر میشود وقتی که علامات مشتبه گردد بیمار را در حمام نگاه دارند تا بدن گرم شود و تشنه گردد بعد بوی ... بر شکم او مالند اگر بالای ناف بلند شود و حرکت کند کرم دراز است و اگر زیر ناف بلند شود و حرکت کند حب القرع علاج آن اول از انچه تولد میکند پرهیز باید نمود مثل غله خام و طعام خام و گوشت خام و بعد از آن روده را پاک باید کرد بآن داروها که مخصوص آنست مثل شبت تازه که دود و نفت در پی بخورند بعد ... دواها تریاق کبیر است در خوردن و بر شکم طلا کردن دیگر شیح و درمنه ترکی و کابلی و فلفل و هلیله و بلیله و آمله ترمس و نخود سیاه از هر یکی سه مثقال تربد سه درم غاریقون ... شیح ده درم ... چهار درم

بود نه سه درم همه کوفته و بیخته و باهم آمیخته و با انگبین سرشته معجون سازند شربتی دو مثقال تا سه مثقال اگر بیش از ان دو چند آن خرما بخورند و بعد از آن دوا خورده صبر کنند از گرسنگی بهتر است دواء دیگر ایارج فیقرا شیح ارمنی افسنتین دو جزو هر یک دو مثقال شحم حنظل دانگ و نیم ملح هندی دانگ و نیم همه یک شربت است دیگر بیخ انجدان و تخم کرنب هر کدام با عسل خوردن کرم دراز دفع میکند عصارهٔ برگ شفتالو و پوست درخت توت و پوست انار ترش هر کدام در آب خیسانیده با عسل خوردن یا با دوغ خوردن نافع است تریاق فاروق ماکلقت طلا کنند نفع دارد دیگر ... تخم کوفته با آب شحم حنظل ترکرده بر ناف مالیدن دفع کرم کند و افسنتین با شحم حنظل و قطران و زهره آمیخته ضماد کردن دفع کرم مینماید بوره ارمنی و شونیز و قطران و نفط سیاه همه باهم جوشانیده حقنه کردن نافع است و از آن شیاف برداشتن نیز نفع دارد **فصل** فی العقود پیچیدن ناف و انواع قولنج سبب پیچش ناف یا بادی بود که در شکم گرد آید یا خلط تیزی که روده را بگزد یا خلط غلیظ خشک که طبیعت از دفع آن عاجز شود نتواند کرد یا آماس و ورم و بثورات که در امعا پیدا آید علامت باد قراقر و از جا بجای دیگر گردیدن است بی گرانی و علامت خلط تیز سوزش و غلطیدن و تشنگی و علامت خلط غلیظ درد بر یکجا بودن با گرانی و علامت آماس محسوس است علاج استعمال حلاوت و طبیعت نرم داشتن علاج

آنکه

آنکه سبب ماده حاد باشد شراب انار و عناب و ریباس و امثال ذلک خوردن و ایارج فیقرا و حب افاویه و حب سلیخه علاج ماده غلیظ است و انواع قولنج بسیار است همه را باعتبار سببها آنکه در قولون بهم میرسد قولنج نامیده اند یکی آنکه ثفل در روده بماند و خشک شود و شادف گردد و گاه سنگ میشود در رنگ سنگ گرده و مثانه و این را قولنج سده‌ئی گویند سیم آنکه پیچ در رودها پدید آید ... از انواع قولنج ریحی خوانند چهارم قولنج ورمی است که سبب آن اماس و ورم باشد در روده و حالی آن چون ... قولنج الثوالی است که رودها با وضع خود که هست انحراف گردد و پیچیده شود و بسیار شود که درد گرده سبب مشارکت و همسایگی بقولنج مشتبه شود که حکیم فرق نتواند کرد فرق آنست که آنچه بمشارکت گرده است درد کم لازم دارد و گاه حبس بول نیز میشود و درد قولنج در شکم و حوالی ناف بود و ... راست و چپ گردد و گاه در زیر نهاد و خصیه نیز فرود آید و ایلاوس که معنی یارب ارحم است در لغت یونان که در آن بسیار شدت دارد قسم دیگر قولنج است که در رودهای باریک پیدا شود و از اسباب سده‌ئی قوی تر بلغمی سطبر یا بادی غلیظ بر ثفلی علاج تنقیه اعور است تا آن پاک نشود درد بر طرف نمیشود علامت پاک شدن آنکه هر چند علاج کنند و اطلاق شود فی الجمله خفت پدید آید درد قولنج باز معاودت کند سبب تخم خوردن میوه است و میوهای تر مثل انگور و سبب ثقلی غذاء غلیظ مثل تخم مرغ پخته و بریان کرده و نان خشک و پنیر خشک و ریاضت بسیار بعد از

ببسیار وتقاضای حاجت نگاه داشتن وپس طعام جماع کردن وسبب بلغمی
نان فطیر وگوشت گاو وگوشت بز وماهی بزرگ ومیوهای خام
وترش وامثال ذلک وسبب قولنج سوداوی آنست که رطوبتها را
نشف کند وبسیار نبود که قولنج چون ورم حار وورم بارد باشد واز تخمه
بتخمه واز برد ببرد واز شهری بشهری رود واین دیده شده ودر
کتابها نیز مذکور است وگاه باشد که بفالج ومالیخولیا ووسواس واستسقا
منجر شود فصل اندر علامات انواع قولنجها وعلاج آن هرگاه
طبیعت میل بقضای حاجت نکند وثقل خشک باشد وطعام میل نشود و
ترشی وتیزی میل شود وشکم بجوش کند ودرد پشت وساق ظاهر شود
وآب بسیار خواهد دلیل آنست که قولنج خواهد بود ودیگر هرگاه طبیعت
بسته باشد وباد بیرون نیاید وآروغ نیز پدید نشود وبجیدن پدید
آید وتشنگی غالب باشد دلیل قولنج است وسبب آن تشنگی بسته شدن
رودهای ماساریقی بوده باشد وفا رسیدن آب بجگر واگر سبب قولنج
باد غلیظ بود اسافل سرد بود وگرانی کند واگر بول سرخ شود سبب آن
درد پیچ طعام وداروها بود واگر گرانی کمتر بود ودرد خلیدن صعب باشد
نشان قولنج بادی بود وگاه گاه درد کمتر شود واگر قولنج با تب وتشنگی
باشد نشان آنست که باد در طبقات روده مانده است واگر قولنج بعد از
حرکتهای سخت مثل جستن وافتادن بهم رسد دلیل التوای بود واگر از
امساک وجبن خوردن شکم برآید ودرد بنا نهد نشان ورم حار روده

باشد اگر درد بالای ناف بود ولخچه خورد بعضی باز کردد نشان ایلاوس باشد
علاج در قولنج ثفلی شکر سرخ با فانید بدهند در روغن بادام
شیرین تازه حل کرده چندانکه تواند خورد با انجیر ومویز دانه بیرون کرده
با سپستان والو بخارا وخیار شنبر ده مثقال در آب نخود وطبیخ حلبه
وحب البشاد بابونج نیز نافع است وبالجمله ملین ثفل باید داد وبعد از
آن مسهل مثل سفرجلی وحب تربد واگر مسهل نتواند خورد وبالجوارد وقی
باز کردد حقنه باید کرد وشیاف نیز نافع است صفت حقنه که بگیرند
تخم بادیان ده درم تخم کرفس تخم شبت بابونه هر یک چهار درم انجیر
هفتاد درم از آن باده درم بوره وده درم شکر وده درم روغن کنجد با آب
آمیخته بکار دارند روغن سداب وروغن شبت در قولنج بلغمی بسیار
نافع است اگر بوره نباشد نمک بجای او کنند وپس از حقنه ایارج
فیقرا با سه درم تربد نافع است تربد را اشیله با اندک نمک مالیده شیاف
کنند بکشاید تخم حنظل وغیر ذلک وشکر سرخ شیاف سازند دیگر تربد
سنا مقل سابون بوره وشحم حنظل وخطمی اجزا برابر شیاف سازند معجون
خیار شنبر وجوارش تمری وسفرجلی هر کدام که قولنج بکشاید نافع است
فصل اندر انواع سوء المزاج گرم گرده ومثانه اما سبب سوء المزاج
گرم طعامها وشرابها گرم ودر جامه گرم خفتن چون سمور وغیر آن ورنج وریاضت
وسبب سوء المزاج سرد ضد آن باشد وپس از ریاضت وگرمابه آب سرد
خوردن وبر زمین سرد خفتن علامتها خداوند گرده گرم را بول زعفرانی

بود وگرده وتشنگی غالب بود وبول بسیار نگاه نتواند داشت وشهوت
جماع پدید آید وانگیختن آب مجری کرد آن آگاهی دهد وبول خداوند
گرده سرد سپید باشد وشهوت جماع باطل شود وپشت ضعیف شود
هم چون پشت پیران علاج اندر مزاج گرم آسایش جویند وشربتها
وطلیها وضمادها خنک دهند چنانکه اندر همه بیماریهای گرم معلوم
شده است واندر مزاج سرد گوارش زیره که اخلاط را پیک سوده
ومجنبه باشند وحقنه کرده ونشورهای سرخ وکبوتر بچه با روغن
کونیا روغن بادام تلخ یا روغن پسته یا روغن دنبه سخت
نافع است وتدبیرهای دیگر هم برین قیاس تدبیرهای دیگرهای سرد کنند
با ماده وبی ماده فصل اندر ضعیفی ولاغری گرده سبب لاغری
گرده بسیاری جماع وبسیاری خوردن داروها که ادرار بول کند وسوء
المزاج سرد وخشک وگرم وخشک وسبب ضعیفی گرده انواع سوء المزاج
باشد وآماس وتولد سنگ وریگ ورنج در ریاضت وجماع بسیار علامتها
اما علامت لاغری گرده است که شهوت نباشد وپشت ضعیف بود
طاقت هیچ رنج ندارد وبول سیاه آید وسپید باشد که چشم ضعیف
گردد وصداع پدید آید وبول نگاه نتواند داشت ودیگر گاه سرد باشد
وعلامت ضعف گرده است که بول غسالی بود وباشد که با بول غسالی
رطوبت غلیظ آید واگر بنهند رسوب کند ورسوب بول هم چون کفک
دریا پدید آید آن نشان قوت آورده باشد واگر آورده ضعیف بود هیچ رسوب نکند

وگاه باشد که ثقل بول بمثل زلال آید که طعام هضم شود هم چون
آب باشد ولخچه اندر هضم آید غسالی باشد علاج اما اندر لاغری
گرده نان سپید آکنده که مغز بادام وفستق وفندق وحبة الخضراء ولک مغسول
وجلغوزه داند ونخود نخبیل ریزی سرشته باشند واندکی تخم بادیان سوده
دارد وگوشت گرده بکوبند ویا بپیه بط وبپیه مرغ وبپیه گرده بغزند بکشنیز
خشک وبادیان ونخود خوش کنند وحقنه بطبیخ سر بره وگوشت کبوتر
بچه وروغن زیت سخت موافق بود وغذا هریسه ویا بچه وخایه مرغ
نیم برشت وحلوا که از تخم خشخاش ومغزها کنند با مغز تخم خیار
وخیار بادرنگ سود دارد واز جهت فربهی گرده غذا بابا باید داد که میل
بخشکی دارد واما اندر ضعیفی گرده هرگاه که بول غسالی ببینند رگ
باسلیق بزنند واز جماع وگرمابه وریاضت باز داشتن وآسایش
فرمودن وشربت رب سیب وآبی وشراب مورد وسنبل وبسته کنند
وقرص طباشیر باید فرمود وغذا عدسی با آب سماق وآب غوره فرموده
انگوشت گوساله ودراج ومصوصی با آب سماق وآب غوره وپیه آکنده
بمغز تخم کدو وتخم خیار وتخم خشخاش ومغزهای دیگر ولک مغسول که
بتخم بادیان وسماق خوش کرده باشند سود دارد واز اسفیداجها وآب
تخمها وداروی مسهل باید داد صفت ضمادی که بر پشت نهند گل سرخ
وطباشیر وبرگ سماق وصندل سپید وعصارة لحیة التیس وگلنار
ومختوم از هر یکی ده درم کفک بغدادی سه درم قسط سه درم خرنوب

وبرک مورد از هر یکی ده درم بسبستان سه درم با آب مورد تر و آب سیب
ترش بپزند و بر پشت نهند ملحیة التیس خرنوب نبطی و کوفت مرد
و انار بی‌پوست و گل سرخ در آب بپزند و در آن آب بنشانند و آخر شیر
خشت دهند با فلوس خیار شنبر و در هیچ و اقراص گلنار و از چیزهای تیز و تلخ
پرهیز کنند **فصل** اندر بادها که اندر حوالی گرده پدید آید هرگاه که
اندر حوالی گرده بادی پدید آید بدانکه گاه درد با شد و برتر و فرو
تر آید و گرانی نکند علاج از غذاها و میوه‌های بادناک
پرهیز کنند و داروهای محلل بکار دارند چون تخم بادیان و تخم سداب
و زیره و انیسون و انجدان بیخ ضمادها سازند و روغن قسط
مالند و اگر حقنه محلل بکار دارند نافع آید **فصل** اندر آماس
گرده آماس یا خونی بود یا صفرائی یا بلغمی یا سودائی یا بسبب علاج نا صواب
صلب گردد و اسباب آماس گرم یا تولد سنگ باشد و حرکت آن و حرارت
شدت کرده از آن حرکت یا زخمی یا سقطه یا چیزی گران برداشتن یا بسته داشتن
هم چون همیان و غیر آن یا باز داشتن بول و سبب آماس سوء المزاج سرد
باشد و اندر بیشتر وقتها چنان باشد که ماده آماس گرم آنچه لطیف باشد
تحلیل پذیرد و آنچه غلیظ باشد بماند و برود صلب گردد و هر ماده که
درونی چنین اندر گرده بماند سنگ شود و بدین سبب است که سنگ
در یک اندکی نیز تولد کند و سوء المزاج گرده که بافراط شود از نفع
باز دارد از بهر آنکه نفع با عتدال حرارت بود چون بافراط شود ماده را

خشک گرداند با بقراط علامتهای آماس گرم آنست که اندر بیشتر وقتها
تب لازم بود و اندر گرده گرانی و ثقل باشد و اگر آماس اندر گوشت گرده
باشد درد آرامیده باشد و اگر اندر غشا باشد خاصه نزدیک
معالیق و درد عظیم باشد پشت راست نتواند کرد و نتواند که نشسته
باشد که با ختلاط عقل آرد کند بسبب مشارکت غشا با دماغ و در
چشم فرود آید و بول نخست سرخ باشد پس تیره و تباه
شود و اگر مدتی سپید بماند علامت آن باشد که آماس صلب شود
یا دبیله گردد و ریم کند در جمله بول سپید و غلیظ اندرین علت
بدست و رسوب نیکو نشان سلامت است و هرگاه که اندر گرده
گرانی حاصل شود و بیمار پندارد که چیزی گران در گرده او آویخته است
علامت آن باشد که آماس صلب شود یا دبیله گشت و هرگاه که سرما
بلرزاند علامت سر گرفتن آماس بود و اگر آماس اندر یک گرده بود
و هرگاه که بیمار بر پهلوی دیگر خسبد آماس آویخته گردد و درد خیزد
و اگر درد از آن تا سر یکجانب آید آماس اندر گرده راست بود از بهر
آنکه گرده راست بود از بهر آنکه گرده راست بر بالای گرده چپ است
و جگر نزدیکست و اگر درد بسوی ناف فرود دهد آماس اندر گرده
چپ باشد و اگر آماس صفراوی بود تب گرم و سوزش و تشنگی غالب
بود و بول اندک آید و زود زود بسوزاند و اندر آماس
خونی این علامتها آهسته تر باشد و اگر آماس سر کند و مثانه

اندر گذر آید و ریم هم درآن و سبب آن باشد و کنده بنا شد امید سلامت
باشد و اگر خون و ریم آمیخته باشد بدتر باشد و اگر ریم بجانب روده
میل کند بد باشد و این از دو گونه باشد یکی آنکه طبیعت همچنانک
ماده ذات الجنب را با ستخوانها و پهلوها دفع کند بظاهر افکند این
ماده هم چنان روده دفع کند دوم آنکه ماده از گرده بجگر آید و از جگر
بجانب ماساریقا بروده باز آید و باشد نیز که اندر فضاء شکم دفع
شود و این همه بد بود و بیاید شکافت و علامت آماس بلغمی گرانی بیشتر است
و نفخ اندر چشم و روی و بول سپید و غلیظ و علامت صلب شدن
آماس آنست که گرانی او کمتر از گرانی بلغمی بود و بول او اندک بود و تسبیحی
گراید و پشت راست نتواند کرد و سرینها و رانها لاغر شود و باشد
که بسبب آماس و ضعیفی قوت گرده آب از خون جدا نشود و با خون بر رگها
بگذرد و به استسقا ادا کند علاج اندر ابتدای علت هیچ دارو
مدر نشاید داد تا ماده را بموضع علت نیارد و سبب علت زیادت
نگردد تا از آب نیز باز دارند تا حاجت آب با خون بر بیاید خاست
و تا بسبب آب چیزی بجانب نفرستد و انجا که ضرورت بود آب انسفال
نوچکانیده دهند و امارد سخت نباشد تا آماس صلب نکند و دارو
مسهل نشاید بدین سبب که اخلاط را از بالا فرو دارد و تدبیر صواب
آنست که قوام ماده را معتدل گردانند پس حقنه کنند از بهر آنکه
حقنه بموضع علت رسد و از بالا چیزی فرو نیارد و حقنه نرم باید

وحنا رحبين نافع تر ازین چیزی نیست اندر علاج گرده و ماء الجبن هم چنین
از بهر آنکه ماده را بجانب روده آرد و ثقل و ریم را بشوید و اسهال
لطیف باشد و ضمادها اول از بنفشه و آرد باقلی و خطمی و صندل
و شیاف مامیثا و تراشه کدوی تر و روغن بادام و آب عنب الثعلب
سازند و در میانه بابونه و خطمیه در افزایند و آخر آب جو دهند و بابونج
تر یا بابونه و خطمی و نسیوم اندر روغن زیتون بپزند و پشم پاره ها
تر می کنند و بران موضع می نهند قانون علاج اینست اما اندر
آماس خونی نخست رگ باسلیق زنند یا صافن و شراب عناب یا
داد یا سکنکبین آمیخته و اگر کشکاب دهند یا آب تخمها دهند روا
بود و خورشها از عدس و سماق و اندر آماس صفراوی هم نخست باسلیق
زنند پس بطبوخ هلیله استفراغ کنند و هرگاه که معلوم گردد که آماس
طریق پختن گرفت ضماد برابر سینه بر نهند و چون معلوم گردد که پخته
شد و اندر بول ریم پدید آید بنادق اللبن دهند تا مثانه را پاک
کنند آن مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار تخ دو درم مغز تخم کدو
و تخم خرفه و خطمی پاک کرده و مغز بادام و نشاسته و رب السوس
خشخاش و کلادمنی و تخم کرفس و بزر البنج از هر یکی دو درم شربتی سه درم
با شراب بنفشه و سپستان و اندرین نسخه بادام تلخ و صمغ بادام و زعفران
و مغز دانه آلو و تخم آبی و تخم خیاری و تخم حلبه و حلبغوزه زیادت
کنند و بابونج پخته دهند و آب نخود سیاه مثانه را پاک کنند و اندر آماس

بلعوق فرمایند و کلنگبین و شراب لیمون و لعاب خیار شنبر دهند
بدین صفت عسل خیار شنبر سه جزو شراب لیمون یک جزو هر دو را
بیامیزند شربتی یک کفچه طبع را نرم دارد و آماس را ببرد و خداوند
خناق و آماس معده را سود دارد و هر دو زانه طبیخ بابونه و اکلیل
الملک و شبت و برگ سداب و اطراف کرنب و اطراف چغندر از هر یکی
یک دسته خشک دو مشت پرسیاوشان حلبه تخم کتان سبوس گندم
خطمی بنفشه از هر یکی یک مشت بختی بپزند روغن شیرخشت ده درم روغن
سداب نیم درم بوره نان چهار دانگ نمک دو دانگ هر دو نیکو را این
حقنه بکار دارند و اندر آماس صلب سودا نخست نرم تر کلی باید
رفتن مطبوخ افتیمون استفراغ کنند غذا ماء الجبن و اطریفل بزرگ
سود دارد و این ضماد بر نهند بکوبند تراشه کدو و تراشه خیار
و عصاره بید و برگ خیار زه همه را در آب کنند و اندر هاون سر ببک
بسایند در روغن بچکانند و باز بسایند و خرقه بدان تر کنند و بر موضع
کرده بپوشند و غذا سبوس آب دهند با انگبین و ماش مقشر و اسفاناج
و اسفاناج در یخنه نافع بود **فصل** اندر جرب کرده و حمله آن ث
بول علامتها اگر جرب و بثره اندر کرده باشد و باشد که بسیار رد و از تشنگی
خالی نباشد و اگر اندر جرب قضیب باشد سوزش وقت گمیز آب بود
و علامتها جرب شها خارش بود بی سوزش و اگر اندر مثانه بود خارش
اندر مغولهای ران افتد و بن قضیب و اندر مثانه لازم بود علاج

این مضد و حجامت کرگاه و حقنه باید کرد و داروی مسهل باید داد و هر سه
روزی قی باید تن بود و اندرین قی گلاب گرم بخورد و غذا اسفیدباج چرب و نرم
و سماق و غوره و نبشو و مانند آن لکن بس ترش نباید و لعاب اسبغول و آب
تخمها و شراب بنفشه سود دارد و اگر کهربا بسایند و اندر شراب بجوشانند
و از آن شراب اندک اندک بخورند سود دارد و آب هندوانه هم چنین نافع
بود **فصل** اندر بول خون اسباب بول خون بسیاری خون بود اندر
تن یا گشاده شدن رگی یا بشره یا جراحت گرم و ترش خوردن چون بلبل و ترشی
یا بریدن شدن جراحت و زخمی آمدن و رگی گسسته شدن یا بسیاری
جماع یا آغشته شدن رگها اندر رطوبتها یا طرقیدن رگی به سبب سوء المزاج
سرد و خشک و صعبی گران علامتها اگر به سبب بسیاری خون باشد گاهی با بول
انجیته آید و گاهی خون صرف و بسیار آید و اگر سبب طعام و داروی تیز
بود یا زخمی و آسیبی بود یا بسیاری جماع و اسباب آن گواهی دهد و چون
گرم و سوزان آید و اگر سبب گرده یا رگها بود سبب علامت آن بود که انجه
از گرده آید بسیار تر آن آید که از مثانه آید بهر آنکه تر گرده رگها
بسیار است و از ماسی گشتن خالی نباشد و گاه باشد که علقه بسته آید
و انجاد از بیرون نوحه آید اگر از گرده آید با دیر انجیته باشد و علامتها
نوحه اندر باب جدا گانه یاد کرده **علاج** اگر مانعی نباشد از هر دو دست
رگ باسلیق بگشایند و با ندازه خون بیرون کنند و شراب عناب و شراب
خشخاش دهند و در اول شراب قابض ندهند از بهر آنکه خون بسته شود

و علقه گردد و رنج آن بزرگ باشد و از پس قرص کهربا و اقراص سبب
و شراب مورد میدهند و اندر آبهای قابض بنشانند و ضمادهای قابض بر
نهند **صفت** آب قابض برگ مورد و مازو و گلنار و گوز سرو و انار
پوست و گل سرخ اندر آب بپزند و سکنجبین عدس مقشر و آب کوهی و سیب
کوهی و حب الآس و خشخاش و اقاقیا و سماق و عصاره برگ مورد نرم بسایند
و بر نهند و اگر سبب زخمی بود گل ارمنی و صبر و حضض و اقاقیا بر گل
و گلاب تر کنند و بپوشند و بر نهند و قی فرمایند و اگر سبب غلبه
تری بود و اندر آب قابض نشانند و ضماد قابض بنهند و اگر سبب
داروی تیز بود در حال قی کنند و شیر تازه بخورند و اگر سبب سوء
المزاج سرد و خشک باشد و حقنها که از سر بره و کبوتر بچه سازند سود
دارد و اندر طعامها سر بط و سپید و خوان سپید آکنند و با مغزها و بیان
بریان از مورد ست **فصل** اندر بسته شدن خون اندر گرده و مجری
بول علامتها هر گاه که سنگ با ریگ نباشد و بول بدشواری بیرون آید
و اندر مجری تمددی و گرانی تولد کند نشان بسته شدن خون باشد **علاج**
یک مثقال مر اندر یک وقیه آب کرفس با اندر سکنجبین ساده یا بزوری
بدهند و یکمثقال قوماناهیه با آب کرفس با آب گرم بدهند و دو درم اطفال
الطیب اندر آب گرم دو درم حب البلسان نیم درم در آب گرم با و یک درم
بنیر یا نه خرگوش با یک مثقال اندر نخود آب و یکمثقال زراوند طویل هم
اندر آب گرم با اندر سکنجبین بپوشانده خوردن مجری پاک گرداند و سود

بود **فصل** اندر قرحه گرده و مثانه بول اسباب قرحه یا سببی
از اسباب تفرق الاتصال باشد یا اما ببیخته شود و ریم گردد یا دگر
بطرقد و بسبب علاج ناصواب ریش گردد علامتها اگر قرحه اندر گرده
باشد درد اندر کرگاه باشد و از مشی گشتن و عسر البول خالی نباشد
و اگر اندر مجرها بود درد اندر ناف و تهیگاه بود و مغوله ران و هنگام
بیرون آمدن درد صعب بود و اطراف اندر بیشتر وقتها سرد باشد و اگر
اندر مثانه باشد درد اندر زهار و بن قضیب بود و مغوله ران و بول
هیچ بی خون نباشد **علاج** اگر قرحه اندر گرده بود رگ باسلیق
باید زد از آن دست که نشان درد اندر آن جانب بود علاج ذوبانیدن
جراحت باید کرد و اگر احتمال کند مغز تخمها با مغز تخم معصفر بکوبند
و با یخنه بر شند و مغز جلغوزه با بادام و تخم کرفس اندر ماء العسل بر شتند
گرده و مثانه را پاک کند و شیرخر با آب تخمها و شکر بحث نافع بود
و اگر قرحه پاک شده باشد ریم باز ایستد اندر آب زن می باید نشست
و اندر آب خشک و پرسیاوشان و سبوس و بنفشه و اندکی
سرگین کبوتر بجوشند و اگر خون و ریم با درد صعب آید اندر شربتها فندق
بنج البنج و قشور اللفاح و بیخ آن و افیون و پوست خشخاش نقیع
می باید فرود و شیاف ابیض اندر احلیل می باید چکانید **صفت**
داد و پاک کننده صمغ الو و صمغ عربی کتیرا نشاسته تخم خرفه طباشیر
گلنار و تخم خیار و خیار بادرنگ برابر همه با آب لسان الحمل قرص کنند

شربتی سه درم با ماء العسل **صفت** ماروکه درد بنشاند بزر
البنج دانگ افیون نیم دانگ مغز تخم خیار دو درم کوکنار یک درم تخم خرفه
یک درم این جمله یک شربت باشد در حال درد بنشاند و قرحه پاک
کند **صفت** او تخم خیار ده درم گل ارمنی و صمغ عربی و کندر و دم
الاخوین از هر یکی دو درم تخم خشخاش سپید و مغز بادام شیرین
و رب السوس و نشاسته و کثیرا و تخم کرفس از هر یکی دو درم افیون
یک درم کاکنج خشک شش درم شربتی سه درم با شراب بنفشه و
بباید دانست که منفعت شیر اندرین علت بزرگست اما در اول
علت شیر خر دهند چهار وقیه و در میانه علت شیر بز و به آخر
علت شیر گاو و با عسل یا با شکر یا با یکی از شیرینیها موافق تا گوشت و
قوت و نری بدن اندر آید **فصل** اندر آماس مثانه اسباب آماس
مثانه همچون اسباب آماس گرده است علامتها علامت آماس مثانه تبی باشد
سوزان همچون تب سرسام با تشنگی و هذیان و سیاهی زبان
و سرد شدن اطراف و اگر آماس بزرگ بود بول و براز باز گیرد و اگر
بزرگ نباشد بول قطره قطره آید و بد شود بی در پهلو خفته هیچ
نباید و راست نشستن آسانتر آید و خایه بول نخیزد باشد خاصه
اگر دبیله شود و اگر اندر یک هفته علامت نیکی پدید نیاید
در هفته هلاک گردد **علاج** رگ باسلیق باید زد و چون از
ابتدا درگذرد مابض باید زد و اگر آماس صفراوی بود بروز نخست

ضماد ک

اسباب

ضمادی دع برنهند و رود و درد قم بضماد نرم کننده باز گردانند
تا صلب نشود و اگر الم صعب نباشد نخست ضماد نرم کننده نهند
و تکمیدی کنند به آب گرم و روغن بنفشه گرم و شربت آب عنب الثعلب
با لعاب خیار شنبر و مطبوخ الحجبه نرم فرود آرد و شیر زنان و لعاب
اسپغول با حلیل اندر چکانند و خیار شنبر با شیر زنان حقنه کردن
سود دارد و اندر چکانیدن نیز سود دارد **صفت** ضمادی نرم کننده
مغز نان سپید و انجیر پوست کرده و کوفته و شبت و روغن بنفشه
و روغن بابونه بهم برسرشتند و ضماد کنند و اندر آب زن حلبه و بابونه
و تخم کتان و اذخر بپزند و اگر شلغم و خشک و برگ کرنب اندر آب
بپزند و درد بنشاند و آماس را تحلیل کند و ضماد محلل که اندر آماس
گرده یاد کرده آمده است سود دارد و اگر اندر اول آماس درد بقرار
بود یک جزو افیون دانگ در روغن بنفشه حل کنند و طلی کنند تا نیک بود
فصل اندر آماس سرد اندر مثانه علامتها بول و براز دشوار آید
و گرانی اندر مثانه باشد و ساقها ضعیف و خشک گردد علاج
این هم چون علاج آماس صلبست که در گرده یاد کرده باشد و آنچه علاج
مثانه است خاصه آنست که داروها و روغنها محلل با حلیل در
چکانند تا سودمند بود **فصل** اندر قرحه مثانه اسباب
قروح مثانه اسباب قروح گرده است بعینها و هرگاه که مثانه
سوراخ شود اندر بیشتر حالها هلاک گردد مگر که جراحت بر موضع

گوشت افتد و باز بروید ترتیب علاج این هم بر آن جمله باید کرد که اندر
علاج قرحه گرده آمده است و شیرابه همه بیماریهای آلات بول نافع است
خاصه شیراب اول مثانه از ریم پاک کنند به ماء العسل که داروهای
ادرار کننده در وی پخته باشد هم بزر اقسا اندر مجری بول چکانیدن
و هم شربت میدهند و خاکستر درخت بلوط و خاکستر شج اندر آب
کنند و یک شبانروز بگذارند تا صافی شود آن آب پاک کننده تر باشد
بزراقسا اندر مجری بول چکانیدن و هم شربت میدهند و خاکستر
درخت بلوط و خاکستر شج اندر آب کنند و یک شبانروز بگذارند
تا صافی شود آن آب پاک کننده تر باشد بزراقسا اندر چکانند و شربتها
چون اسپغول باشد به روغن گل و شیر خر و شیر بز و اندر علف این
جانوران چیزها قابض بیامیزند چون اذن و کشنیز خشک و بلوط
و برگ گل و برگ سیب و لبی و انبرود و اقراص خشخاش و اقراص کاکنج
نافع بود و گاه با شیر شتر دهند و گاه با شراب بنفشه و گاه با شراب
مورد و گاه با آب سرد و گاه با آب غوره و غرد و ث مد بروز نشاسته
و اسفیداج و کندر بسا میزند و بشیر حل کنند و اندر چکانند **فصل**
اندر استرخاء مثانه اسباب استرخاء مثانه و استرخاء دیگر اندامها
یکی است علاج آنچه سبب آن نرمی و آسیبی بود علاج آن عراقست چنانکه
انکرد داروهای گرم برنهند و آنچه سبب آن مزاج فالجی بود علاج آن
قی است و علاج فالج روغن سداب و روغن قسط و روغن حب الغار

با حلتیت

با حلتیت و جند بیدستر بر نهند و جای شرم مالیدن و اندر چکانیدن سود
دارد و تریاق و مثرودیطوس مجرب است و رود سیا در همه انواع موافق
بود و تخم سداب تر و شکوفه او در آب سداب پخته و پالوده خوردن
و مجری قضیب اندر چکانند و حمول کردن و سعد و کندر را سا داست
سفوف کردن سود دارد و اگر عسر البول تولد کند پوست خربزه خشک
بکشند با شکر سفوف کنند خاصه در آب زن نشسته باشد و خایه
خرگوش خشک کرده و کوفته با شراب بجای و جوز جرفس سوزانیده
با آب نیم گرم ناشتا خوردن سود دارد **فصل** اندر چکیدن بول و غیر
آن اسباب این علت بیماریها و آلت بول باشد و علامتها همه بیماریها
معلومست **علاج** اگر سوء المزاج باشد علامات و علاج هر یک یاد کرده
آمده است و اگر ماده غلیظ باشد ماء الاصول و روغن سبل الخیر باید و
ضمادهای محلل بر نهادن و روغنهای محلل اندر چکانیدن و اندر ماء الاصول
وج و فاخواه و هوه یا بید نخت و با حرینا یا بید داد و اگر سبب گرد آمدن
ریم باشد نخست قی فرمایند پس حقنه نرم سازند از تخم خطمی و خبازی
و تخم کتان و کنکجی و خیار شنبر و سبوس گندم و انیسون بر اندرین
حقنه فرمایند و بوره زیادت کنند و ضماد از کرنب و اطراف حکمند
و حلبه و اکلیل الملک و بابونه و بابونج و آرد باقلی و آرد نخود و روغن
نیز و اندکی سرگین کبوتر سازند پس داروهای پاک کننده دهند و بادی
البزور و اگر از عصوصی بیکر مثانه آید طرقهای که سنگ در یک مثانه

پاک کند سود دارد و سرطانات نهری بریان کرده مقل ازرق و درم سود دارد
خاصه کودکان را و اگر سبب آماس بود باشد با قرحه فاما طبیبان بتوان داشت
نقصی جز آن نباشد که مثانه بشکافند چندانک آب بیرون آید بدان
موضع که سنگ بیرون کنند و خطر اندران بیشتر از آن نیست که جراحت
بسته شود و این اولیتر از آنک بیمار را بمرگ سازند و اگر سبب رطوبت لزج
باشد و درد اندک حلتیت اندر شیر خر بدهند و روغن کژدم مالیدن و آب
ترب با روغن بادام دادن سود دارد خاصه اندر آب نشسته و اگر سبب
بازداشتن بول باشد فاما طبیبان بباید داشت و اندر آب گرم کودکی بباید
نشست و روغن شبت می باید مالید و ضمادها نرم کننده بنهادن و اگر
سبب سوء المزاج سرد و باطل شدن حس باشد نخست قی کنند پس تریاق
و مثرودیطوس و سجزنیا و ماء الاصول و روغن فرفیون می مالند و اگر سبب
سوء المزاج گرم باشد چنانکه اندر بیشها حرقه افتد بطبخ بابونه و بنفشه
و ختمی و تکمید کردن و روغن بنفشه با روغن شبت آمیخته مالیدن و روغن
حسک و طبیخ خطمی و حسک سود دارد و اگر سبب زخمی یا اسیبی بود و مهره
کمرگاه از جای خویش بیرون آید یا آفتی رسد خلاص اندکی کمتر بود خاصه
اگر حس [illegible] و حس مثانه باطل شده باشد بعلاج آن مشغول نباید
بود نخست اولیا را خبر دهند که بیمار بخطر هست و نخست رگ باسلیق زنند
تریاق یا مثرودیطوس دهند و فاما طبیبان بجای بند و طبیخ بابونه
و بنفشه و اکلیل الملک و بودنه جویباری و قیصوم و سبوس برزدها

بچکانند

بچکانند ابوالحسن طبری گوید یکی را این علت افتاد طبیب شاهنشاه او را حقنه
فرمود و آب خیارها را نهاد و زهلاک شد و دیگری را نیز همین افتاد
علاج خواست کرد که او را گفتم اگر خواهی که هم امروز هلاک شود آب
تخم ده و اگر بول بقاثاطیر بیرون کنی میان تحلیله و شیاف بیرون
آری چهل روز زنده بماند چنان کردم همچنان بود دیگری را فتاد و بی
علاج خلاص یافت لیکن پای سست ماند و سلس البول با او بماند و با آن
وفات یافت و اگر سبب سستی خاء مثانه بود بر آن شکل که آب را حقنه کنند
بباید نشاند و دست برنهاد بمالیدن و از آنکه آب بیرون نیاید قاثاطیر
بکار باید داشت و تریاق و مثرودیطوس دادن و بجای آب ماء العسل
دادن و اندرها و العسل سعد و سلیخه و سنبل و قرنفل و بسباسه باید
پخت چنانکه رسمست و بطبخ این داروها تکمید کردن و علاجهای دیگر
چون زعفران با حلیل اندر نهادن و شکاب تلخ اندر چکانیدن و مثانه
گوسفند سوخته و سوده با شراب شیرین دادن و ده درم سرطان
نهری بریان کرده یا با ترنگبین یا با شکر دادن و چند سنگ و مسک
سوده با روغن سداب اندر چکانیدن و زهره هیچ حیوان را در چکانند نافع
بود فصل اندر سوزش آب تاختن اسباب سوزانیدن بول جرب
و [illegible] مثانه است یا برهنه شدن مثانه [illegible] از رطوبت غالب
بسبب بسیاری جماع و خوردن چیزهای گرم و تیز یا سوء المزاج گرم علامتها
اگر سبب سوء المزاج گرم باشد بول زرد باشد یا سرخ و تشنگی غالب علامت

برهنه شدن مثانه آنست که بسیاری جماع از پیش رفته باشد و غذاها
نیز اتفاق افتاده و علامت چون بازکرده آمده است علاج
اگر با بول ماده تیز همی آید نخست قی باید فرمود پس باسلیق گشادن
و اگر مانعی نباشد حجامت کردن و هر بامداد شیر دوغ البقر با شراب
بنفشه دادن یا با کشکاب و روغن بادام و شیافها [illegible] اسپغول و شکر
دادن با روغن گل و شراب کاکنج نافعست و غذا اسفاناخ و باجه و کدو
ریباس دادن بیه مرغ فربه و شیاف ابیض اندر چکانیدن نافع بود
فصل اندر دیابیطس و ادرار بول اندر بستر بر بدن اسباب
ادرار بول چهار نوعست یکی ضعیفی کرده اندر نگاه داشتن آب که
از جگر براید دوم فراخی مجریها و دهنهای رگها سوم سوء المزاج
سرد بر همه تن یا بر جگر چهارم حرارت با فراط که بر کرده مستولی شود
و کرده بدان سبب تری از جگر و سقانید فرون از آن که بتواند
برانند از وی منقطع میشود و جگر از ماساریقا میکشد ماساریقا
از معده میکشند و معده آب میخواهد و بدان سبب تشنگی غالب میشود
و آب کشیدن آبراکه اندامها از یکدیگر میکشند بلغت یونان دیا
بیطس خوانند یعنی دولاب و از این علت کاهش و گدازش تولد کند
علاج اما خداوند دیابیطس را نخست اگر مانع نباشد رگ
باسلیق باید زد و کشکاب غلیظ سرد کرده و روغن گل بر چکانیده و اسپغول
و شکر و اندر آب خیار شنبر و آب تخم خرفه با [illegible] و آب کدو

بریان

بریان کرده و حماض ترنج و دوغ گاو ترش دادن و در آب سرد نشانند
چنانک سرما اثر کند و تشنگی بنشاند و بسیار خوردن آب سرد با فخ
کردن نخست سود دارد و کرده با عتدال باز دارد و بهولی سرد استفراغ
کردن و بنفشه و نیلوفر و کافور بوییدن سود دارد و عرق آورد و ت
اگر مانعی نباشد اصلی بزرگست و علاج نافع چون فقاع از آب دوغ ترش
و آرد جو ساختن و سماق و ترب اندر دهن داشتن تشنگی کمتر آرد
و قرص طباشیر و قرص کافور دادن سود دارد و اقاقیا در آب حل کنند
و آن آب را سرد کنند و خرقه بدان آب تر کنند و بر کرده همی پوشند
و هر گاه که گرم گردد بدل میکنند و مانند این ضمادها سرد بر می نهند
و اما اگر سبب سوء المزاج بود اگر با ماده باشد قی باید فرمود و ما
سک البول دادن و شراب الخبعبا گوز بریان کرده بکار داشتن و اندر
آب گوگرد نشستن و فلافلی و معجونها سود دارد و کندر کوفته
و بیخته با موم بیکو بند و بسیوشند مجرب است صفت ماسک البول
بلوط تخم حلبه سعد خولنجان قرفه وج متساوی شربتی سه درم
اطراف مورد و شب یمانی گلنار بلوط متساوی اندر آب شیرین بپزند
و بیا الایندهر با ملا دیکوتیه یا یکدرم روغن مورد بدهند و گوشت
روباه بریان کرده اندرین علت سود دارد و [illegible]
چشم را سود دارد و معتمدی بتجربت یک سیر تخم شاهسپرم کوفته تا یک
ماه تر و سبز آزموده است و نافع بوده فصل اندر سنگ و [illegible]

کرا اندر کرده و مثانه تولد کند این علت بیشتر کودکان را افتد در طفلی
تا هنگام بالغ شدن و مردم لاغر را کمتر افتد و کودکان را اندر
مثانه بیشتر افتد و بزرگان را اندر کرده افتد و مردم فربه را بیشتر
اندر کرده افتد و لاغر را اندر مثانه از بهر آنکه رگها و منفذهای
ایشان گشاده تر باشد ماده غلیظ بیشتر بمثانه فرود آید و منفذ
سیدکان تنگتر افتد نبادر و سبب تولد سنگ در جمله رطوبتها
لزج است که از طعامهای غلیظ تولد کند علامتها هر گاه که بول غلیظ
رقیق و صافی شود و بول سیاه که بی درد و بیماری آید نشان تولد سنگ
خاصه اندر عمر پیری و کوانی و درد اندر کرده و بیغوله ران و بن
قضیب و خلیدن نشان سنگ و ریگ باشد اندر کرده و بعجز بول و اندر
مثانه خداوند سنگ و ریگ مثانه پیوسته دست بقضیب خویش
می برد و ریگ کرده زرد بود یا سرخ و ریگ مثانه خاکستر گون بود
یا سفید و هر گاه که درد اندر کرده و بیغوله ران بود پس پاک شود
علامت آن بود که سنگ بمثانه فرود آمده است و درد نکند مگر آن
وقت که در دهان مثانه افتد و بول را باز دارد از بهر آنکه جای او
فراخ بود علاج نخست اسباب تولد آن باز باید داشت و ماده
پاک کردن پس علاج کردن و تحقیقترین علاج بود ماده را مستاصل
کند و از راه کرده و مثانه باز گرداند و گاه گاه اندر طعام آب سرد
خوردن و گاه گاه ناشتا خوردن و بر پستی کنار در خفتن عادت

کرده را

از مخزن الادویه خلاصه
استاد و سر حیوان
از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقه پس واجب است که گرفته شوند
والاعضا که در زمان بهار یا ابتدای صیف
و پیش از روبلاغری و نیز و ضعف و نقصان
اوردن و مقارن ذبح و ذکوه انها
و از انجمله خون بزجوان فربه بی عیب
و نقصان چهار ساله است که بسبب
تاثیر آن در علاج سنگ کرده
و مثانه موسوم بید الله گشته و آن
چنان است که اول فصل تابستان
در هنگام رنگ آوردن انگور است
از اوداج او نمایند و خون اول
و آخر او را بگذارند که برود و خون
وسط او را در دیگ یا ظرف سفالی پاکی
بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد
پس زنجیره کرده قرص ها کرده
بر پاس پاک سوخته نمایند
و پارچه نازکی بر او بگذارند
از گرد و غبار بر او پوشیده شود و در
اخر بخشک نمایند و بعد از آن
یک مثقال آن را با آب کرفس
یا با شراب و امثال آن بنوشند

کرده را معتدل گرداند و ریگ و سنگ تولد نکند و گاه گاه معتدل
خورد و طبع نرم داشتن ماده بطریق روده باز گرداند صفت داروی
که سوء المزاج گرم را سود دارد مغز خیار و خیار بادرنگ و خربزه و مغز
تخم کدو از هر یکی یکجزو و تخم بادیان نیم جزو شیر یتی سه درم با سکنجبین
سرد کرده و اگر نیم جزو گوهر آبگینه سوخته و سوده با آن داروها
بیامیزند روا باشد و طبع را با قرص بنفشه و خیار شنبر و ترنجبین و آب
بادیان نرم کنند و اندر آب زن می نشانند و خسک و بابونه و اکلیل
الملک و کرنب و شبت و برگ خطمی و پرسیاوشان و کرفس و مرزنگوش
اندرین آب می پزند و چون از آب زن بیرون می آید تخمها با نیم مثقال
حجر الیهود بدهند برگ خبازی دستی سرخ و با انگبین و روغن گل بیا
میزند و مقدار بیابد دهند سنگ را بگدازد و بیرون آرد و اگر
مزاج سخت گرم نباشد تخم خربزه و زیره و نانخواه و سعد و تخم کرفس
و تخم ترب و بادام تلخ بکوبند متساوی و یک مثقال الباطنیج پرسیاوشان
بدهند صفت داروی که سنگ را بریزاند خاکستر پوست خایه
مرغ که بچه از وی برآید حجر الیهود متساوی شربتی یک ملعقه با آب
خنک یا با شراب کهن داروی دیگر حب البلسان و حب لبان و حب القلب
و سنگ اسفنج سوده مثلا بود و آب ترب هر بامداد یک وقیه بخورند
همه سنگها بریزاند و پاک کند و روغن عقرب مالیدن و کژدم سوخته
هر بامداد دهد و شرط با حقنه قوی دادن مثانه را پاک کند و روغن

و معجون عقرب بالبلسان و کژدم سوخته سخت نافع است و اندر طبیخ کرفس
و بکوفته تخم خربزه کوفته با شکر خوردن آزموده مثانه را پاک کند نافع
بود فصل اندر آماس قضیب و خایه سبب آماس گرم اندر قضیب
و خایه ماده خونی است و صفراوی با حرکت شهوت مباشرت باشد و یا
رفتن آن کار بسببی از اسباب و بازماندن منی اندر اوعیه علامتهای خونی
و صفراوی معلوم است و علامت بازماندن اندر اوعیه نارفتن آن کار باشد
علاج اما اگر بسبب حرکت منی باشد و نارفتن آن کار در زود آن
کار ببایید راند و اگر سبب ماده خونی و صفراوی بود نخست رگ صافن
زنند یا بر ساق حجامت کنند یا بر روی ران و قی کردن ماده آماس را
از آن جانب باز گرداند و طبع نرم داشتن تا تشنها ماده را بجانب معده
باز آرد و باقی علاج بضماد و طلا باید کرد اول رادع و آخر محلل و اندر میانه
مرکب از هر دو و طلی رادع عصاره کشنیز و آرد جو و آرد باقلی و اندکی
زعفران بروغن گل بسرشند و برنهند و اولیتر آن باشد که خرقه
بعصاره کشنیز و عنب الثعلب و عصاره نی تر و عصاره کدو تر کنند
و بر او سنند طلی محلل بکوبند آرد باقلی و خطمی سپید و بابونه و لعاب تخم
کتان بسرشند و برنهند و آرد جو با ماء العسل سرشته و برگ کرنب
پخته با آرد جو و زرده خایه مرغ و روغن گل نافع بود و با خوس بیرون دانه
بیرون کرده و زوفه کرمانی کوفته با ماء العسل بخش کرده برنهند
و اگر صلب گردد مقل و اشق و پیه بط و پیه گوساله با ماء العسل حل

کنند

کنند و طلی کنند و اگر آماس سرد باشد نخست اکلیل الملک و زرده خایه
مرغ و آرد گندم با سپیده بخش کنند و آرد باقلی اندر شراب کهن یا اندر
ماء العسل عصیده کنند و آرد حلبه و آرد باقلی از هر یک ده درم زیره
آرد نخود کشنیز خشک از هر یکی سه درم مقل بخور دیم با ماء العسل عصیده
کنند و برنهند آماس صلب را نرم کنند فصل اندر بزرگ شدن
خایه بر طریق آماس علاج این علت علاج آماسی است که از تبان نورسیده
که اندر آب کشنیز تر اندر هاون سرین بسایند چند آنکه ضمیمه حرب شود
طلا باید کرد و سنگ آسیا و سنگ فسان بهم سودن با آب کشنیز تر
یا با گلاب سود دارد و یکی بید طبیخ بزر البنج و طین قیمولیا و اسفیداج اندرها
سرب بسایند و طلی کنند نافع بود فصل اندر خایه که بر نهاد
باید سبب این سوء المزاج سرد باشد و علاج آن گرمابه و آب زن و روغنهای
گرم مالیدن و ضماد گرم و در آب گرم نشستن سود دارد فصل اندر
ریشها قضیب و خایه از بهر آنکه عضوی است هاتی و از هوا پوشیده باشد
و پیشتر وقتها گرم باشد و از عرق تر میشود بدین سبب زود عفونت
پذیرد و باشد که چنان شود که قضیب و خایه بیاید برید تا و جه بعضی
دیگر نرسد و باشد نیز که پوست خایه در او فتد و خایه برهنه بماند
و آن پوست را خوصی رویید و خایه را بپوشد هم چنانکه پوست و آن
عضو سخت تر از پوست باشد علاج اما ریش خایه هیچ به از
صبر نیست و مرداسنگ و توتیا و مغسول بشراب سخت نیک داروی توتیا

صبر غرنوت سادج کلنا را اقاقیا کنند بوست درخت بلوط سوخته شب یمانی زاج سوخته مازو و انفاع انار درشت از هر یکی یکجزو زنکار دو جزو ونیم موم سازند بروغن گل صفت داروی دیگر که ریش خوره وبواسیر را سود دارد مس سوخته کندر شب یمانی از هر یکی چهار درم پوستها باریک کرا زد سیاه انار باشد زاج وبلوط ترکی فلفل دار از هر یکی هشت درم همه را بکوبند وبشراب مثلث برشتند واقراص کنند بوقت حاجت بسایند وطلا کنند فصل اندر خارش قضیب وخایه سبب آن ماده تیز باشد که انجا فرود آید والحبه خارش بر اسنده باشد علاج نخست استفراغ کنند بفصد باسلیق واسهال وحجامت برهنه وبر ریش دارو لیس طلا کنند بدین صفت اقاقیا ماميثا از هر یکی نیم درم نوشادر دانک صبر دانک زعفران نیم دانگ سنگ جنبه همه داروها کوفته وبخته با روغن زنبق طلا کنند ودو توجه بر روی ران افکنند فصل اندر فتق وقیله این علتها است معروف که در حوالی ناف افتد بر تریا فرود آن تر اینها ری فتق مراق البطن خوانند وباشد که اندر سعوله ناف افتد وانرا فتق الاربیه خوانند واگر این فتق الاربیه بزرگ افتد وروده وامعا بکیسه خایه فرود آید انرا قیله الامعا گویند وگاه باشد که سبب قیله الامعا رطوبتی باشد که منفذ بکشاید وتعلیل نشود ولیکن اندر کیسه خایه کشاده آشفته شود وبانکه قوی فراخ تر شود وروده بدان منفذ فرود آید وقیله سه نوع است یکی انکه روده فرود آید دوم انکه باد فرود آید

انرا قیله الریح گویند سیم انکه آب فرود آید وانرا قیله الما خوانند وفتق الاربیه وفتق مراق البطن نشان را سببا را فتد علاماتها اما فتق مراق البطن چون بنشیند باز جنبید بجای باز شود خاصه که طعام گوارده باشد وفتق الاربیه همچنین وقیله الامعا آنست که هر گاه که طعام بادناک خورند تر فراموش نیاید افتد واگر باده دوند ماتوقی کنند روده بجا بیطه خایه فرود آید وهر گاه که دست بنهند بجای باز شود وقیله الماسنگی باشد وپوست خایه روشن وچون بجنبانند واز آب بد هد علاج هر گاه که قیله الامعا دنخواه بجای باز شود در آبزن نشانند وروغن بابونه وروغن شبت بمالند وشبت پخته بر آنجا نهند نیم گرم وآنها بهم بخشانند تا بجای باز شود وبر فاده ببندند تا فرو نیاید واز طعامهای بادناک وانجامعت وانپیاده رفتن وقی کردن پرهیز کنند وگوارش زیره ومعجون حب الغاد بکار دارند وداروهای قابض بر وی نهند چون اقاقیا وصبر وانار پوست وماذو وسبز وسماق وبرگ مورد وشب یمانی وگلنار وریش کفشکران وسریشم ماهی وکوز سرو وبرگ سرو وچیزهای قابض باد شکن با آن بیامیزند چون انجل ونانخواه وچیزهای نرم قوت دهند نیز بیامیزند چون مقل وزفت وراتینج وعلک البطم وصمغ عربی واما آنچه گوید کان بگیرند معصفر وزعفران از هر یکی یکجزو نعل موزه کهن سوخته دو جزو بر زده خایه موم بسرشتند وبر آنجا نهند وخاوند قیله را هیچ داسح بیا دهند غذا لبیه

بروغن یاد کرده اند چنانکه علاج استسقا هیچ گویند وخدا وند قیله الما را از آب خوردن بسیار باز دارند ومعجون کندر دهند وضمادها استسقا زقی برهند نافع بود فصل اندر ضعیفی قوت مجامعت بباید دانست که مجامعت کاری طبیعی است همه انواع جانوران را از جهت بقاء نوع بدین سبب قضیب واوعیه منی را از اعضاء رئیسه شمارند پس اعضاء رئیسه چهار است دماغ ودل وجگر وقضیب واوعیه منی وچنانکه بقای نوع بقوت قضیب واوعیه منی است بقای شخص بقوت این سه عضو دیگر است هر گاه که از این سه عضو یکی ضعیف شود ٣ اندر قوت مجامعت ضعیفی پدید آید علاماتها خلل و ضعف دماغ را سوء المزاج سرد باشد قوت او اندر زمستان ضعیف تر باشد واندر زمستان چیزهای سرد زیان دارد واگر سبب تری بود اندر گرمابه وسو ضعیف تر باشد واگر سبب گرمی بود اندر زمستان قوی تر وقادر تر بود واگر سبب ضعف وخشکی بود جماع زیان دارد واثر ضعف که از آن کاهد کند قوی باشد وچیزی تری قراری سود دارد واگر سبب ضعیفی دل بود شرم وترس غالب بود وشهوت نیز تمام نبود وبر میانه کار فرو ماند واگر سبب ضعیفی جگر بود منی اندک بود واز روی ضعیف وعلاماتها وضعف جگر بران گواهی دهد اگر با ضعف جگر معده وگرده ضعیف باشد ضعف وقوت آن کار بغایت بود واگر سبب ضعف ضعیفی

الث باشد وضعفا وعیه منی آن کار با خلل باشد اما اگر سردی غالب باشد قضیب وخایه کوچک شود ودر کار ضعیف باشد واگر تری غالب بود منی بسیار دود باشد وبقوام معتدل وبرنگ سپید واز روی جماع معتدل باشد وبسیار تواند ومضرت ان کمتر پدید آید واگر سردی وتری غالب بود منی تنگ باشد وکبود وآرزوی جماع کمتر وقضیب سست باشد وبر نهاد قوی کمتر بود وباشد که سردی وتری غالب شود قضیب لاغر شود ونیز نعوظ منی بدرست آید فالج آن عضو باشد وعلاج دشوار پذیرد واگر گرمی وتری باعتدال بود خایها بزرگ بود وبر قضیب رگها بزرگ پدید شود وبر جماع حریص وقوی بود ودر زود بالغ شود وبباید دانست که نعوظ دو گونه است یکی از بخاری بود که باز گردد وعصبها ورگها وقضیب از آن پر گردد وقضیب سخت شود وتا از جماع خالی نشود ودیگر بادیست که از هضم غذا در خواب پدید آید از بهر آنکه غذا در خواب میگوارد واز نعم بخاری میخیزد وباد همی گردد واز آن باد بصحبت کیلوس از جگر آید واز جگر بگرده واوعیه منی آید ورگها وعصبها قضیب فرود اید وقضیب بر انگیزاند چنانکه کودکان خرد را در خواب قضیب بر شود خاصه در آخر شب بر بن باد اعتماد نباشد از بهر آنکه باد بحرکت سیلان تحلیل پذیرد وقضیب مدد میانه کار دست شود علاج انجا که سبب ضعف دماغ باشد نخست دماغ را از فضول پاک باید کرد بصبر وتخم حنظل واسطوخودوس وما ننده پس چیزهای موافق مزاج باشد غرغره نمودن وعطسه آوردن

۱۵۲

و دماغ را نیرو دادن قوت دادن و آنجا که سبب ضعیفی دل باشد یا ضعیفی جگر کرده و معده مختص بعلاج آن مشغول باید شد چنانک اندر جایگاه یاد کرده آمده است پس بعلاج قضیب و ملاها و معجونها و غذاها که هر شخصی را سود با نکسش و اندرین باب اعتماد بر غذا باید کرد نه بر باد و آنجا آنکه قوت جماع اندر زیادتی باد و آب بود و غذاها است که هم مادهٔ آبست و هم فاعل باد و دارو ها اگرچه بعضی آب زیادت کنند آب از غذا بیشتر آید که دارو بی غذا که هم مادهٔ آب باشد و هم فاعل باد اعتماد بر آن بیشتر باشد که بر دارو و دیگر آنکه مقدار دارو کمتر باشد و قوت او و قوتش از قوت طبیعت و طبیعت از چیزی که مقدار او اندک بود و بقوت قوی تر از وی بود بهرهٔ آن تمام نتوان یافت و در آن تصرفی سودمند نتواند کرد و باشد که مرد یکی و بال کرد دلی اگر مزاج سرد باشد و منی فسرده ممکن است که دارو های گرم بکار دارند و مزاج بجای خود باز آید و چنین مزاج بر دارو اعتماد کردن خطا باشد و غذاها که اندر چنین کار بکار آید گزیده اند غذاها که در وی سه معنی را جمع باشد یکی آنکه غذا بسیار دهد دیگر آنکه باد انگیزد سوم آنکه میل بگرمی دارد اگر این سه معنی در یک چیز باشد بر آن ترتیب بنا باشد و اگر نباشد دو یا سه چیز ترکیب کنند تا هر سه معنی حاصل آید نخود و لوبیا و گزر و شلغم است و لیکن بدین مانند و لیکن در وی یک معنی باد و حاصل آید چون باقلی است و پیاز اما باقلی غذا بسیار دهد و در وی رطوبتی

۱۵۳

فضولی است که باد و آبها در تولد کنند لکن در وی حرارتی نیست که از آن رطوبت باد ها بر انگیزد پس اگر چیزی گرم چون زنجبیل و دار فلفل و شقاقل با وی ترکیب کنند هر سه معنی حاصل آید و پیاز گرم و تر است و باد انگیز است و لیکن غذا اندک دهد اگر او را با گوشت پخته بکسانه ترکیب کنند هر سه معنی حاصل آید و زردهٔ خایهٔ مرغ و مغز سر بره و مغز سر مرغ و مغز استخوانها و مغز گنجشک غذا دهنده و تری فزاینده است و اگرچه مغزها سرد است مغز استخوانها و مغز گنجشک میل بگرمی دارد و اگر با نعنع و با اندکی زنجبیل و نمک بکار دارند هر سه معنی حاصل آید خاصه نعنع که در وی قوتی است و الفهاء [illegible] بر فعل خویش یاری دهد و گزر و شلغم و جرجیر هر سه میل بگرمی دارند و ترکیبات و در هر سه حرارت معتدل و غذا دادن در رطوبت فزونی است لکن جرجیر کم غذا تر است و حرارت او از حرارت گزر و شلغم بیشتر است و کندنا گرم و تر است و غذا دهنده و اگر با زردهٔ خایه مرغ مرکب شود غذا شایسته شود و انگور غذا و تری دهنده و باد انگیز است و قوت او از قوت گزر و شلغم و لخته یاد کرده آمده است بیشتر است و هلیون و حو ثمت و گوز و بادام شیرین و پسته و فندق و گوز هندی و حب الصنوبر و شیر تازه و طیهوج و کبوتر بچه و بط و خایه خروس و سوق جگر مرغ و انگبین با روغن و کباب و کوپخ شیرین و انجیر و مویز همه اندرین باب نافع است و چیزهای گرم و لطیف کننده چون سعتر و نیان

۱۵۴

کار است و انگور اگرچه گرم است با اینکه نیست بدین سبب سودمند نخود اندرین باب نافع تر و قوی تر از همه غذاها است از بهر آنکه معتدل است و غذا دهنده و در وی رطوبت فزونی است که مادهٔ باد بود اگر هر بامداد یک مشت نخود در آب خیسته بخورند قوتی تمام کند و اگر مردم سرد مزاج با اندکی زنجبیل خورد صواب باشد و قلیه ترکیب کنند از گزر و کندنا و باقلی و نخود و نمک و زنجبیل آمیخته باشد و زردهٔ خایه بر افکنند بهترین غذا است و ماهی تازه بریان کرده با پیاز خام سود دارد و هلیون پخته پس بروغن گاو بریان کرده و زردهٔ خایهٔ مرغ بر افکنند و اندکی دارچینی غذا نیکست و مغز بادام و فندق و پسته و گوز هندی و تخم خشخاش سپید و شقاقل و گوز مغز و انجیر خشک سپید استارا است بکوبند و کعک خشک کرده و سوده سه وزن همه هر بامداد سه وقیه اندر شراب تازه بجوشانند تا نیک کند و قوت جماع زیادت کند و کبوتر بچه و جوزه مرغ خانگی که علف ایشان نخود و مغز پنبه دانه و لوبیا و باقلی و تخم معصفر باشد سود دارد و گفته اند اگر کسی سوسته گوشت گنجشک خورد و بجای آب شیر خورد سستی قضیب و سختی با شد و بکنند نخود سیاه و در آب جوش ترکنند و در سایه خشک کنند سه بار پس بکوبند با هم چند وزن آن بایه بادوغن حبة الخضرا سرشتند و بامداد چند درم کوزی بخورند و انگبین آب سه وقیه بنهند و خشک خشک در آب خشک شو

۱۵۵

ترغاد کنند پس خشک کنند سه باز پنج بار هر بامداد نیم وقیه از این خشک باد و وقیه با نبید و با شیر تازه بجوشاند و اندکی زنجبیل بر افکنند و بخورند و شراب گوز و شراب انجیر و شراب جرجیر و معجون سقنقور و زعوری سود دارد و نافع باشد **صفت** معجونی که ابو علی سینا فرموده است مغز گنجشک مغز کبوتر بچه عدد زردهٔ خایهٔ مرغ خانگی ده عدد خایهٔ گنجشک بیست عدد ماء اللحم که از گوشت میش جوان کرده باشند عصاره آب پیاز کوفته و فشارده سه وقیه آب جرجیر پنج وقیه روغن گاو پنجاه درم توابل و نمک چندانکه رسم بود معجونی سازند و بخورند و از پس آن هضم اندکی شراب ریحانی خورند و شیر تازه و آب پیاز را ستار است بزنند تا بقوام آید هر بامداد یکوقیه بخورند **صفت** شرابی انگور نیک بگیرند و برهر ده منی عصیر یاد و کوفته ده شبی نرگوی سبه در افکنند و بگذارند تا شراب شود دارو این است تخم شلغم تخم جرجیر تخم جوز بوزیدان بهمن سرخ و سپید تخم بلبوس لسان العصافیر حب الفلفل تخم جرجیر مشا همه بکوبند و در خرقه بندند و در عصیر افکنند و هر چند روز یکی صره دارو بیرون کنند و روغن زیتون ماليدن نیکست **فصل** اندر سرعت انزال سبب سرعت انزال اندر بیشتر وقتها گرمی و تیزی منی بود و ضعیفی بود و هنگام بیرون آمدن نجوی لبوزد و تحت دود بیرون جهد و اگر سبب خامی و رقیقی و سستی آلتها بود و قوام آب رقیق بود دلون او سعید و هنگام بیرون آمدن حرارت او ظاهر نگردد و جهنده نباشد و دو نجا ذین بول بسیار

آید علاج انجه از کرمی وتیزی بود شربتها وضمادها وغذاها
خنک بکار باید داشت چون آب تخم خرفه وسکنجبین وانچه بدین
ماند واندر آب سرد نشستن واندر طبیخ عوسج وعورد وگلنار وسماق وثمرة
الطرفا وانچه از خاصیت منع بود داروها ومعجونها وکرم وطعامها خنک
بکار دارند چون قلیه خشک ومطجنه با ابزارها وکوشت بریان کرده
با انکبین یا با سکنجبین سود دارد ومیوه وزبی بازدارد واندر
طعام تعنع وسعفرو زیره بکار دارند فصل اندر بیماریها مخصوص
بزنان ومدت حیض وهنگام بیرون آمدن بباید دانست سبب تندرستی
وسبب بارسائی زنان حیض باعتدالست وحیض معتدل هرگاه یکماه بود وآنچه
از ماده دور تواند طبیعی باشد واول وقت پدید آمدن حیض از نه
سالکی بود وآخر از پس چهارده سالکی واول بازایستادن حیض از پس پنجاه
سالکی بود وآخر از پس شصت سالکی واکثر حیض ده روزست وبیشترین
هفت روز واین قول طبیبان است واولیتر آنست که بقول علماء شرع
کنند ونزدیک اصحاب بوحنیفه کمترین سه روزست وبیشترین ده
روز وروزکار پاکی کمترین پانزده روز ونزدیک شافعی روزکار
حیض کمترین یک روزست وبیشترین پانزده روز وابن ابی عمران
از یحیی بن اکثم روایت کنند که وی کفت که روزکار پاکی نوزده روز
از بهر آنکه خدای تعالی در قرآن مجید مدت حیض وپاکی را اکر حیض نباشد
یکماه نهاده است بعادت چنانکه وضع است که روزکار حیض کم از روزکار

پاکی بود

پاکی بود پس اولیتر آنست که مدت حیض ده روز کمترین ومدت پاکی
نوزده روز از بهر آنکه تمامی بیست ونه روز بود فصل اندر افراط
حیض وباز کرفتن آن بباید دانست که از افراط حیض بسیار بیماریها
تولد کند چون ناکواریدن غذا وتغیر چهره ورنگ روی وتهبج وباشد که
به استسقا ادا کند وباشد که صفرا غالب شود از بهر آنکه نوعی خون
دوست صفرا باعتدال می آرد پس بسبب سیلان خون وغلبه صفرا تب
صفراوی تولد کند وشهوت غذا باطل شود وبسبب خشکی وکسستکی
درد پشت پدید آید واسباب افراط خون حیض نزدیکست باسباب خون
بواسیر وعلامات وعلاج اکر سبب کرمی خون بود استفراغ باید کرد پس
تسکین کردن وعصاره برک خرفه وبرک لسان الحمل دادن ماکول ومثل کلنار
با اقراص کهربا ومعجون نسبت واکر خون با خلط بلغمی آمیخته باشد بمطبوخ افتیمون
استفراغ کردن پس بتدبیر بازداشتن مشغول شدن واکر سبب قرحه
یا عفونت جوهر رحم باشد وقرحه ترشح وخون باشد الخبث ماء
العسل پاک باید کرد پس زرور وداروهای خشک کننده وریاننده
بکار داشتن چون صبر وکندر ودم الاخوین وکهربا ودرور زعفران
وشیاف ماميثا ومثانه وسپیده وارزیز وسنک وغیره ورت
تریا وانچه بدین ماند از این داروها انچه بدان حاجت آید بهم کنند وشیاف
سازند با سپیده خایه مرغ وبیاشند وبر رشند وبعضی رسانند واکر
سبب بواسیر باشد علاج آن کرده شد انجا که در قرحه رحم باشد اکر علاج قوی

کنند بکذارد واختلاط عقل ادا کند وباشد که آواز باطل شود پس علاج آن
برفق کنند ونخست فصد باسلیق وحجامت برقطن وحب مقل دادن وروغن
کنند ناردین روغن مقل طلا کردن صواب باشد واکر سبب شقاق باشد واز
بس زادن واز زبون وشبزی شدن افتد دراهیا وفا بعضی شراب قابض
نشاندن سود دارد واکر خرجه بدان نرکنند وبخور ساختن بازبی هنند
صواب باشد وانچه در علاج شقاق مقعد یاد کرده آمده است بکار دارند
واکر سبب جراحت بود رک الحل وصافن زنند وبکیرند زعفران وکافور
ازهر یکی دانکی ومامیثا سنک دو دانک حب الغار دنیم درم بسایند وبروغن
کل وسپیده خایه مرغ وقطره شراب سفید شیاف کنند واقاقیا وکل
وصندل وشیاف مامیثا وبوسید سنبله بارکه در روغن کل سرشته بر فم
رحم طلا کنند وبود تر وانار پوست وعدس مقشر اندر شراب قابض
بپزند وبدان شراب حقنه کنند وثفل آن مالکویند وضماد کنند یا شیاف
واما از اسباب باز کرفتن حیض سبب قوی ترسده است واسباب سده
یا فربهی یا افراط است یا لاغری یا افراط از بهر آنکه فربهی سبب بسته شدن
مسام ومنفذها ودهنها ورکها کردد ولاغری منفذها ورکها فراهم آرد
وباریک کرداند وخشک کند از بهر آنکه سبب نوع سوء المزاج باشد سرد
وساده بشمرند وسرد وخشک وکرم وخشک منفذها ورکها باریک کند
وکرم ساده خون رالسوزاند وتریها بتحلیل خرج کند وباقی غلیظ بماند
وسده بکند وبیشا باشد که لاغر نباشد لکن سردی غالب شود ماده را

زعفرانی

بفشرند علامتها فربهی ولاغری علامتها سوء المزاج همه معلوم است ظاهر
انجا که سبب فربهی با افراط وسردی مزاج بود نخست ماء الاصول باید داد
پس ماده غلیظ بقی دارو مسهل از تن پاک کرده پس آسایش دادن وانکه
طبیخ اشنان وطبیخ راسن وطبیخ اشنه غار وتخم زردک وتشکوش با عسل هم
کشامده است صفت داروی مرکب بکیرند لوبیا سرخ وحلبه از هر یکی
مشتی نیسون تخم سداب خشک سه درم فوه تخم درم بپزند وبپالایند
شربت پنجاه درم صفت داروی دیکر لوبیاء سرخ
کاشم از هر یکی ده درم تخم هزار اسفند تخم درم تخم کرفس کوهی
هفت درم بپزند وبپالایند وبکیرند بحر بنادر وحل کنند وبدهند
لوبیاء سرخ وکچید سیاه ونخود دوفوه وسلیخه وقرفه در آب بپزند وبپا
لایند وبدهند وانجا که سبب لاغری وخشکی بود اکر حرارتی بود
سکنجبین ساده وکشکاب دهند یا بروغن بادام وبتر طیب مشغول
شوند واکر مزاج سرد باشد علاج دفع بیران کنند واکر سبب کم طعامی
وکم خوردن بود شیربها بطعامهای موافق علاج کنند فصل اندر
کمی وبیشی شیر اکرچه منی وشیر وخون هر سه بصورت مخالف یکدیکرند
اسباب تولد هر سه یکسانست واسباب کمی وبیشی هر سه دونوعست
اما اسباب بسیاری شیر ومنی بسیاری خونست وشیر ومنی هکانغذای
معتدل خیزد واندر کسی که مزاج او معتدل باشد از بهر آنکه مزاج کرم وخشک
ماده را خشک کند ومزاج سرد تر ماده را از آن بیرون کند از روی شیرینک

تولد کند علامتها شیر سپید بود از خون صافی خیزد و شیر بد از خون
صفرایی خیزد یا از خون بلغمی یا از خون سودایی اما شیر صفرایی زرد و رقیق و گرم
باشد و بوی و طعم آن میل بتیزی دارد و شیر بلغمی سپید و آب ناک
باشد که میل بکبودی دارد و طعم آن شور باشد یا ترش و شیر سودایی
غلیظ بود و اندک و گاه باشد که همچون بسته بسته بیرون آید و شیر
نیک و قوام معتدل باشد و طعم و بوی آن خوش علاج اگر شیر کم
باشد از نوع سوء المزاج بدل باید کردن و تن از اخلاط پاک باید
کرد و خداوند مزاج گرم کشکاب و جلاب و تخم بادرنگ و تخم کدو شیرین
با جلاب دادن و مغز برنج و شیر برنج غاله و شیرکا و باشکو و ماهی تازه خوردن
و گوشت بزغاله و مرغ فربه و حسو که از کشکاب جو و شیر تازه و شوربا
گوشت تازه بره با اسفاناج و کشنیز چغندر و خداوند مزاج بلغمی و سوداوی را
اندر شوربا ها کلند و جرجیر و شبت و کرفس و بادیان تر بیفزایند و قلیه
نرگسی و اندر شراب انگوری بمالند و بپالایند و آن شراب بدهند و ثفل
آن بر پستانها ضماد کنند و نخود اندر شیر پز کنند هر شب و بامداد
آن شیر بدهند و آنرا که شیر بسیار باشد عدس و سرکه دهند
و کوک خوردن و ضماد کردن سود دارد و بسیار بود که از بسیاری شیر در پستانها
بدید آید خاصه اگر حیض باز گرفته شود و گاه باشد که بوقت بلوغ شیر
اندر پستان بدید آید و درد کند طعام کمتر باید کرد و رگ زدن و این
تدبیرها که یاد کرده آمد کردن و اگر شیر اندر پستان بسته شود اگر

نرم کی

مزاج گرم بود روغن بنفشه طلا باید کرد و موم و روغن اندر روغن بنفشه
و با کشنیز تر و ساق خرفه اندر هاون بمالند و ضماد کنند و آب نیم گرم بر
سینه و پستان میریزند و اگر مزاج سرد باشد موم و روغن از روغن قسط
سازند یا از روغن خیری و بابونه خشک با موم و روغن بمالند و ضماد
کنند و اگر آماس کند سرکه و آب نیم گرم کنند و خرقه بدان تر کنند و بر
پستان همی پوشند و بابونه با سرکه و شراب انگوری بپزند و طلا کنند
و اگر آخر بود بابونه و شبت و حلبه و تمام و فلیسوم و حب السمنه اندر شراب
بپزانند و بر وی چکانند و اگر اندر پستانها عفن شود آرد کرسنه و روغن گاو
و آرد باقلی و نان خشک کوفته با هم برشند و ضماد کنند فصل اندر
بیماریهای پستان کوفته شدن پستان را ماش و موی بکوبند و باب سرد
برشند و ضماد کنند آماس گرم را سرکه با آب گرم آمیخته اندر مثانه گوسفند
کرده بر آن موضع مینهند و اگر حلبه و خطمی با آن یار کنند و برزده
خایه برشند بهتر بود آماس سرد را کرفس بکوبند و بر مینهند و اگر حلبه
و خطمی با آن یار کنند و بابونه و بادیان صواب بود سخت شدن پستان
و عقده پدید آمدن روغن بنفشه و زرده خایه مرغ طلا کردن و مرهم
سرکه بر مینهند و برگ شفتالو و برگ سداب کوفته بر نهادن سود دارد
و سبیله اندر پستان تخم کتان و تخم سوسن میعه [illegible] سرگین بز سرگین
کبوتر نطرون راتینج با روغن بپزند و مغز [illegible] ضماد کنند نافع
بود ریشها بدید شراب نافع و سماق و گلنار با [illegible] یکی نیم من [illegible]

و سپس سلیخه از هر یکی دو ستیرا اندر شراب کنند بیست روز پس آنرا
نرم میزنند تا بقوام باز آید و بپالایند و طلی کنند بزرگ شدن پستان
اسفیداج و طین قیمولیا از هر یکی درم بطبخ تخم شک برشند و روغن
مصطکی با آن بیامیزند سه روز بدان طلی کنند و پیوسته خرقه
کتان بآب مازو تر کرده و سرد کرده بروی همی پوشند و کنند و دوغ
بارد جو و سرکه برشند و طلی کنند و شب یمانی سوده و روغن زیت
اندر هاون بهم بسایند و طلا کنند نافع بود فصل اندر
آبستنی و حالها که در وی پدید آید اسباب باز نا گرفتن آبستنی انواع سوء المزاج
باشد یا بادی غلیظ اندر رحم یا میل کردن رحم سوی یک جانب و منی بدان
سبب بجایگاه تولد فرزند نرسد و باز گردد یا فربهی یا فراط یا بیماری
رحم علامتها اما سوء المزاج اگر سرد بود خون حیض سرد بود و مرد
اندر حال مجامعت فم رحم را سرد یابد و اگر گرم بود خون حیض گرم بود
و لون آن سیاه بود یا زرد و اگر خشک بود خون حیض اندک بود و مرد
فم رحم را خشک یابد و اگر سرد و تر بود خون حیض سرد و بسیار و کم
رنگ بود و اگر سبب بادها غلیظ بود در وقت مجامعت اندر رحم
آوازی همی آید همچون آواز باد سوی پس و اگر رحم بجانبی میل کرده بود
هنگام مجامعت رحم درد کند و منی باز گردد و اگر بخور کنند و بوی
هیچ بیرون نشود بوی آن از دهان و بینی یافته شود معلوم گردد
که سبب تقصیر از زن نیست و اگر بکیل نه سیر پاک کرده شیاف کنند

و بر بینه

و بر بینه نگاه دارند بوی آن ببالا بر آید سبب آن از زن باشد علاج
بادها را الاصول است یا روغن سداب و [illegible] در باب مثانه یاد کرده
آمده است و اگر رحم بجانبی میل کرده بیند رگ صافن بزنند و بر
هر دو ساق حجامت کنند و از پس استفراغ خون حب سکبینج دهند
و ماء الاصول یاد و در رحم روغن سداب و دو دانک ایارج فیقرا مدت
هفته روز بانه در زبلیه بروغن ناب جرب کنند نیم گرم [illegible] بدارند
و اگر سبب انواع سوء المزاج باشد مزاج بدل کنند و زهره شیر یا زهره
کرگ یا زهره خرگوش یا زهره خرس و دانک یا روغن ناردین
بسایند و پس از پاکی بحمول بتن بردارند و پیوسته فرج را با آب
تخم حنظل و حب سید (?) همی شویند و طرسیسعا و پشم خرگوش کوفته
با موم برشند و از پس پاکی دود کنند و روغن بلسان یا روغن سوسن
یا نفط سیاه با پشم آمیخته کون سود دارد نشانها آبستنی هر گاه که جنین
تولد کند سپیدی چشم زرد شود یا کبود فام و کلف سیاه پدید آید
از بهر آنکه حیض باز ایستد و رگها و پستان کبود و سر پستان سیاه شود
و منش گشتن و آرزوها پدید آید و پس از چهار ماه زایل گردد و بود
ادرق باشد و آرزو برخی گراید و اگر شیشه بجنبانند تیره شود
و نشان نرینه و مادگی اگر جنین نر باشد رنگ روی مادر نیکوتر
باشد و نشان حمل نخست در پستان راست پدید آید و لون سر پستان
بسرخی گراید و بسیاهی [illegible] از پس چهار ماه هر گاه که جنین نر باشد

مادر اندر حرکتها نخستین پای راست پیش نهند و حرکت چشم راست و
سبکتر بود و زود ترکفتنا ندا گر مباشرت آن دو زن اتفاق افتد
که زن پاک شود فرزند نرینه آید و تا پنج روز هم چنین باشد و از
پس پنج روز تا هشت روز ماده ینه آید و از پس هشتم تا پانزدهم
نرینه آید و از پس آن خنثی آید مشی کشتن و اندر علی کل و مانند
آن آنرا منفش و کشتن خیرو طبخ سبت با انگبین با غلط بیاز محلل پاک
شود و ریاضت معتدل فرمایند و بیرنج پرورده و ابی پرورده دهند
وکوارش عود و کلنکر با مصطکی و عود پرشنه و اگر مزاج گرم بود شراب
لیمو و شراب انار و شراب حماض دهند بیرون آمدن حیض کسی را که در حمل
حیض عادت نباشد و حیض بیرون آید علاج کلنار و انار دوپوست و بلوط در آب
بپزند و ضماد کنند بر عانه و اقراص کهربا دهند حاجت نهند بقصد حاجت آید
یا مسهل پیش از چهار ماه و پس از هفت نشاید و اندر میانه اگر ضرورت بود جز
حب [illegible] و شراب [illegible] نشاید داد و فصد نیز با احتیاط باید کرد دشواری
زادن اندر طبیخ حلبه و کرنب و تخم کتان و شبت و ضادی نشانند تا ناف و از این
با روغن کنجد با روغن بابونه روغن شبت و زیت [illegible] ماه مالند
[illegible] باشند تا کار چند بود پس [illegible] بنشیند و نفس فرو میگیرند
و عطسه آورند [illegible] و کندس و [illegible] پس سوانیست
چهار مثقال [illegible] با جلاب یا شورباء مرغ فربه
بدهند زود فارغ شود طبخ حلبه و خرما و تخم کتان با روغن بادام بیاد دن

داد

بارد صفت معجونی معروف [illegible] انهر یکی مثقالی از
اهلیل زهر یکی نیم مثقال با انگبین بسرشند شربتی دو مثقال اندر ماء العسل
و طبیخ تخم حنظل یعصارهٔ سداب [illegible] سوده بیامیزند [illegible]
کافور بسرشند و برد کنند [illegible] شیرینها [illegible] ماد
هر یکی شیاف [illegible] کنند فارغ کنند تدبیر نفاس [illegible] مدت نفاس نرینه
سی روز بود تا سی روز و نفاس مادینه سی و پنج روز تا چهل روز
و اندر که نفاس بند شود علاج باز کردن حیض باید کرد چشم ماهی
شور و [illegible] دود کنند اندر [illegible] باب ناصح است و آنرا که نفاس با افراط
بود علاج آن و علاج افراط طمث یکی است تدبیر زنی که جنین از وی
نا پرورده جدا شود پیش از آنکه [illegible] استفراغها باید کرد حب [illegible] و حب
سکبینج و حب شیطرج و دواء الاسود دادن با روغن بادام تلخ دهند
و دوا و دواء المسک و مفرح [illegible] دادن و [illegible] پیش از
مجامعت [illegible] استقاط مقل [illegible] سعتر خردل
سعته [illegible] بیرون آوردن [illegible] سیاه و مویزج
[illegible] تخم حنظل و اشق و زهره
گاو حل کنند [illegible] و شیاف کنند و بکیرند تخم حنظل
در ناف [illegible] باز داشتن آبستنی
تدبیر آن باشد که در وقت انزال [illegible] وعطسه آرد
و اگر در وقت مجامعت [illegible] کند [illegible] و اگر بقطران آلوده

کنند با روغن بلسان یا با سفیداج اسبیذ باز دارد تدبیر فرزند
نرینه آید قول با طالیس از بهر آنکه اگر آب زن قوی نباشد تدبیر [illegible] صورت
نتوانند [illegible] لکن هر دو آب قوی باید از بهر آنکه بنیاد اندامها فرزند از آب
مادر است و قوت مصوره در بیشتر در آب پدر هم چنین [illegible]
گویند هر گاه که اندک [illegible] در شیر افکنند شیر بسته شود هم چنین [illegible]
اب پدر و مادر آمیخته گردد اندامها فرزند و صورت آن پدید آید
بفرمان خدای تعالی و از بهر آنکه بنیاد اندامها فرزند بیشتر از آب مادر است
فرزندان بیشتر [illegible] مادر ماند و از بهر آنکه آلت قوت و شوق
اندامها از آب [illegible] باید باشد بمیراث بفرزندان
برسد و تدبیر قوت دادن آب مرد و آب زن آن است که بوستانهای
عطرهای موافق [illegible] چون مشک و کافور [illegible]
کوفته و قلیه نرگس و زرده خایه مرغ نیم برشته و بره و [illegible]
و حلواها [illegible] مانند آن سازند و طعامها [illegible] که اندر باب
قوت مجامعت یاد کرده آمده است بکار دارند و در فصل زمستان [illegible]
دواء المسک و مانند آن دو سه شربت بخورند و از [illegible] و ترشیها
و [illegible] بپرهیز کنند و [illegible] دارد
چندانکه شهوت صادق شود پیش از آنکه آب [illegible] کرده
مجامعت کند و مرد و زن [illegible] مجامعت و پس از آن [illegible]
خاصه هنگام مجامعت و در وقت انزال [illegible]

خصال

خصال و خوب [illegible] حرکت
[illegible] ساکن شود و پس از آن اندکی [illegible] پس جدا شود
و هر گاه که این شرطها بجای آید امید باشد که فرزند نرینه آید
فصل اندر بیماریها رحم و آفتهای آن آماس گرم اندر رحم اسباب
آن یا زخمی یا سقطی بود یا امتلاء [illegible] سبب احتباس طمث و سبب [illegible]
جماع علامتها درد معده و [illegible] پدید آید بسبب
مشارکت و [illegible] چشم [illegible] و باشد که درد با اطراف فرود آید
و عسر البول پدید آید و [illegible] تب [illegible] درد [illegible]
جانب باشد [illegible] جانب رحم باشد اگر [illegible] رحم باشد
[illegible] و اگر [illegible] رحم بود [illegible] بسوی پشت باز دارد
و برخاستن و نشستن دشوار بود علاج [illegible] کردن رگ باسلیق
و صافن زدن و [illegible] با اندکی [illegible] آوردن [illegible] علاج [illegible]
فرمایند پس با [illegible] تا ماده را باز کردانند پس [illegible]
کشایند تا [illegible] شود و تدبیر لطیف فرمایند و از آب
خوردن باز دارند تا [illegible] جانب میل نکند و باقی علاج
هم چون علاج کرده [illegible] باشد و علاج آماس بلغمی و آماس صلب
و علاج دمیله همه هم چنانکه یاد کرده آمده است اختناق رحم علتی است
[illegible] علت [illegible] حیض باشد
و [illegible] خاصه زنان که با شوهر [illegible] باشد [illegible]

در شیرو را حیض تمام بود این علت بسیار افتد از جهت آنکه رگهاء رحم
ممتلی گردد و بعضی باز گردد و از هر جهتی پراکنده شود و بخارات از
رگهاء رحم بماند بجانب آن بجانب دماغ و دل برآید انواع صرع و غشی
و تنگ دلی تولد کند و از بهر آنکه رباطهاء رحم بحجاب پیوسته است
ضیق النفس پدید آید و باشد که نفس منقطع گردد و ناگاه بکشد و اگر
اسباب دیگر نیز جمع باشد سلیم بود و آسان تر آن باشد که از ترک
جماع و احتباس منی باشد علامتها که بوقت این علت تولد آید اندیشهای
بد و ندیمهاء ناصواب در خاطر آید و درد سر و خفقان و تیرگی چشم
و دوار و طنین و تنگی نفس پدید آید و اگر ماده غلیظ باشد علامتهاء
آن چون کسلانی و خواب بافراط ظاهر بود و اگر ماده سوخته باشد
تشنگی غالب بود و از نوبت علت چشم سرخ بود و اگر سبب
ترک جماع بود از محال الحرکت رطوبتی از رحم فرود آید و از آن راحت
یابد و اگر قابله دست بآن برد و دغدغه کند رطوبتی از رحم جدا
شود و از آن خلاص یابد و فرق میان علت و صرع آنست که خداوند
صرع زبان خاید و کفک آرد و آواز دهد از وی بر آید و این علت
بعد اختناق جز تنگی و تغیر رنگ روی و تغیر نفس نباشد علاج
اگر با احتباس حیض باشد علاج آن یاد کرده آمده است و اگر سبب
ترک جماع بود و احتباس منی باشد تدبیر لطیف باید فرمود
و استفراغ بایارج فیقرا و شحم حنظل و ایارج لوغادیا و حب منتن و سکبینج

معجون نجاح بکار داشتن و اندر حقنها روغن سوسن و ماء البزر و اطراف شبت
و اندر طبیخ بابونه و اکلیل الملک و غیر آن نشستن و از هنگام حرکت
علت تنبیه زن تا بقدم نشستن و قدمها در آب گرم نهادن و تنگ بر بستن
و مالیدن و مجمه بر روی آن و ساقها نهادن و بوی ناخوش به بینی او
داشتن چون جند بیدستر و سداب و شبیه بر زند و جراحت کشته ولد
طبیخ بابونه و انگران و کرنب نبطیه و هرزا سعتر و شبت و اکلیل
الملک نشاندن و بدان تکمید کردن و زن قابله را فرمودن تا انگشت
سازد از کرم دانه و بلبل و غیر آن با روغن حب الغار چرب کنند
و بفم رحم رساند و دغدغه کنند تا رطوبتی سرد فرود آید
و خلاص یابد مجربا مقدار یک نیم سبوق و روغن حب الغار در بفم رحم
سود دارد گرد آمدن آب در رحم علامت این علت آنست که حیض باز
ایستد و هنگام حرکتها قراقر در شکم پدید آید و اندرون سوی
ناف اماس استسقاء زقی تولد کند و باشد که رطوبتی آید علاج
این علت بادردها ادرار کننده حیض کنا بیند و ضمادها که اندر
علاج زقی یاد کرده آمده است بکار دارند و حقنه سعنیه حمول کنند
سود دارد و بادها غلیظ اندر رحم حالی هم چون حال خداوند استسقاء
طبلی پدید آید علاج بایارج فیقرا و لوغادیا استفراغ کنند
و مجربا اندر ماء الاصول سیف هندی و روغن سداب و روغن شبت
گرم کردن و مالیدن و اندر طبیخ فطرسیون و انیسون و دو رنگ نشستن

و ناخواه دیزی و سلیخه نشاندن و از ثفل آن ضماد کردن سود
دارد انقلاب الرحم سبب این علت فوتی عظیم باشد که بدو رسد
یا تری عظیم یا رطوبتی لزج و باشد که رحم بجملگی باز گردد و بیرون
افتد این را عفل خوانند و عذار و تک این علت را عفلا خوانند
و بسیار باشد که رحم بزرگ شود و بنا بغلی این را نیز عفل
خوانند علامتها اندر نهاد و معده و پشت خداوند این علت
دردی عظیم پدید آید و باشد که تب آید و باشد که رعشه و کزاز
تولد کند و حیران همی باید که حیض کرده شده اندر اندرونها
او رست و با انگشت میان بافت و هرگاه که تمام برگردد و باطن ظاهر
گردد و منفذ نا پیدا شود و اگر مسترخی شود و فرو لغزد و هنوز
در شکم خوش باشد منفذ او پیدا باشد علاج نخست رودها را
بحقنها از ثفل پاک باید کرد تا زحمت روده دور شود و بول باسانی
بیرون آید پس خداوند علت را ستلقی بخوابانند و رانها از هم
باز گیرد و پشم مرغوزی پاکیزه و نرم بجیده بر سان پلیته هوا داد
ان زاتوکیسش بردارد و رحم بدان بجای باز برد و بعد از این پشم پاره دیگر
بر که ترکرده بفرج در نها نهند و بر پهلو خسپید و رانها بهم
با نهند و آن پشم پارها دارد و مجمه خواناف که برمیکنند
و عطر خوشبوی بویا نند تا رحم ببالا میل کند و از بوی ناخوش نگاه
دارند و دو و دو زهم بدین شکل باید دو سیوم آن پشم را بیرون کنند

و آن بود و انزالی که در میان قاقیا و برگ مورد و انار و پوست و غیر آن
مجتمع باشند ترکنند و از آن پشم گرم بخو بیشتر بردارد و هم بر آن سان و هم
حبان مجمه بنهند و هم بر آن شکل باشد چندانکه ممکن بود و نطولها
و ضمادها قابض بکار دارند و زنان را از طرف فرج فرو فتاده ست نیز
که تطهیر کنند آن فرو فتی را ببرند آن فروفتی را تا زی نظر گوینده
تطهیر ناکرده را نظر گوینده و باشد که نظر سخت گردد و هم چون
قضیبی پدید آید که از محبت باز دارد و بخراسان اینرگ را که بدین
صفت باشد گوید نذا مهران دارد و آن نظر در زمستان کوتاه گردد
و باشد که نا پیدا شود و اندر تابستان پدید آید و بعضی زنان باشد
که بدین نظرها دیگران مجامعت کنند **فصل** اندر درد پشت و تهی
گاه و ریاح الافرسه و درد بندگاه و عرق النساء و دوالی و داء الفیل
و غیر آن اسباب درد پشت سوء المزاج سرد باشد ساده و یا ماده بلغم
و ما ینتهی و بسیار جماع یا امتلاء رگ بزرگ که در پشت است یا ضعیف
و لاغری گرده یا مشارکت رحم و اسباب درد تهی گاه اندر پشت چون یا بادی
غلیظ بود یا بلغمی خام علامتها اما آنچه سبب آن سوء المزاج باشد علامت
سوء المزاج معلومست و علامات اسباب دیگر اسباب خود علامت
باشد و آنچه سبب آن دردی بود باجراحت و ضربات اندر اندرون پشت
علاج آنجا که سبب ماده بلغم بود ماء الاصول و روغن بادام تلخ
بباید بر باید و استفراغ فرمود به حب مسهل داشتن

تریاق اربعه درین باب سخت نافعست و هر شب نخود سیاه در آب
ترکنند بامداد آن بخورند و آب با مقداری وج در روغن بادام انگبین
دهند سود دارد خاصه اگر در هفته پیوسته دهند و بحریها
در این نوع نافع بود و اگر سبب امتلاء رگ نیست بود باسلیق زدن
رگ زدن و روغن گل مالیدن و غذای سبک دادن سخت نافع بود

فصل اندر حدبه و ریاح الافرسه هرگاه که مهره سینه یا مهره پشت
از جای خویش بیرون شود اگر میل سوی بیرون کند آنرا احدب گویند
و اگر سوی اندرون شود آنرا اقعس گویند و سبب آن رطوبتی باشد رقیق
که سبب آن فالج باشد یا رطوبتی باشد غلیظ که سبب تشنج بلغمی آن بود
و بادی بود غلیظ که مهره را بگشاید و هر کودک را که سرفه و ضیق
النفس بود دارد بیش مهره او از جای خویش برود و بیشتر آنکه بالغ
گردد از بهر آنکه ماده بسوی فقره اشتغال کند و خراج مزمن تولد کند
و سبب تولد حدبه کودک آنست که او را زود طعام دهند پیش از
آنکه بوقت طعام خوردن رسد و بدان سبب اخلاط او غلیظ گردد
و مهرها از جای برود و خداوند حدبه را ساقها باریک شود از بهر
آنکه چون مهره از جای برود منفذها که غذا در وی بگذرد و
باید ... تنگ شود و عصب آن ... باید
اینجا رسد علامتها علامت رطوبت آنست که اگر روغن اندر
مالند ... نکند و علامت بادها معروفست علاج اینجا که سبب

ماده غلیظ

ماده غلیظ باشد علاج فالج کنند و علاج ربو و ضیق النفس کنند چون
عسلی و لعوق اسقیل دهند و ضمادها از داروها محلل سازند چون
جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج و حلبه و اکلیل الملک و داروها قوت
کننده چون برگ مورد و گل سرخ و اقاقیا و گلنار و داحیل ... در آشته
و برگ غافث و روغن سداب و روغن قیصوم سود دارد

فصل اندر وجع المفاصل و عرق النسا سبب این علتها ماده فرو ریزی بود که
اندر مفاصل گرد آید ما الجملة اندر پیوندها انگشتان پای بود آنرا نقرس
گویند و اگر اندر گرد آید ... بود وقتی ... فرود آید آنرا وجع الورک
گویند و اگر ... فرود آید بسوی ساق و اشتالنگ
و انگشت خرد از انگشتان پای رسد آنرا عرق النسا گویند و نسا نام آن
رگست که اندر ... و اشتالنگ و انگشت خرد فرود آمده است تا
اندر ... و زانو و غیر آن بود آنرا وجع المفاصل گویند و سبب
گرد آمدن مادها اندر پیوندها آنست که پیوندها از بهر حرکتهاست
و اندر هر پیوندی رطوبتی نهاده است تا حرکت تیزی بود و
سوده نشود تا سبب حرارت که از حرکت پدید آید رباط و دیگر خشک
نشود و حطب گرد و ... و میل ... تر کنند تا حرکت به
تیزی بود بحرارت حرکت سوده و سوخته نشود نه بینی که هرگاه که
مردم حرکت بیشتر کنند از آن رطوبتها بعضی بتحلیل خرج شود پیوند
گرم شود و ماندگی پدید آید پس ماندگی را سبب خرج رطوبتست از بهر آنکه

میل ماده بدو بیشتر نه بینی که کشتی را چون کشتی را اندر آب ساکن بجزاف
مانند و بدان کرانه اندر نشانند که عرق آب را بجنباند و سبب دیگر
آنکه پیوندها را قوت هاضمه نیست چنانکه دیگر اندامها را از بهر
آنکه قوت هاضمه اندر گوشت بیشترست از بهر آنکه طبیعت
گوشت گرم و ترست و هاضمه را یاری از حرارت و رطوبت باشد
و گوهر پیوندگاه و پوست و رباط و غضروف و استخوان و طبیعت این
همه سرد و خشکست بدین سبب هیچ فضله اندر وی هضم نشود و سبب
سیوم آنکه پیوند فضله را دفع نتواند کرد از بهر آنکه طبیعت وی
قبول ماده است و دوری نراخیست بدان سبب هر فضله که اینجا
رسد اینجا بماند این سببها که یاد کرده آمد سببهای طبیعی است
و اما سببهای عارضی ضعیفی است و ناگوارید و دریافت ناکردن
طعامهای ناموافق و بی ترتیب خوردن و مستی متواتر و شراب
خوردن بر ریق و طعام از پس طعام خوردن و بر امتلا در گرمابه
رفتن و بر امتلا جماع کردن و ماده نزله با اندامها سرین فرود آمدن
و بسیار باشد که بسبب خشم عظیم حرارت فضله را بگدازد و در آن
حال حرکتی کرده شود ناهموار و بدان سبب فضله اندر
پیوندگاه افتد و آنجا بماند و ماده این علت یا خون بود یا صفرا
و بلغم آمیخته و این بیشتر باشد و لیکن از بلغم خام باشد
غرقی بود و سودا کمتر باشد و باشد که پیوندگاه سخت گرد دو انگشتان

بهم بچسبد و کوژ شود و باشد که در میان پیوندگاه گوشت فزونی پدید
آید و این از ماده خونی افتد و بسیار باشد که نقرس را داروها قوت
دهنده علاج کنند تا مفاصل فضله را قبول نکند و این فضله با اندامهای
رئیسه باز گردد سبب هلاک باشد و درد عرق النسا و نقرس زود
معاودت کند و درد مفاصل دیرتر معاودت کند و درد نقرس بعضی را
از انگشتان پای آغاز کند و بعضی را از کف پای و بعضی را از بلوهای
پای و بعضی را همه درد کند و در پیران بیشتر بود و خداوند نقرس را
خریطه خایه دراز شود و خصی را و زنان را نقرس نباشد و صبی را پیش از صلع
نشود لیکن زنی که حیض وی بود باز ایستد ممکن باشد که او را نقرس
پدید آید علامتها اما علامتها خونی و صفرائی و سودائی و بلغمی معلومست
لکن اینجا علامت سودا خاصه آنست که آماس سخت و با اندازه بود و رنگ
آماس سبزی و کبودی و سیاهی زند و ملمس گرم نباشد و اگر ماده
مرکب بود علامتها نیز مرکب بود و ضماد گرم و سرد گاهی سود دارد و گاهی
نه و گاهی آمیخته شود سود دارد و ماده مرکب کسی را افتد که مزاج اصلی
او گرم باشد و غذاهای سرد و شرب فقاع و مانند آن بسیار خورده و بسیار
باشد که ماده علت تباه گردد هم چون ریم خارش پدید آید سوراخ
و از جامه و از هر چه برو باز آید رنج رسد و باشد نیز که ماده از کوهی
و نزدیک اندازه باشد که اندر استخوان بگردد و تباه کند آنرا ضبابات
ریح السوکه گویند ماده اندر استخوان بود علاج اگر ماده خونی بود

نخست استفراغ خون باید کرد از جانب مخالف واگر ماده اندر هر دو پای
بود از هر دو دست بگشاید رگ باید زد پس اندر وون پایسه درون
فی مرما سید واگر حاجت ... مسهل دادن ونخست ضماد
و نطول ساکن کننده باید فرمود و اندر مسهل دادن صبر باید کرد
تا اثر نجیکی اندر فاده پدید آید وصواب تر آن باشد که مسهل
از پس سه روز بحران دهند و این صبر انجا توان کرد که حرکت ماده سخت
قوی نباشد و درد سبر ... شود وبآب سرد وگرم نیم گرم ...
آید بدان اقتصار کردن و نگاه باید کرد تا ماده تمام اندر پیوندها
نجیه شد و از حرکت فرو ایستاد پس اگر همچنان اندر حرکت باشد
داروهای رادع بکار باید داشت واگر اتفاق افتاده باشد و درد
زیادت کرد دلیل آن انکه ماده باعضاء رئیسه باز میگردد پدید
آید دفع ... داروهاء نرم کننده باز باید کشت تا انچه از ماده فرود
آمدنی است فرود آید واب کرم ... اندرین حال سود دارد
خاصه اگر بنفشه وبابونه درهی ... باشد وصواب آن باشد
که انجا ماده بسیار بود وهمچنان اندر حرکت بود وحرکت او قوی باشد
با استفراغ مشغول شوند وانجا که ماده اندک بود وحرکت آهسته
از داروی رادع باکی نباشد مگر اندر عرق النسا که رادع که ماده
اندر قعر پیوندگاه افکند وانجا باز دارد واگر ماده صفرائی باشد
نخست قی باید فرمود پس چون اثر نجیکی بینند مسهل دهند وبباید

که اندر علتهاء خونی و صفراوی سخت نافع بود لکن بدین علت سکنگبین
ترش موافق نباشد از بهر انکه ترشی سرکه عصب را ضعیف کند و ماده
ساکن را لطیف کند وبجنباند وبا ماده علت بیامیزد وبجا ... آرد
وسکنگبین بزوری که انجهای گرم کننده سازند زیان دارد
ماده علت را بسوزاند وتریاک باد را لجرح کند وباقی عسر شود و
مسهل ضعیف اندر اول علت سود ندارد از بهر انکه استفراغی نکند
که علت زایل شود لکن ماده آرامیده را بجنباند وعلت را مدد کند
اما اندر اوجاع خونی استفراغ بمطبوخ هلیله زرد وکابلی وافسنتین
و شاهتره وبختج هندی والو سیاه ومویز باید کرد واز این مطبوخ
سبعی ... باید داد چنانکه استفراغ تمام کنند واگر با اوجاع تب باشد
اب عنب الثعلب واب کاکنج واب کشنیز ... وصاف کرده واندکی
فلوس خیار شنبر باید داد با بنفشه خشک وشکر اندر جلاب یا اندر
جلاب خام واگر حرارت کمتر بود ده درم هلیله زرد اندر صد درم
جلاب خام ترکنند یک شبانروز پس بدست بمالند وبپالایند ده
درم لعاب اسبغول باوی بیامیزند وبدهند واز پس انکه تب زایل
شود آب عنب الثعلب آب کشنیز با آب بادیان وآب کرفس بیامیزند
وبمقل ایارج فیقرا درمی ترکنند یک شبانروز پس بپالایند وبدهند
واگر تب نباشد مسهل توان داد استفراغ بمطبوخ سورنجان
وحب سورنجان باید کرد واز پس مسهل داروی ... باید داد از بهر

ماده این علت هضم ثانی وثالث بود وبهضم ثانی اندر جگر باشد
وهضم ثالث اندر رگها وباد را دریاک شود وبسیار کسان باشند
که از داروی مسهل واز حقنه منفعت نیابند وعلت ایشان باد را
زایل کرد ... مسهل قوی وداروی ... دادن
داد از بهر انکه تن ایشان با سهال وباد در خرج شود وخون گرم
شود وبسوزد ومضرتها بزرگ تولد کند این دقایق ...
واجب است اگر ماده علت صفرائی بود نخست قی باید فرمود پس استفراغ
کردن بمطبوخ هلیله زرد وخرما هندی وعناب والو سیاه وشاهتره
وتخم کشوث واترا ... سقمونیا قوت دادن وصفت حبها ومطبوخها
دیگر اندر قرابادین باید جست واگر علت از صفرا وبلغم مرکب بود مسهل
بدین گونه سازند صفت او بکیرند صبر یک درم سورنجان چهار دانگ
هلیله زرد چهار دانگ هلیله کابلی سرخ مصطکی از هر یکی دانگ
جمله یک شربت بود وصفت مطبوخ وحبها اندر قرابادین باید جست
واگر ماده بلغم باشد نخست قی باید فرمود ...
نخست چهار دو سکنجبین عسلی دهند با آب بادیان ...
وتخم بادیان ... باشد اگر پس چهار روز اندر قاروره
اثر نجیکی پدید آید استفراغ کنند بمسهل موافق واگر نجیکی پدید نیاید
چند روز ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر پس طبع را بایارج فیقرا
نرم کنند پس سه روز دیگر ماء الاصول دهند دو روز چهار درم

کلنکبین دهند بماء الاصول دو روز دیگر استفراغ کنند بحب منتن
وحب شیطرج ومانند آن واگر نخستین صفرا با وی آمیخته باشد مسهل
سخت گرم نباید داد وهیچ مسهل که از حب داروی که اسهال صفرا کند
خالی نباید که باشد از بهر انکه اگرچه از استفراغ بلغم اندر حال
منفعتی پدید آید دیر نباشد که دیگر باره بلغم بقوت صفرا بر تن دو
کردد وباز درد باز آید اما عرق النسا را بباید دانست که علامت
خاصه عرق النسا آنست که اندر پا از حد ونه علت رطوبت مخالط بود
و قامت بدشوار راست توان کرد انجا که علامتهاء خونی ظاهر بود
نخست رگ باسلیق رگ پای زدن واولیتر آن باشد که دو روز بدین
لطیف کنند پس رگ پای زنند واگر درد از جانب وحشی فرود آید
عرق النسا زنند واگر از جانب انسی فرود آید صافن زنند واز پس تو
پشت پای رگیست میان خنصر وبنصر آن رگ بزنند وگفته اند
که این رگ زدن اندر علت عرق النسا نافع تر است از عرق النسا
چنانکه اسیلم زدن اندر بیماریهای جگر وسپرز نافع تر است از رگ
باسلیق زدن وجالینوس میگوید صافن ومابض زدن نافع تر از
عرق النسا ومابض نافع تر از صافن است وحقنهاء نرم وروغن ...
واندر کرمابه معتدل وابزن معتدل نشستن سود دارد واگر اکرق
کرده باشد ومسهل خورده داروی درد باید داد صفت داروی
در بوس جنطیانا از هر یکی ده درم زراوند کرد دو درم تخم سداب

دوازده درم کوفته و بیخته سلیخه سه درم با سه درم شکر
مجمد التنون بر نهادن و اندر آب کوکرد نشستن و ضماد ریش کننده
بر نهادن و داغ کردن صواب بود صفت ضمادی که ماده را بظاهر
کشد و تحلیل کند تخم سداب و شیح حب لغار انکدان نطرون
شیح ارمنی قردمانا شحم حنظل از هر یکی یک ستیر سداب
تر زفت رومی اشق از هر یکی نیم ستیر مرزنجوش یک ستیر نیم کوکرد
یک ستیر نیم موم سانی چنانکه در سرشت رفت و کوکرد نیز بسایند
برابر و بر کاغذی طلا کنند و بر جایگاه بر نهند و یکبار بند
تا خود بیفتد و خردل در سرکه کبوتر بسایند و بر سرشند و ضماد کنند
ریش کرد و صدید بپالاید چند روز بگذارند تا ماده پاک شود
مومیج و بوره و فرفیون و عاقرقرحا با موم و روغن سداب سرشته
ماده را بظاهر کشد و ریش کند صفت شیافی نافع سکبینج جاوشیر
مقل اشق نمک هندی غاریقون سورنجان شقاقل تخم حنظل نمک هندی
جند بیدستر زرنباد قسط ماهی بهره برگ سداب انیسون تخم بادیان
بوره فاسید برابر و آنرا که هیچ علاج اثر نکند نفط سفید دهند
سه درم با مداد ناشتا با شراب فصل اندر داء الفیل
داء الفیل دوالی علتی است که در کها ساق پای غلیظ شود و چون کره کره
بر آن رکها پدید آید و سبب آن فراخ شدن رکها است و امتلا و طعامها
غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت کردن و این علت اسکا را در حال

وبسیار کار افتد

وبسیار کار افتد و باشد که بسبب اشتغال ماده صفرا ریحاده باشد
با بیماری سپرز و بعضی از دستکاران این علت را علاج کنند
ساقها بدان علاج لاغر شود و ضعیف از بهر آنکه غذا از وی باز بسته
شود و الحق حکم بود علاج دشوار پذیرد داء الفیل علتی است که
سبب او هم چون سبب دوالی باشد و قدم و ساق غلیظ شود هم چون
ساق و ماده این علت خون سوداوی و بلغمی بود و ماده دوالی
عفونت ندارد مخالف آن باشد و دلیل بر این آنست که داء الفیل
ریش کرد و دوالی ریش نکرد و بحث سرخ باشد و رنگ بکرداند
علاج اگر بعضی حاجت بود فصد باسلیق کنند و
بفرمایند و او را که بلغم را سوده دارد و آسایش جویند و پای
بر بالش نهاده دارند و اگر بعضی ورث بباید رفت از این رای تا قبلها
به پیچند چنانکه از سنالنک آغاز کنند و هر هفته ایارج فیقرا و
غاریقون و افیتمون و حجر ارمنی و غاریقون و افیتمون و حجر ارمنی
شربتی معتدل بدهند و استفراغ بماء الجبن کنند و ازین فی
استفراغها خاکستر چوب کرنب و چوب کز و اردحلبه و سرکین بز
تب و تخم حرجیر کوفته به روغن زیت انفاق بر سرشند و طلا کنند
و بسیار باشد که بر ساق پای رکها پدید آید بر شکل عروق الطرفا جبه
الخضرا بنا نکا البطم کویند و علاج آن چون علاج دوالی بود و هم
چون علاج ریش سود الحق چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده شود

فصل اندر درد پاشنه پا از زخمی بود یا موزه تنگ افشار دادن
از بالا فرو دادن علاج اگر سبب زخمی بود مامیثا با کل ارمنی هر یک
جدا در آب حل کنند و طلا کنند و اگر سبب فشار دادن موزه باشد
همین علاج کنند و خشت در آب سرد نهند یکساعت و اگر
سبب فرود آمدن ماده صبا شد فی حرمایند در روغن کل بربایند
فصل اندر کوفته شدن ناخن برگ مورد تر و برگ سرو ضماد
کنند و انار تمام نارسیده اندر شراب پخته سود دارد و اگر نمک
و کوز مغز با آن بیامیزند صواب باشد و مغز پسته کوفته بر نهادن
نافع بود و اگر کبود شود آرد کندم با زفت بر سرشند و ضماد کنند
فصل اندر دمیدگی و خاریدن ناخن با آب دریا بشویند یا بشست
با طبیخ عدس ضمادها از ملیوس و انجیر خشک پخته و زفت رومی
هر یکی جدا و با هم سرشته سود دارد فصل اندر تبها و انواع
آن اندر آنکه تب چیست و چگونه پدید آید و چگونه کسا رنده شود
تب حرارتی غریبست که در دل بر افروزد و با هوا که در تجویف دل است
و طبیبان آنرا روح کویند و با خون اندر رکها بگذرد و اندر همه
تن بپراکنده شود و همه تن را گرم کند بر حالی که مضرت آن در همه
فعلها طبیعی پدید آید و فعلها طبیعی شهوت طعام و شراب است
و هضم از قوت برخاستن و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن
اما کوفتن و کسارنده تب چنان باشد که ماده تو فی اندرین کرد

آید

آید و حرارت غریزی از هضم و صلاح آوردن آن عاجز آید و از آن
ماده بخاری تولد کند و روح را اندر شریانها غلیظ کند و بدان
سبب به دشواری گذر تواند کرد و به دشواری دم تواند زد و مختنق
شود و گرم شود گرم شدن ناطبیعی و اگر گرمی بدل باز دهد و از دل
بشریانها باز آید و اندر همه تن پراکنده شود تب پدید آید از بهر
آنکه هر گاه که ماده گرم اندر عضوی گرد آید و آنجا گرم تر شود سوء
المزاج گرم باشد که اندر آن عضو پدید آورد مدتی بود و شریانها
و روح آن عضو گرم باشد و این حالت تب آن عضو باشد و از
بهر آنکه شریانها از دل رسته است هر گاه که روح و شریان عضوی
گرم شود گرمی آن اندک اندک بدل باز دهد و هوا که اندر تجویف دل است
از حرارت غریب را و آن سوء المزاج را قبول کند و باز اثر آن اندر شریانها
به همه تن باز دهد و همه تن را گرم کند بدین سبب ادهم چنانک مبداء
حرارت غریزی دلست مبداء حرارت غریب گردد و از بهر این گفته اند
که تب حرارت غریبیست که اندر دل بر افروزد و با خون و روح که اندر
شریانها است اندر همه تن پراکنده شود و کسارندن تب چنانک باشد
که آن بخارها هوا را که در تجویف دلست و خون را که اندر شریانها هست
غلیظ کرده باشد و گرم کرده و تب آورده بقوت حرارت غریب و معونت
حرارت غریزی پخته شود و لطیف گردد و بظاهر تن مندفع شود
و بسوی بیرون میل کند و تحلیل پذیرد و تب کسارنده شود و تب آن

که حرارتی غریب بر وی تن بنشیند و هرگاه که تن از اخلاط بد
پاک شود تب یکروزه آید طبیبان آن را تب روزی حمی یوم گویند
و اگر اندر تن خلطی بد باشد حرارت اندر آن خلط اوفتد تبی
که بدان خلط منسوبست تولد کند **فصل** اندر اجناس تبها
و انواع آن بباید دانست که مایهٔ تن مردم سه جنس است یکی
اندامهاء اصلی است که بنیاد تن او ست چون استخوان و گوشت
و پی و غیر آن دوم رطوبتها که اندر تجویفهاء تن است چون بلغم
و خون و دیگر اخلاط سیوم روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و هرگاه
که حرارت تب اندر اندامهاء اصلی آویزد آن را تب دق گویند و هرگاه
که اندر اخلاط آویزد بی آنکه اندامهای اصلی یا بد هد آن را تب خلطی و تب
مادی گویند و هرگاه که حرارت اندر روح آویزد و اندامها و خلطها از
آن گرم شود آن را تب یکروزه گویند و از بهر آنکه حرارت این تب نخست
اندر روح آویزد و روح لطیف است اندر وی بسیار درنگ نتواند
کرد و تحلیل زود پذیرد و اگر بجنبش یکبار نگردد یک شبانروز بیش نماند
بدین سبب حمی یوم گویند و باشد که دو سه کسارد و بیش باشد که از
شبانروز درگذرد و دو شبانروز باشد تا سه شبانروز
و جالینوس می گوید که ممکن است که پنج شبانروز بماند و بدین
تب گرم شدن خون باید بی آنکه عفن شود و اغلب آن باشد که
هرگاه که شبانروز درگذرد آنک دوزه بگردیده باشد و حمیٔ دیگر

رسیده

شده و شناختن تب یکروزه دشوار است و علاج آسان و تب تا [illegible]
بعضی بسیط است و بعضی مرکب حاده و بعضی مزمنه و بعضی مطبقه
و بعضی منفرده و بعضی نوبت خویش نگاه دارد باشد و بعضی عرض
درد و آماسی باشد و بعضی بالرزه باشد و بعضی با اعراض صعب و بعضی
آهسته‌تر باشد و تبها مایی که از عفونت اخلاط تولد کند چهار
نوعست از بهر آنکه اخلاط چهار است و از بهر آنکه اخلاط چهار است
گاهی اندرون رگها عفن گردد و چهار دانک از بیرون رگها و این
انواع را که با یکدیگر اختلاط انواع آن بسیار گردد و باشد که یک تب
با تبی دیگر یا دو تب یا بیشتر مرکب شود و باشد که تبی نخست سوزان
باشد که با تب دیگر مرکب شود و گاهی آهسته با آهسته و گاه آهسته
مطبقه — با سوزان و گاهی با مطبقه یا مفترقه و گاهی مفترقه با مفترقه و هنگام گشتن (?)
یکی هنگام آمدن نوبت دیگری باشد تا بیمار پیوسته اندر تب باشد
و چنان نماید که یک تب است که نوبت آن لازم است و اعراض آن مختلف
و هرگاه که مطبقه با مطبقه یا مفترقه با مفترقه مرکب شود اعراض هر دو
پیوسته باشد و فرق میان آنکه یکی از دیگری صعبتر است صعبی و سهلی
اعراض پدید آید و هرگاه که مفترقه با مطبقه مرکب شود اعراض مطبقه
لازم باشد و چون نوبت اعراض مفترقه برآن زیادت شود و چون مفترقه
یکبار درد اعراض آن زایل شود و اعراض مطبقه بر جای بماند و تبهاء
عفونی که ماده آن از بیرون رگها عفونت پذیرفته باشد از دایره

مفترقه و نایبه خوانند از بهر آنکه یکبار در و نوبتی باز آید چنانکه
تب بلغمی هر روز نوبت آید و صفراوی یک روز آید و یک روز نه و این علت را
غب گویند و سوداوی یک روز آید و دو روز نه و این را ربع گویند
شطر الغب و اگر صفرا و بلغم آمیخته شود یک روز سخت‌تر آید و یک روز آهسته
تر و آن را شطر الغب گویند و تبها که مادهٔ آن اندرون رگها عفونت
پذیرد کمتر گسارد بلکه لازم باشد بدین سبب آن را لازمه گویند
و مطبقه نیز گویند و حال خون اندر عروق از دو بیرون نباشد
یا گرم شود و بجوشد بی آنکه عفن گردد و تب را که از آن تولد کند آن را
سونوخس گویند یا گرم شود و عفن گردد و تب را که از آن تولد کند
آن را محرقه گویند از بهر آنکه خون اندر جذب صفرا گرم شده باشد و حال
خون اندرون رگها عفن گردد از سه حال بیرون نباشد یا اندکی عفن
گردد و بیشتر بسلامت باشد یا نیمه عفن گردد و نیمه بسلامت باشد
یا بیشتر عفن گردد و کمتر بسلامت باشد یا جمله عفن گردد و مردم زنده
نماند و تبهاء خونی همه مطبقه باشد چه آنچه از گرم شدن خون تولد
کند و چه آنچه از عفونت او و آن خون که اندرون رگها عفونت پذیرد
سبب آن آماسی باشد خونی اندر احشا چون معده و جگر و سپرز و زهره
و روده و شش و حجاب و عضلها و آن تبها که از این آماسها تولد کند
نوبت خویش نگاه دارد نباشد لکن عرض آماس باشد و بباید دانست
که تبها اندر مزاجها گرم و تر بیشتر از آن تولد کند که اندر مزاجهاء دیگر

خاصه

خاصه اگر تری بر گرمی غالب شود و جدا و ندان مزاج را عرق و بول
و سوار نیز اکنده باشد و اندر مزاج گرم و خشک تب یکروزه بسیار تولد
کند و باشد که این تب محرقه شود یا دق را از این دو مزاج دموی و صفرا
وی گذشته اندر مزاجی که گرمی غلبه دارد تری و خشکی برابر باشد تب
یکروزه بسیار افتد و اگر از آن مزاج بگردد عفونی شود و در
مزاجها که گرمی و سردی برابر باشد و تری غلبه دارد تبهاء عفونی بسیار
افتد و اندر مزاج سرد و خشک تب کمتر آید خاصه یکروزه **فصل**
اندر حمی یوم اسباب حمی یوم یکی عفونت هواست یا بخاری بد که بهوا
برآمیزد یا گرم شدن دل و دماغ از حرارت آفتاب و حرارت گرمابه
و آتش یا هنگام اندر آب تنک سرد غسل کردن یا آب بخوردن یا ناگاه
حرکت و ریاضتی برخلاف عادت کردن یا در جماع بر خود الحاح کردن یا بی
خوابی و اندیشه و غم بسیار یا غذایی ناموافق علامتها یکی است که اسباب
این تب واسطه باشد سابقه نباشد و تکسر و کسالتی و دردها چنانکه
اندر دیگر انواع تبها اندر این تب هیچ نباشد و قاروره و نبض خوب
باشد با آنکه اگر خوب نباشد حکم نباید کرد که تب یکروزه نیست از
بهر آنکه ممکن بود که سبب آن حالی دیگر بود که پیش از تب بوده است و
حال و نبض تب را اندر گرمابه و غسل اگر اندر حالت که یکی با بدا اندر آید
فراشا باید که عادت بوده است باید شد که عفونی است یکروزه
نیست و اگر هیچ فراشا نیست یکروزه است با آنکه ممکن گردد که یک روزه

و دلتنگ کردن اند دیگر را بر اخلاط ساکن را بجنبانند و بدان
سبب تب دیگر و عفن گردد بس صواب آنست که از گرمابه
بدان قناعت کنند که بیان ما یکه تب کدام نوعست و هیچ در رنگ
نکنند علاج هیچکس را از غذا و بدان تب غذا باز نشاید
داشت مگر تب کبیره که سبب او تخمه باشد و دیگر همه کنار غذای
لطیف باید داد چون تروجه و بزغاله و کشک جو و اسفاناج و کدو و
و مانند آن خاصه مردم سودایی و کسی را که در ابتدای تب دل شاید
باشد اگر همه اندر ابتدای تب باشد لقمه چند در آب زده یا اندر
گلاب یا اندر شراب ممزوج بباید داد و اگر سبب رنج و ریاضت
باشد آسایش باید فرمود و اگر سبب تنگ شدن مسام و کثافت
پوست باشد ریاضت معتدله و مالیدن تخفیفها و درشت باید
فرمود بس آب زدن و گرمابه فرمودن و غذا اندر اخلاط تب باید
داد و از آب سرد منع نباید کرد از بهر آنکه تا قوت بر جای باشد از
مضرت آب سرد نباید ترسید و بباید دانست که آب سرد اندر
وقت دادن و باز داشتن حرارت غریب بهترین علاجی است که
اندر او هیچ ضعفی باشد اندک تر و آخر باید داد و هیچکس را اندر
تب استفراغ نشاید کرد مگر غذا و بند سده و امتلا قوی را و غذا و بند
تخمه را و گرمابه اندر آخر این تب نافع است مسام بگشاید و تری
اندامها باز دارد و بخار فاسد تحلیل کند فصل اندر تب دق

بباید

بباید دانستن که اندر تن مردم سه نوع رطوبت طبیعی است هرگاه که
یک نوع از این رطوبتها خرج شود دق تولد کند نخستین رطوبتی است
که اندر رگها همه اندامها اصلی پراکنده است بر سان طلی که هر شب
اندر فصل خریف بر نباتها نشیند از بیرون آبدار کی و نعم اندر جیب
طبیعی قوی تها دست که هرگاه که سببی افتد که مردم طعام و شراب دیر
تر یابد طبیعت بدان قوت روی بدان رطوبت آرد و آن را هضم کند
یا بسبب حرارتی آن را بگدازد و تحلیل برد ابتداء دق بدید آید
و دشوار توان دانست و علاج زود پذیرد و دوم رطوبتی است
که با ندامها آمیخته است و سرشته و بدان مانده گشته لکن محکم
نگشته است و هرگاه که حرارتی قوی تر بدو رسد که او خشک گردد دق
محکم تر شود و آن را ذبول گویند و آن را ابتدا ست و نزاید است
و دوا سختیها ست چون مرا شتافی و نزاید باشد علاج ممکن بود
چون مانهها رسد علاج دشوار پذیرد سوم رطوبتی است
که پیوستن اجزای اصلی بدانست هرگاه این رطوبت خرج شود
نفت بدید آید پیوسته اجزاء اندامها اصلی باطل شود و آن را علاج
نباشد مثال رطوبت نخستین مثال روغن است که اندر چراغ دانت
باشد و مثال دوم روغنی است که بفتیله اندر خورده باشد و مثال
سیوم مثال رطوبتی است که پیوستگی فتیله بدانست اکنون
چنین تبها بباید کرد و مبدا دق حرارت است و گاه بود که حرارت حکم

و معده و شش پدید آید که کنند از بهر آنکه حرارت این اندامها بدل رسد
و نبض باشد که حمی یوم و تب عفونی و تب ورمی پدید آید کنند و بسیار
باشد که طبیب تدبیر حرارت بسبب ضعف و غشی ماء اللحم دهد یا دواء
المسک و دل بدان سبب گرم شود و بیماری پدید آید کند علامتها نبض
صلب و دقیق باشد و ضعیف و متواتر و موضع رگ آن کمتر از جایی
دیگر باشد و بیمار از حرارت شبانگاه بنا باشد و چون اندر شود
کفها بر کرد ریشه باریک شود و رونق روی برود و هرگاه که مدقوق
غذا خورد حرارت تب بس از یکساعت ظاهر شود هم چون که چراغ را در روغن
باید برافروزد و نبض قوی تر شود و این در دستی نیز نشانی است
علاج تا قوت بر جای بود و اندامها بگوشت پوشیده باشد
و ذبول ظاهر نبود امید وار باشد اما هوا ظاهر شد و بینی باریک
باید و بنفشه و نیلوفر و برگ بید بسته و گل تازه و شاهسپرم
سرد کرده و بویهای خوش بوی بیش او نهاده باید که بوی آن بدو
میرسد و شربت آب کدو و آب خربزه هندی و آب خیار و ترشی و آب
انار ترش و آب انار شیرین با روغن بادام و شکر و شبانگاه لعاب
اسبغول اندر گلاب قرص کافور و شراب صندل و غذا همه تری فزاینده
باید چون قلیه کدو و قلیه خیار و اسفاناج و ماهی تازه کوچک و خاکینه
مرغ نیم برشت و مزوره کشک جو و با چه اندر گلاب نخنی و مانند آن
و اندر آب زن فاتر نشاندن و روغن بنفشه و مانند آن مالیدن و شیر

زنان

زنان و شیر خر دادن و بر اندامها بر شیدن فصل اندر تب مطبقه
علامتها رنگ روی و رگ چشم سرخ باشد و رگها پر خون شده و طعم
دهان شیرین و حرارت تب حارقه باشد هم چون حرارت کسی که
از گرمابه بیرون آمده باشد علاج فصد باید کرد و در خون رفتن
و فصد و سال خون بس وقت کردن و بس از فصد مطبوخ هلیله
استفراغ کردن و سکنجبین ساده دادن شیخ الرئیس
گفته که تب صفراوی سه قسم است غب خالص که در خارج عروق
که نزدیک دل متعفن شده باشد و غب لازم در عروق نزدیک
دل متعفن شده باشد فصل اندر تب محرقه دو نوعست
و هر دو لازم باشد یک نوع آنست که ماده آن صفرای سوخته باشد
که اندر درون رگها و همه تن عفونت پذیرد نوع دوم ماده بلغم شور
بود که اندرون رگها و همه تن با اندرون رگها که حوالی دل است
عفونت پذیرد و تولد بلغم شور از رطوبت رقیق باشد که با صفرا هم
آمیخته گردد بس از روی حقیقت ماده نوع دوم نیز صفرا باشد
که رطوبت رقیق را شور گرداند و بعضی علامتها حرارت لازم باشد
و باطن سوزان تر ظاهر و بدان سبب تشنگی غالب بود و آغاز تب
سرما و لرز نباشد و عرق نکند الا نزدیک بحران و بحران اندر
آغاز سرما با غرق بود یا رعاف یا سبلان بود یا نزد باشد و سبلان نیز
و زود صیانت باشد و فرق میان محرقه و مطبقه آنست که محرقه نوبت

متعفن شده باشد
در عروق که در عروق

غب قوي تر شود ورنگ روي وچشم بدان سرخي نباشد وبحران با قي
باشد يا با اسهال يا بعرق يا برعاف علاج اندر تسكين حرارت
مبالغه نبايد كرد وهواي خانه خنك بايد داشتن وتن بجامه پوشيده
داشتن تا نسيم هواي خنك به تن نرسد وحرارت تب از
طريق مسام تحليل مي پذيرد وباندرون باز نگردد وسكنجبين
ساده وشراب حماض وشراب نارنج وشراب غوره وشراب صندل وقرص
كافور بتسكين دادن وبعوض غذا اب كدو واب خربزه هندي واب
خيار تر وكشكاب رقيق دهند واگر باستفراغ حاجت آيد
تلوس خيار شنبر اندر طبيخ خرماء هندي حل كنند وبدهند
فصل اندر تب غب خالصه دوازي مدت اين هفت ساعت باشد
وبيشتري دوازده ساعت وكمتري چهار ساعت وهرچه از چهار
ساعت بگذرد وبدان اندازه از غب خالصه دور باشد واگر تدبير
صواب باشد عدد نوبتها هفت بيش نباشد وباشد كه چهار
نوبت بگذرد وبسيار باشد كه بسبب لطافت ماده يك نوبت بيش
نباشد وباشد كه بقي يا بعرق يا با اسهال صفرا بگذرد ونبض عظيم
ومختلف باشد وقاروره سرخ وناري ورقيق وسوزان تر از تبهاي
ديگر باشد وسرما كه اندر آغاز تب باشد سبك بود وزود ساكن
شود وببايد دانست كه سبب سرما كه آغاز تبها پديد آيد حرارت
نباشد رطوبتي كه بگذرد بر عصبها بود تا سرماي آن حس كرده

وسبب آنكه پيش از تب سردي آن رطوبت محسوس نتوان دانست كه
آن رطوبت كه اندر تن بود نه از جايي بجايي ميگشت ونه از جايي
بجايي مي شد وهرچه اندر تن ساكن باشد اجزاي تن با آن خو كرده
وچون بگدازد وانحلال پذيرد وداخل وخارج شود وخارج را وداخل
را از جاي خويش بجنبد وهرچه از جايي بجايي شود واز جايي بجايي حركت
كند هر جزوي از قرارگاه خويش بيرون آيد ومجاورت وخو كرده
كه همه اجزاي تن با همه اجزاي رطوبت بگدازد هر جزوي از اجزاي
تن سردي آن جزو كه با آن خو كرده نباشد اندر يابد لرزه پديد
آيد علاج هر بامداد سكنجبين با آب گرم دهند تا باشد
كه قي كنند وماده صفرا در اين حال برآيد واگر قي نيوفتد بقوت تهوع
حرارت غريزي حركت كند وماده صفرا در اين حال برآيد تب را
بگدازد وبدان سبب زودتر لرزه ساكن شود وهرگاه كه تب گشاده
شود اندكي كشكاب دهند وروز ديگر كه نوبت نباشد آب انار
ترش وشيرين دهند با تخم كوفته وقثاء ده وشكر برافكنده
تا هم تب ساكن كند وهم بقوت شكر وتخم صفرا دفع كند شراب
آلو دهند يا شراب گل شكر يا سكنجبين با آب سرد آميخته وسرد كرده
يا آب خرماء هندي يا اندكي تلوس خيار شنبر با مقدار ... ده درم
شراب بنفشه با گلاب ... يا لوده ... درم ... قطونا واب
آلو ومويز ... از غوره با الوسينا يا از كشك جو هم ... مقربا دام

واگر با تب صداع وتاسه بود طبع را بحقنه نرم سست كردن اوليتر
باشد از آنكه از شكر وبنفشه وسقمونيا سازند وتدبيرهاء
ديگر هم چون تب محرقه كنند فصل اندر تب غب غير خالصه
وشطر الغب غب غير خالصه وشطر الغب از جمله تبها است كه از
تركيب صفرا وبلغم تولد كند وكاستن هر يكي وچگونگي تركيب از
حوي نتوان نهاد واز بهر آنكه گاهي بلغم غليظ تر گاهي از اندرون
تكها باشد ويكي بيرون وبدين سبب تبها مركب هر يكي را نام
خاصه نيست مگر اين دو تب را علامتها فرق ميان هردو وانست كه
اگرچه ماده شطر الغب صفرا ورطوبت باشد هردو وماده بهم
آميخته نباشد چنانكه چون يك چيز گردد بدين سبب نوبت هر يك
جدا باشد وماده غب غير خالصه آميخته باشد وچون يك چيز
گشته بدين سبب فعل هر يك جدا جدا پديد آيد وبسيار نباشد
كه اندر تبها اندر يك نوبت دو بار يا سه بار سرما فراشا پديد آيد وباز
گرم شود وعلامت هر خلطي از اعراض تب بايد جست علاج طريق
صواب آنست اندر علاج اين تبها كه تدبير طبع نرم داشتن وتدبير
قي وتدبير ادرار بول وتدبير مسام گشادن وعرق آوردن كنند وپاك
كردن از ماده تب بيشتر از تدبير تسكين حرارت كنند واين
تدبيرها بجبين با اسكنجبين لطيف تر كنند بدان طريق كه آسانتر باشد
واستفراغ قوي چون از نضج كنند واندر علاج تب نگاه ميكنند بلغ

ماده غالب بيشتر كوشيدن اگر حاجت بتسكين حرارت بيشتر باشد
سكنجبين ساده دهند واگر برودتي غالب بود تخم كشته تخم
كشوث وبيخ كشته كنند وبجاي آب آب تخم خيار وخيار دهند در رنك
دهند واگر به تلطيف وزيادتي حاجت بيشتر كشكاب دهند به
نخود وتخم باديان وسعتر وزوفاء خشك وبغيرو سنبل را بجيده از
جو كشكاب بود وبيش از كشكاب سكنجبين ساده دهند يا بزوري
وبزوري نيز حاجت كنند وآب باديان وگلشكر با سكنجبين سرشته
اين شربتها موافق است وهرگاه كه اثر نضج پديد آيد استفراغ كنند
برفق وگلشكر وگلاخته ويا لوره دادن وسكنجبين صواب باشد
وشراب افسنتين موافق باشد ... درم ... بايد درم
غاريقون ... شراب گلها ... شكر سرشته
مسهل لطيف وسبك باشد واگر باستفراغ قوي حاجت آيد معجون
خيار شنبر دهند واز پس استفراغ قرص دهند بدين صفت گل
سرخ ده درم سنبل سه درم اصل السوس ... درم مغز تخم خيار وتخم
كشنيز از هر يكي چهار درم شربتي يك مثقال واگر صفرا وبلغم برابر باشد
بگيرند گل سرخ ده درم مصطكي يك درم سنبل دو درم تخم كشنيز ... درم
شربتي يك مثقال با گلشكر ناضج بود فصل اندر تب ربع وحقيقت
... است ولازمه اسباب ربع اسباب تولد سودا است ...
تبها ربع كم خطر باشد اگر اندر تدبير علاج خطا نيفتد ومدت دراز

[illegible]

نوبتی او یکسال نباشد و مردم بر این شبانیمه دیهای سودایی چون ربع
و مالیخولیا و تشنج بدهند لکن اندر علاج اگر حفظ کنند و ماده سخت خام
بوده باشد که دوازده سال بدارد و انجه دراز کشد عاقبت با استسقا
اداکند علامتها سختی سرما و لرزه اندک باشد و هر نوبت زیادت می
شود تا بوقت انتهاء سرما با درد استخوانها رنگ را شد و رنگ بلرزاند
چنانکه دندانها برهم میزنند و دیر گرم شود و بسیار باشد که منجر
تابستانگاه اندر خریف ربع باز کردد از بهر انکه ماده دقیق بعرق و دیگر
استفراغها خارج شود و غلیظ بماند و مدت نوبت ربع خالص بیست
و چهار ساعت بود و مدت اسا نیز چهل و هشت ساعت اما اگر ماده
سودا بلغمی بود نوبت دراز تر دارد و نبض بطی و نرم باشد و بول
غلیظ و اما اگر ماده سودا بلغمی بود خون بود علامتها خون ظاهر
بود و فصل سال و بیماری و عادت و سحنه و تدبیرها گذشته هر یک
گواهی دهد علاج روز نوبت انقطاع طعام و شراب باز دارند و تجاحه
از آب سرد و اگر ابتدا تب قی کنند سخت نافع بود و روز دیگر که از تب
نوبت باشد غذا سبک بادهند بگوشت مجبه و نخود مجبه و روز دیگر
که نوبت روز نوبت بود نخوداب دهند بی گوشت یا زیره با روغن
بادام یا روغن کاو و اینقدر روزی که نوبت نباشد مایلد که کلشکر
دهند با سکنجبین سرشته و بعد از ان چند ساعت کشکاب دهند
تا نخود مجبه و اثر نضج ببینند استفراغ قوی نکنند و بیتهای خمس و سدس

وسبع هم بر این قیاس باشد فصل اندر تبها و بلغمی هر گاه که حرارت
غریب اندر رطوبت طبیعی اثر کند عفونت اندر وی بدید آید
تا طبیعی شود و تب بلغمی تولد کند علامتها سرما و لرزه قوی باشد
و گاه باشد که بیمار پندارد که در میان برفست و دیر گرم شود و سبب
ان بلغم زجاجی بود و طعم دهان ناخوش و سده ضعیف و شهوت
باطل شود و تاسه و غشی و عشیان بسیار افتد و نبض ضعیف و صغیر
و متفاوت باشد و قاروره سفید و دقیق باشد و با آخر سرخ
و تیره شود علاج یک هفته سکنجبین عسلی دهند و کشکاب
با نخود و اندکی تخم بادیان بپزند و اگر بجای سکنجبین ماء العسل دهند
و کشکاب و نان خشک در شیر بجبه دوا بود و از پس یک هفته قی فرمایند
خاصه اندر آغاز تب و طبع بگلشکر سهل نرم کنند باده درم
گلشکر که احتیاط باسی درم سکنجبین العنصل بدهند و تربد و مصطکی
و زنجبیل کوفته و بیخته و شکر چند وزن همه شربتی از یکدرم تا
یک مثقال تا دو درم طبع را نرم کند و بیتهای بلغمی بعضی باشد که
با لرزه باشد و کسانی را تن ظاهر نباشد مانند تب دق و اندر
علاج این تبها پرشنده دلیری نشاید کرد چنانکه اندر بلغمی
مفرده شاید کرد از بهر انکه بیم باشد که ماده لطیف گردد و بدماغ
بر آید و سرسام تولد کند خاصه صداعی باشد یا دماغ ضعیف باشد
و صواب آن باشد که از گلشکر و سکنجبین ساده ابتدا یکدیگر یا سکنجبین

کند که اندر وی اندکی بیخ بادیان مجبه باشد و این تصرف بحکم
رعده مشاهده توان کرد و بقراط انبیا این کفت الحمی فی المشایخ لینه
و لا یتقدم فیهم صلابة الحمی و لسیها و لا یقدم علی الشیخین الا علی
الاحتیاط و التثبت و اگر ماده قوی باشد استفراغ بنجم حنظل
باید کرد حذرا دعاه الاصول فصل اندر تبها که از اندرون
سرد باشد و بیرون گرم ماده آن بلغم زجاجی باشد اندر قعر
تن و بخار آن عفونت می پذیرد و بظاهر تن بیرون می دهد و آنچ
که عفونت پذیرفته نباشد اندرون را سرد می دارد این دو گونه
باشد یکی بلغمی و دیگری صفراوی اما صفراوی اندر قعر تن
عفونت بپذیرد و گرم شود و تن را گرم کند از بهر آنکه ماده
بلغمی است و بلغم دشخوار تحلیل پذیرد و بخار و حرارت آن
بظاهر کمتر رسد ظاهر سرد باشد خاصه که حرارت غریزی
میل بجانب ماده کند باطن گرم تر شود و ظاهر سرد بماند و
انجا که ماده صفراوی بود صفرا اندر باطن عروق عفن گردد
و بدان سبب تحلیل پذیرد بخار او بظاهر کمتر رسد و اندرون
می سوزد علاج اندر علاج هردو قی باید فرمود بسکنجبین
و تخم ترب و مانند ان اول بیماری یا هفت روز دیگر گلشکر
باید فرمود هر بامداد تا بخایند و آب گرم از پس ان بخورند
و از پس آن دو ساعت بیست درم سکنجبین ساده بدهند

و اگر سستی های قوی باشد و دلیل خام بود گلشکر و کلنگبین ماید
داد و بعوض سکنجبین ساده بزوری یا عسلی پس بفتح ضرورت
با حب صبر و شراب گل تا طبع نرم دارد پس مسهلی قوی دادن
بدین صفت تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ صبر نیم درم
سکنجبین نبتر شعند و مجرکا بدهند و دیگر روز قرص گل
دهند با گلشکر و اگر معده ضعیف باشد اندکی عود و مصطکی
با آن ترکیب کنند و ما لیدن و حقنها که میل بگرمی دارد اندر این
تب موافق بود و علاج انجه حرارت که در باطن بود برفق باید
فصل اندر تبها مرکب هرگاه که تب تختین بلرزاند و لازم
گردد و هیچ عرق نکند و هرگاه که اندر میانه تب سرما و لرزه
معاودت میکند و از نیم روز یا سه بار که سرما باید یکبار عرق
کند حکم باید کرد قوی باشد و مدت آن و مدت سرد ماندن
دست و پای سخت دراز گردد تب گرم بود علاج هم چنانکه
ماده مرکب باشد علاج مرکب باید کرد و نیز باید جست تا علامتها
کدام تب و کدام ماده قوی تر است و ترکیب از چند ماده است
تدبیر و علاج در خور آن باید کرد و انجا که ماده غالب باشد
با آنکه تب خطرناک نبود با استفراغ ان ماده و علاج آن تب
مشغول باید بود و اندر چنین تبها و خمس و سدس و غیر آن
استفراغ کمتر باید کرد تا خلط ها که اندر اخلاط بطی آید بود و با تله

اصلاح آن بیشتر و بهتر و بیشتر از آن کند و تا آن اخلاط با آن حرارت برنیّ
نکند و تا قوت برجای باشد بیماری بنهایت نرسید و اگر حرارت
غالب بود قرص کافور دادن صواب باشد و بزر صفت قرص
تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه هندی و تخم کدوی شیرین
و تخم آبی و تخم خشخاش و تخم کوک و مغز بادام و کثیرا تخمها ساییده
کافور و صندل و طباشیر هر یک باندازه حاجت و غذا نیز چنان
سازند که میل ببردی و تری دارد و عفونت کمتر پذیرد چون
زیره با و غوره باد نجره ملک و الوا منقه همه ترشیها کدو و اسفاناخ
و خیار بزند و اگرچه این همه بادرنگست عفونت بپذیرد چون
اندرو ترشیها باشد عفونت نپذیرد فصل اندر وبا
و تب وبائی معنی وبا تغیر هواست چنانکه آب اندر آب دادن دیر
بماند طبیعت او بگردد و با قوت تباهی بر با او بیامیزد یا بوی زمین بد
بلد متغیر شود هوا نیز بسبب آنکه اندر میان درختان و اندر دیها
بماند یا بسبب بخارهای دخانی که باهم بیامیزد و حرکت بادها
خوش بدو نرسد و اعتدال جنبانیدن طبیعت او بگردد و عفونت پذیرد
و هرگاه که هوا متغیر شود بیماری و مرگ جانوران پدید آید آن
مرگ و بیماری را وبا گویند و جولاهات که حس ایشان لطیف
نیست اندر ولایتی که باد هوا آن پدید آید بگریزند و با
اندر هوا تر بیشتر افتد نه بینی که اندر تابستان گرم و خشک و با

کمتر افتد

کمتر افتد و بیماری را وبا گویند و حیوانات که حس ایشان لطیفتر است
اندر ولایتی که وبا در هوا ش پدید آید بگریزند و با اندر هوای تر
بیشتر افتد نه بینی که اندر تابستان گرم و خشک و با کمتر افتد
و بیماری که اندر وی ماده باشد و بای نباشد هرگاه اندر ولایتی
که هوای آن تر باشد و جانب شمال آن گرفته و بعضی سالها
سالی باشد که بهاران بغایت اعتدال باشد و هر وقتی باران بعادت
آید و زمستان سرما و باران بوجه باشد و خیرها و بادها که عادت است
نباشد و تابستان گرمای که عادتست نباشد و خریف مختلف رسم
نباشد و در وی باران ها مشغول آید و این مقالات حفظ الصحه سالها
که فصلهای آن مخالف بهارها باشد از آن حذر باید کرد و ببایست دانست
که هرگاه که وبا پدید آید هوای خانه به از هوای صحرا بود و تا اندرون
تن خلط نباشد هوای بد کمتر اثر تواند کرد و لکن اندر شخصی که جماع
بسیار کند و هر روز اندر گرمابه شود اگرچه اندر تن او خلط نباشد
در وی اثر کند از بهر آنکه مسام او گشاده شود و هوای بد اندر
میوه ها و نباتها اثر کند و از میوه و نبات بتازگیهای ایشان داد و علامتها
هرگاه که اندر فصل خریف و اندر ماه ایلول شبها ستارگان بسیار گسسته بیند
و دنبالها کشیده شود و اندر هوا سرخیها پدید آید نشان آن
باشد که وبا خواهد بود و هرگاه که در کانون الاول و کانون الآخر
باد صبا و جنوب بسیار آید و هوا نم ناک شود چنانکه مردم پندارد

که باران خواهد بود و نباشد تغیر آن نشان وبا باشد و هرگاه که اندر
فصل ربیع هوا سرد باشد و باران باید بر باد جنوب باید و هوا
چند روز گرفته شود با مدت یک هفته کم بیش هوا صافی شود و شب
خنک و روز گرم و تیره و غم گرفته باشد نشان تولد و با و ابله و با
ان باشد و هرگاه که اندر فصل گرما باشد هوا روزی تیره باشد
و روزی صافی و روزی غبارناک و روزی با نم نشان بدی
هوا باشد و بیم و با و هرگاه که ببینند که حشرات و جانوران که از عفونت
تولد کنند و ضفدع آبی و هوائی بسیار شوند و ببینند که دیگر
جانوران که در زمین نهان باشند ظاهر میشوند و چون مدهوش
و متحیر پیدا باشند که تعلق بیش از آن که عادت او باشد
شود بباید دانست که بخارها بد از زمین با هوا آمیخته گشت
و وبا آمد علامتهای وبائی ظاهر تن سخت گرم نباشد و اندر
باطن تا سه و حرارت قوی باشد نفس از حال طبیعی بگردد با بعضی
نفس تنگ شود و بعضی را متواتر و بعضی را ناخوش بوی و این سخت
بد باشد از بهر آنکه نشان قوت عفونت باشد اندر حوالی دل و عرق
نبض کند باشد و باشد نیز که سبز و بزرگ شود و حال هر چون
استسقا پدید آید و غشی و سقوط شهوت و درد فم معده و حباب
دل و تشنگی و دمیدن گوشت بن دندان و دهان و سرفه خشک و بخار
و غشی و سقوط شهوت و تبی طبع و کفک ناکی بکند [illegible] زردی

ثقل بدبو

ثقل
بدبوی و گاه باشد که بیشتر عرق کرده و تشنج ادا کند و گاه باشد
که حرارت اندر ظاهر و باطن قوی نباشد و نبض و دلیل از حال
طبیعی بیرون نباشد و بیمار در وقت هلاک شود علاج
هوای صحرا بیرون نباید شد و اندر خانه هر روز بخور چوب گز با
چوب سرو یا عود و قسط و یا مصطکی با سندروس و با لادن
باید سوخت چند کرت سوختن و بیرون و اندرون خانه چند
نوبت سرکه پاک کند خاصه که انگور در وی حل کرده باشند و نبید
گرمابه نباید شد و شراب نباید خورد و جماع نباید کرد از بهر
آنکه گرمابه مسام بگشاید و هوای بد بمسام اندر شود و شراب
و گرمابه [illegible] و زکام و با [illegible] همه چیزها [illegible]
قوی بر همین باید کرد و غذا از غوره و سماق و ریواج و زرشک
و انار دانه و سرکه باید ساخت و اندک تر از عادت باید خورد
تا امتلا تولد نکند و هلام و قریص و گوشت مصوص با غوره و ترش
و آب لیمو و آب سماق سخت نیک باشد و هرگاه که نشان تغیر و اد
هوا پدید آید تریاق بزرگ و مثرودیطوس خوردن و همه قوتها
تن را سود دهد و عفونت باز دارد صواب باشد و انگور دخل [illegible] و ند
مزاج سرد و تر را سود دارد از بهر آنکه عفونت باز دارد و خشکی
نزاید و اگر اندر تن عفونتی قوی باشد تن را از آن پاک کردن
صواب باشد بتدبیر [illegible] داشتن شده [illegible]

علاج تب آنست که نخست تن از اخلاط بد تنقیه و پاک کنند و هوای
خانه به یخ و بوی صندل و بوی کافور و میوه‌ها و غیر آن خوش
کنند و هر ساعت گلاب و سرکه و آب سرد اندر خانه می‌پراکنند
و هر بامداد قرص کافور دهند با آب غوره و رب سیب و ریواج
و ما شابه آن و ترنج با گلاب حل کرده با قرص کافور تشنگی
نشاند و این قرص کافور نیز نشاند و سود دارد و آب سخت
سرد اگر بیکره شربتی تمام خورد سود دارد و اگر اندک اندک
خورد حرارت را بر می‌افروزد و زیان دارد و اگر چه شهوت
غذا نباشد بتکلف اندکی بباید خورد که اندکی خوردن صواب
تر از باز گرفتن غذا بود تا حرارت اندر ماده غذا آویزد و
نباید گذاشت که اندرون دهان درشت شود و بیمار را گرسنگی
زیان دارد از بهر آنکه بدی هوا اثر بیش کند و بیشتر بیمار هلاک
و کافور و برگ مورد و سیب و امثال آن فایده باید و آبنوس و چوب
گز و پوست انار می‌باید سوخت و یکشنبه بر و در می‌باید بو یابند
و هر گاه که نشانها پدید آید سر و پهلوها و پوست شکم ظرفنبیده
شود و اطراف سرخ کرده و اندر نفس سینه بر می‌افروزد و چون
چاره نبود که هوا خوش و خنک دارد و تن بیمار بجامهٔ گرم بپوشند
تا حرارت ظاهر تن کنند و نفس هوای خنک بدل او
میرسد فصل اندر آبله و حصبه آبله و حصبه هر دو از جوشیدن

لکن آبله از خونی باشد گرم بسیار و میل به تیزی دارد و حصبه
از خونی باشد گرم و صفرای اندک و بدین سبب است که بثرها
حصبه کوچک است و از پوست بر خاسته نیست و از بهر آنکه حصبه
از خونی تنکتر و تباه‌تر باشد کشنده‌تر است و جوشیدن اندر تن
مردم گاهی طبیعی باشد و گاهی نا طبیعی و عارضی اما آنچه طبیعی باشد
جوشیدن خون کودکان باشد از بهر آنکه خون کودکان خاصه هم چون
شیرهٔ انگور و خون جوان هم چون شیرهٔ پخته و رسیده و خون
پیر هم چون شیره است که قوت از وی رفته باشد و سرکه خواهد
شد پس هم چنانکه شیرهٔ خام طبع از بهر خام بجوشد و کفک و دردی
از وی جدا شود و شیرهٔ پخته جدا خون کودک را چاره نیست که در تن
او بجوشد و جای بگرداند و قوامی دیگر گیرد از بهر آنکه ممکن نیست
که ماده گرم و تر پخته شود و قوام گیرد تا بجوشد و هم چنانکه از
طبیعت واجب کرد که دندان شیر بیوفتد و دندان قوی بر آید
واجب است که خون اندر تن کودک بجوشد و فضله خون نخستین
که از خون حیض باشد و فضله غذاهای مختلف که از پی تربیت
جمع شده از خون او جدا شود بدین سبب کم کودکی باشد که او را
آبله بیرون نیاید لکن از بهر آنکه زمانها و تربیتها و هوای هر موضعی
و قوت هر تنی یکسان نیست و نیز بعضی را اتفاق چنان افتاده باشد
که حمل و آبستنی پاکی بوده باشد و هر فرزندی که مادر او از آبستنی پاکی بود

تولد پاکیزه‌تر بود و فرزند تندرست‌تر آید و آفت آبله بدو کمتر رسد
و بعضی را که حمل وقتی دیگر افتد و ماده تولد را با خون برانگیخته فرزند
نادرست و آفت آبله و بیماریها بدو بیشتر رسد بدین سببها بعضی را
آبله زودتر آید و بعضی را دیر و بعضی را کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی را
سلامت باشد و بعضی را خطرناکتر و بر قیاس احوال طبیعت واجب
کند که آبله کودکان را باشد و جوانان را نباشد مگر جوانی را که
در کودکی نیامده باشد و اگر آمده باشد اندک آمده باشد یا مزاج
او گرمتر باشد و غذاها گرم و تر بسیار خورد تا خون او برطوبت
انگیخته شود و گرم گردد بدین وجه ممکن است که اگر چه اندر کودکی
آبله برآمده باشد اندر جوانی نیز برآید که هر چه از این نوع باشد
جوشیدن خون او عارضی باشد و مردم بسیار را آبله بیرون آید مگر وقتی
که هوا بد شود و بسیار مردم را در آن شهر برآید هوای بد در نفس
ایشان اثر کند و علامت تب آبله باشد با تاسه عظیم و درد پشت
و درد سر و گرانی همه تن باشد و بازمانذگی و ترسیدن اندر خواب
و باد ورد سرخ دو مکه و گرانی و سرخی چشم و خارش بینی و باشد که
سرفه و درد گلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز پدید آید و آبله سپید
یا زرد و اندک و پراکنده باشد امیدوار باشد خاصه آنچه
زود بیرون آید و زود پخته شود و آنچه پهلوها دارد و بهم پیوسته
باشد و بنفش باشد تا سیاه یا سبز و سینه و شکم بسیار باشد

و دیر بیرون آید و دیر پخته شود خطرناک باشد و اگر نخست آبله
بد پدید آید و تب تیز باشد سخت بد باشد و اگر آبله بد پدید آید
و تب کمتر شود هم بد باشد علاج هر گاه که در شهری
آبله بسیار شود کسانی را که نبوده باشد فصد باید کرد و حجامت
کردن و از گوشت و شیرینی و چیزهای گرم پرهیز کردن و با آب
میوه‌ها طبع نرم کردن و خفتن گاه صندل و تند آبله معتدل باشد
و تن بجامه پوشیده و جرعه جرعه آب سرد دادن تا عرق بیرون
آرد و طبیعت را بر دفع ماده یاری دهد و صندل و کافور و گلاب
بو یابند تا دل گرم نشود و سرکه و گلاب بر بینی بر کشیدن تا گذر
نسیم هوا بسته نشود و آب کدو تر یا نقیع سماق یا عصاره تخم
انار ترش یا مازو و گلاب سوده یا سرمه بگلاب حل کرده
یا اندکی کافور در چشم چکانیدن تا ماده آبله از چشم باز دارد
و اگر حلق گرفته شود شراب بخر توت غرغره کردن و آب تخم تا خناق
تولد نکند و غذا لبسته چه و عدس مقشر اندر آب انار ترش
یا اندر آب غوره و اندکی شکر و طعام از کشک و عدس مقشر و اگر
ماده غلیظ باشد شیره بیمار بجا دارد گرم‌تر داشتن و ما
گشاده کردن را ترک که سختی نفس سریع و عظیم و متواتر باشد
و ظاهر سینه سخت گرم نباشد و آبله دیر بیرون آید چند گرفت
آب گرم باید داد با آب بادیان یا شکر و اگر خشک در آب بجنبانند

ودادن دوغ ترش تا ظاهر دفع کند واگر آبله در پشت شود
هر ساعت لعوقی از تخم کدو ومغز بادام وکتیرا وشکر بی
بزند تا بیماری سل باز دارد وآخر شراب مورد وآب آبی
دهند تا اسهال وزحیر باز دارد وغذا ونحصبه را لعاب
اسبغول ولعاب دانه آبی وکشکاب دقیق وآب کدو وآب
خیار ترش وآب تخم خرفه یا آب انار وآب ریواج وآب انار
ترش آمیخته دادن واگر آبله بیرون آید وتاسه و
بیقراری کمتر گردد ونبض ونفس بحال طبیعی باز آید آبله
پخته باشد تدبیر برین باید کرد واگر علامت [illegible] پدید
آید بکنند بابونه واکلیل الملک یا بنفشه وخطمی یا سبوس
گندم در آب بجوشانند وبخارات زیر دامن او دارند تا پخته
شود وهرگاه که آبله تمام بیرون آید وهفت روز بگذرد
واگر خشکی پدید آید آنچه بزرگ باشد بسوزن زرین بشکافند
وآب از وی بچینند پس اگر تابستان بود گل سرخ وبرگ مورد
وصندل [illegible] کنند واگر آبله بزرگ وبسیار آب
باشد بعادت برگ گل سرخ با آرد ارزن وآرد جو خاییده
وبرگ بید نرم نافع بود وبرگ مورد وبرگ گل سوده بر [illegible]
کنند واگر در پوست خشک شود از نمک آب چاره نباشد لکن اعضا
که بسیار خراشیده باشد یا آبله شکافته نمک نباید رسانید

وتا تمام پخته

وتا تمام پخته نشود نمک دور باید داشت وصواب آن باشد
که عدس وبرگ گل وتراشه چوب گز اندر آب بپزند ونمک اندرین
آب کنند وپخته از آن آب بر آبله نشانند [illegible] باید واگر حرارت
قوی باشد قدری کافور وصندل سوده اندرین آب حل کنند
واگر در پوست خشک شود گل خوری با گل ارمنی سپید که هیچ ریگ
میل ندارد [illegible] ده درم وده درم شب یمانی وده درم
نمک درانی سوده باگلاب تر کنند وبر آبله طلی کنند وده
ساعت صبر کنند تا خشک شود پس بشویند وروغن از آبله
که از خشکی باید کرد دور باید داشت لکن چون خشک [illegible]
وآنچه خشک شده باشد بروغن بنفشه چرب کنند واگر آبله
ریش گردد بگیر شمع وروغن گل وسپیده ارزیز وقلیمیا [illegible]
[illegible] با هم کنند وآنچه ریش باشد روغن شیرین
[illegible] بجای آن روغن فستق بکار دارند تا نشان آبله نماند

فصل اندر انواع اماسها وبثرها اندر آماس گرم خونی
ماده آماس وبثره گرم یا خون بود یا صفرا لکن از یک خلط مفرد
اماس وبثره تولد نکند وخون تنها از خلط طبیعی میل نکند وسیلان
نکند وبیکجای جمع نشود وسیلان نکند از وی اماس وبثره
پدید نیاید وهم چنین از صفرای طبیعی آماس تولد نکند
واگر صفرا بسیار بود وبا خون بیامیزد [illegible] تولد کند

واگر گرم ونا طبیعی شود ودر یک عضو گرد آید بسبب دقیقه (لطافت)
اندر گوشت بیاید بظاهر پوست نمله تولد کند واگر
غلیظ تر بود لختی در گوشت بماند [illegible] واز سودای
طبیعی برقان سیاه تولد کند واگر نا طبیعی شود ودر عضوی
گرد آید آماس وریش تولد کند وآنچه از آمیختن اخلاط تولد
کند بسیار [illegible] افتد اگر خون غالب بود فلغمونی تولد کند
یعنی آماس خونی که از خون گرم باشد واگر صفرا بسیار آمیخته
تر باشد وگرم تر باشد شرا تولد کند وبثرهٔ اندر بینی وریش
وحول الچشم وبینا [illegible] [illegible] وممکن است
که اندر [illegible] علامتها اما آنچه اندر گوشت افتد
درد وضربان بیشتر کند خاصه اگر شریان نزدیک بود
زود تر پخته شود انجا که سبب ضربان [illegible] شریان
بود وسبب درد بیشتر حرارت شریان بود وهر چند عضو
حساس تر درد صعب تر وفرق میان حمره وفلغمونی آنست که
حمره سخت بود ودر یک فلغمونی در گوشت [illegible] بود وبر حمره هر کجا
انگشت بر نهند سپید گردد وزود سرخی باز آید واندر سرخی
حمره زردی هم چون زعفران آمیخته بود بدان سبب درد و
تندی کمتر بود علاج فصد وحجامت پس استفراغ
بمطبوخ هلیله واقراص بنفشه یا بماء الفواکه وطلی باول [illegible]

صندل

صندل سپید وسرخ وفوفل وآب عصا لثعلب [illegible]
وبا بادرنج آمیخته ومعتدل تجوه شیاف ماميثا وحضض وزعفران
وبر امل آب کشنیز تر واگر بترسد که صلب شود با روغن گل بسایند
چون برهم کنند وطلی کنند واگر [illegible] آب کشنیز تر سرشته وطلی
کنند وهرگاه که ببینند که رنگ بگردانند وبسبزی وسیاهی گراید
اندرن [illegible] ضمادی که ماده را تحلیل کند
وآماس را گرم نکنند وبکار دارد که صلب شود اندر آماسهای عظیم
وبا ضربان صعب بدان حاجت آید بگیرند آرد جو با اسفرزه برگ
وآب کشنیز تر بپزند وضماد کنند لکن اندر اول علت [illegible]
وهرگاه که درد وضربان وحرارت هیچ کم نشود تن را از خلط پاک
کرده پس آماس را بر استیلا باد دوده [illegible] پس باید بخرد
وبخرد روغن شیر [illegible] آب بپزند تا سبز شود وطلی
کنند اگر سبب آماس [illegible] باشد صندل سرخ وزعفران
[illegible] کشنیز تر سوده طلی کرده ونیم باره بروغن چرب کنند
وبنهند درد بنشاند واما علاج حمره نخستین استفراغ صفرا باید
کرد بمطبوخ هلیله زرد پس آنگه فصد وحجامت کردن
طلی سرد [illegible] داشتن وآب سرد بریختن چندانکه رنگ
بگردانند وحمره خالص بدان زایل شود لکن [illegible] طلی سرد
[illegible] احتیاط باید کرد تا ماده بعضوی شریف باز نگردد

وحمره خالص بدان زایل شود لکن اندران و اندر طلی برد و قابض
احتیاط باید کرد تا ماده بعضوی شریف باز نگردد و اندر علاج
ماشرا عصارها خنک طلی باید کرد و استفراغ صفرا کردن فصل
اندر طاعون طاعون اما بثرست که در گوشت نرم افتد چون
گوش و پستان و خایه و گوشت بن زبان یا اندر جای فراخ تر
افتد چون بغل دست و بیغوله ران و از اندازه بیرون بشود اند
و ماده آن سهل باشد هم چون زهری شره و عضو را تباه کند
و رنگ عضو و حوالی آن بگرداند و مضرت از طریق شریانها بدل
باز دهد و خفقان و غشی آورد علاج دل داوری باید
داد بدانهای خنک خوشبوی چون شراب ترشی ترنج و شراب
انار و رب سیب و رب آبی و شراب صندل و بوی کافور و کلاب
و صندل و نیلوفر و عدس مقشر قرص و ترد انگوشت طبهوج
و دراج و بزغاله و علاج تب دق و وبا بیاد داشتن و هیچ ضماد
رادع بر نشاید نهاد و رگ نیز نباید زد مگر امتلا مفرط بود در
جایگاه علت نباید زد و نزدیک لب آب گرم بشستن تا خون بروی
فسرده نشود و هرگاه که خفقان کند آب گرم و طبیخ بابونه نطول
کردن تا ماده بد را از جانب دل بموضع علت باز آرد و تحلیل کند
نیز بدین بر اسیف علت و علاج خراج باید کرد فصل اندر
خراج خراج اماسی بود از ماده خون غلیظ و بعضی بجز شود و بعضی اماسی

در پشت

در پشت هم چون قلحموتی و یا خوبجز شود و بخش سوزان بود
از طاعون خوانند علامتها اگر ماده خراج گرم بود و صفراوی آماس
افراشته تر و سرخ تر بود و زودتر بجز شود و اگر ماده غلیظ بود
آماس پهن تر بود و سخت سرخ نباشد و دیرتر بجز شود و اگر خراج
در باطن بود اندر تب و الم احشا خالی نبود و سببها بی نزدیک آید
و بعض صلب بود و مدت فراشتن سخت دراز تر بود پس کوتاه
تر میشود و گرانی موضع خراج زیادت میشود و اهل تکمیل تا خون خراج
سرخی و خلیدن آغاز کند نشان کشادن خراج باشد و آن
روز که کشاده شود سخت فراشا فوق بیرون آید و بعد آن زایل
شود علاج اگر اندر احشا بود تخفیف و رقت تدبیر لطیف
باید کرد و اگر بر ظاهر تن بود استفراغ باید کرد و اگر خراج
ظاهر عظیم بود و بترسند که قوت طبیعت ماده را تمام نتواند برا
و بیم باشد که بدان سبب فتنه اندر عضوی بیفتد آید خراج را
باید شکافت تا بر آسانی شکافها و خطها که بنا کنیا ان الا سیر
والعضو گویند مگر پوست پیشانی که آن انعصفله حبل یست
اگر از پهنا برید شود عضله سست شود ابروها بر نتوان داشت
و چشم باز نتوان کرد اما آنجا که خواهند که فعل عصبی باطل کنند تا ان
شاخ عضوی این شود عصب را از پهنا باید برید و اگر خراج اندر
بیغوله ران بود یا اندر بغل دست از پهنا نیز باید شکافت بر استا

راست خطها و اگر بر سر بود از درازنا باید شکافت و بعضی هلالی
بر استا شکنها و خطها و اگر بر سر پهلو بود بر موجب باید شکافت
بر راستا خطها پهلو و اگر بر سرین بود هلالی باید شکافت و اگر
خراج و جراحت که بشکافند روغن و آب و بها و کرد و ریش سلم باشد
دور باید داشت و اگر جراحت را بباید شست بماء العسل
شویند یا شراب ممزوج و اگر پس از شکافتن حرارت و سوزش
پدید آید ضمادی از عدس مقشر و نخچیر باید نهاد و خراج که
بشکافند و ریم پاک کنند و در وقت پوست بر گوشت باید
پوشید و زیادت حسب بنهادن و بر بستن تا پوست و گوشت
برد و شده در بسته شود و تجویفی در میان نیفتد که دیگر باره
ریم کند و ناصور گردد و کیفیت شکافتن و دارو ها بر انند ه
و دو یا نسیه اندر کتاب ذخیره یاد کرده آمده است و از جمله آنچه
اینجا یاد کرده مغز پنبه دانه و گوز مغز نوکسته و پیاز نجیبه
و خردل و سرگین کبوتر همه بکوبند و مرهم سازند زود پزاند
و سوراخ کند و مرهم داخلیون اندر لعاب خردل گرم کرده و ضماد خون
با انجیر کوفته و سرشته نزاسیره است و سوراخ کند و عسل
با دو زفت هر دو بآتش نرم کنند و بهم برسرشند سیوم سوراخ
کند و ضماد فوفحا و موبزج و عیرق با انگبین برسرشند و بر بیرون
طلا کنند باقی ریم را تحلیل کند و پاک کند و علاج خراج باطن اندر

علاج

علاج قروح معده و امعا و مثانه یاد کرده آمده است فصل
اندر دمل دمل از جنس خراج است ان بکوا دبیت طعام باشد
و حرکتها را امتلا علاج اگر ماء نغی باشد نخست فصد کنند
و حجامت و بماء الرمانین و بماء الفواکه با طبیخ هلیله و شاهتره
و لسان و مکی و خیار هندی استفراغ کنند و از گوشت و شیرینی
پرهیز کنند و سدو و دا سعوں شرکه و کلاب تر کرده بر جنند
و بوستم کتان و تخم مرو کوفته با حره ترش سرشته بر نهند و
اخبیر خشکاش و الاصول بخر با عسته و تخم مرو کوفته با آب
برسرشته و حرکت با موبز و ثالث ثره بیرون کرده و با انجیر کوفته و سرشته
برنهند است فصل اندر شرى اما شرها و بر اکنده باشد پیدا
و کوچک و پهن باخارش و ناسه صعب و سبب آن بخار
خون صفراوی بود یا بخار بلغم بود و علامتها خون سرخ بود و
سوزان و گرم و زود بر دمد و بلغمی میل سپیدی دارد بیشتر
شبانگاه بر دمد اگر خون بود ماء ابخوزه طلا کنند و شیر ابجوه
دهند تا ساکن شود پس چون ساکن شد در حال فصد کنند
و سرکه و گلاب و آب کوفته و روغن گل طلا کنند و شراب خوزه دهند
سخت سود دارد و اگر حاجت آید دو درم هلیله بزرد و یک درم ایارج
فیقرا ترکیب کنند و بدهند و طبا ناردانه ترش و قرص کافور
سود دارد و اگر بلغمی بود بگیرند هلیله دو درم ترید زنجبیل

دو دانگ سقمونیا دانگ کتیرا دانگ حب کنند بآب کرفس و بدهند
و گلشکر با افتیمون و گرمابه و عرق آوردن سود دارد و یکدرم
تا سه درم شکر سفوف کنند نافع بود فصل اندر
بثرها و کرم چون جرم و غله و آتش پارسی حمره بثره باشد سوزان
با خارش صعب پوست را بجرد و بسوزاند و اندکی بگوشت فرو
رود و خشک ریشه برآرد و ماده او میل بسودا دارد بثرها اندک
بود و پراکنده هر یکی چند نخودی بزرگ باشد و باشد که هیچ
بثره نکند جای آن سرخ شود پس بخارد و بسوزد پس رصاصی شود
بارمادی و باشد که تب صعب گیرد و هلاک کند علاج
رگ باید زد و خون بسیار بیرون کرد و از عدس و برگ لسان الحمل
و ورد و حسکار ضمادی بجنبی و برنهادن و انار ترش بشکافند و
سرکه بپزند و بر خرقه بران موضع طلی کنند بامداد و شبانگاه و نیم
روز تا زه میکنند و غذا چیزی سرد و نها یند اما نمله بثرها کوچک
باشد نزدیک یکدیگر و در هم پیوسته میشود و با خارش و سوزش
باشد و باشد که نمله یک بثره بود و باشد که بثرات پراکنده بود
و هر یک نمله میل بزردی دارد و باشد که ریش کردد و باشد که بتحلیل
زایل شود و ماده آن خلطی تیز بود یا خون ایضاً اندر بن پوست و اندر
رکهاء باریک که اندر پوست است علاج نخست تسکین حرارت
باید کرد پس بمطبوخ هلیله استفراغ کردن و اگر خون غالب بود فصد

باید کرد پس استفراغ و حوالی نمله صندل و فوفل و گل ارمنی و اسفیداج
و افیون و قشور بیروح و شیاف ماسیثا طلی کردن با گلاب و قطره
سرکه و بر آن موضع مرهم اسفیداج طلی کردن و هر گاه که بشویند
برگ بید اندر آن آب بجوشانند و بدان آب بشویند و غذا
عدسیه و مصوص و مانند آن و آتش پارسی بثره باشد براب
رقیق و با خارش و سوزش صعب و سبب نار پارسی خون بود
علاج هم فصد و استفراغ بطبیخ هلیله و خرما هندی و
کشکاب و آب کدو و آب خیار و اسبغول و سکر و مانند آن و حوالی
آن بسرکه و گلاب طلی کردن و بر وی مرهم اسفیداج طلی کردن و اما
کاورسه بثرها خرد بود بسیار و میل بسطبری دارد از بهر آنکه بلغم
بود یا سودا با صفرا بیامیزد علاج آن بعلاج نمله نزدیکست
از بهر آنکه او نوعی از نمله است لکن داروی که بدان استفراغ کنند
اذخر باید با افتیمون حالی بیا پزند بود فصل اندر بثرها
و ریشها که بر سطح پوست برآید بثرها و ریشها که بر سطح پوست برآید
سعفه است و شیرینه و حکه و سلعه و برون اما سعفه بثرش بود
باشد و شرینه بر وی و دیگر انداما افتد شرینه سوزان شده
تو ان سعفه باشد و برهم بیا لاید تر هم چون انکبین و باشد که شوره
برآرد هم چون نمک و اندر شرینه چیزی رقیق آید علاج اگر خون
غالب بود تیمار کنند پس بر پشت و جانب کردن حجامت کنند پس

سبوس گندم و برگ چغندر سرکه و آب بپزند و سر بدان بشویند
و روغن بنفشه بر موی جا نهند و اگر خلطی دیگر غالب بود از آن
پاک کنند بحب فوقا یا موافق بود و نگیرند سفال نو کهن بکوبند
و نمک جزو و نیک بسایند و بسرکه تر کنند و طلی کنند یکی زرد
چوبه و حنا و زرد و نخود طویل ... سنگ و انار پوست همه بکوبند
و بسرکه تر کنند و روغن گل حل کنند و طلی کنند و اگر سفال نو
کهن و نمک و عفص و پوست انار دو همار کنند سخت موافق
بود و مازوی سبز سوراخ بسایند و بروغن گاو چرب
کنند و اندکی مورد خشک و آمله با آن بیامیزند و بسرکه تر کنند
و بروغن گل حل کنند و بکار دهند کودکان را سود دارد
و اما خشک ریشه بثرها بود فصل اندر سرطان سرطان آماس
سوداوی و اما سوداوی دو گونه باشد یکی را بلغت یونان سقیروس
گویند دوم سرطان است و فرق میان سرطان و سقیروس
آنست که سقیروس را حس الم و ضربان نباشد و حرارت و رگها
برخاسته نباشد و سرطان دو گونه باشد یکی ماده و ان سودا
خالص بود و دیگر با صفرا آمیخته باشد و با درد و سوزش
و التهاب و ضربان بود و حوالی رگها برخاسته و ممتلی بود هم چون
پایهاء سرطان و لون این رگها سبز گراید و درد و سوزش
باندازه صفراء سوخته بود یا سودا و بیشتر که سرطان پدید آید

اندر اندامهاء نرم و متخلخل پدید آید و زنان را اندر پستان در بسیار
افتد و اندر روده نیز افتد و سرطان را اندر ابتدا دشوار توان
دانست و چون ظاهر کردد علاج دشوار پذیرد و نخست چون
یک باقلی بود کوچک و لون تیره و با حرارت اندک بود و ماده
صفرا یا سودای صرف باشد و برنگ سرخ بود یا سودا و بلغم غلیظ
بود و لون او رصاصی بود و هر وقت یکی بود ضعیف و هیچ از این
دو علاج نپذیرد باشد و بیشتر نخست آماس کرم بوده باشد
و بسبب افراط و ترتیب علاج سقیروس کردد علاج باید
صواب آنست اندر علاج سرطان که نگاه دارند تا بجز بدید آمده
باشد هم چنان بماند و زیادت نشود و ریش نکردد و استفراغ بها
بوقت میکنند و غذاها موافق سرد و تر خورند چون کشکاب و
روغن بادام و ماهی خرد و تازه و خایه نیم برشت و اسفاناج و مانند
و کدو و مانند آن و اگر حرارت عظیم بود دوغ گاو تازه سود دارد
و استفراغ بماء الجبن و طبیخ افتیمون هر چند روز یکبار و چهار درم افتیمون
اندر ماء الجبن یا اندر ماء العسل دادن یا بجای آن هر چند روزی
طبیخ افتیمون دادن با سکنجبین دادن و هر چه اندر مالیخولیا و علاج
جذام یاد کرده علاج این علت است و دادن معدنی معسول که تحلیل
آن با عتدال باشد سوزاننده نباشد طلی کردن سود دارد
ممکن است که ماده آن بجملگی تحلیل کند بخاصه اگر زود دریابند

وعلاج او از این نوع کنند و بکر نیز آن بود که هم بران بماند و زیادت
نشود و ریش نکردد و حکاکه سنک آسیا و سنک فسان و حکاکه
سرب اندر آب کشته و آب کشنیز تر و عصارهٔ کوک و عصارهٔ برک
خرفه بلعاب اسبغول سوده سود دارد خاصه اکر با توتیا و صبر
و اسفیداج و سباسند و زرد میان قشر و صلابت سرب و اکر حرارتی
و سوزشی باشد عوزه کوفته با سرطان نهری تازه با اقلیمیا
و سیم ضماد کنند سود دارد و اکر ریش کردد پیوسته خرقهٔ کتان
در آب عنب الثعلب تر کرده بر وی نهاده باید داشت **فصل**
اندر آماس بادناک آماس بادناک از بخار لطیف خیزد یا از بخار
و بادی غلیظ و این طرفه باشد هم چون حبری که باد در وی دمند
و بسیار باشد که اندر میان استخوان و غشاها او بادی تولد کند
و آن از هم باز شکافد و دردی صعب تولد کند و سبب تولد این
باد بسته شدن مسام بود و تحلیل ناپذیرفتن **علاج** آنچه از بخار
لطیف خیزد انحلال پذیر بود و علاج آن یاد کرده آمده است
و آنچه از باد خیزد بجمله آنست که روغنها که در وی تخم کرفس و بادیان
و زیره و سداب و نانخواه پخته باشد تحلیل پذیرد و بکیرند نوشادر
حسک کوفته و بجمله اندر موم روغنی که از موم زرد و روغن شبت
بر شده و طلی کنند و روغن شبت و روغن بابونه و نطرون
و سرکه و آنچه اکسیر جوب زوفا [illegible] طلی کرده سود دارد

فصل

فصل اندر جذام هرگاه که خلط سودا در یک عضو کرد آید اندر آن
عضو علت سوداوی تولد کند و هرگاه که خلط سوداوی اندر همهٔ تن
پراکنده شود و بسیار کردد جذام تولد کند آماس صلب بود یا سرطان
یا سقیروس و اکر سودا دقیق بود و با صفرا آمیخته جوزه تولد
کند و هم چنانکه سرطان جذام یک عضو است جذام سرطان همه
تن است و سبب فاعل این علت سوء المزاج کرم و خشک باشد اندر
جکر یا اندر همه تن و سبب ماده غذاهای بلغمی بود و تحلیل کردن
حرارت اجزای لطیف بلغم را و غلیظ کشتن باقی و کثافت پذیرفتن حرارت و دا
[illegible] و جبه کنند و بدان سبب ضعیف شود تا سفید [illegible]
آمدن سودا از جکر بر وی بسته باشد تا بدان سبب سودا با خون
اندر همه تن پراکنده شود و تباهی هوا و تولد فرزند در ایام حیض
و مجاورت مجذومان از جمله اسباب این علت است و نیز آنکه
این علت تعدی کننده است و میراث آید علامتها نخست لون
مجذوم سرخ کردد و بسیاهی زند و لون چشم او سرخ و تیره شود و نفس
تنک و آواز کرفته چنانکه [illegible] و عطسه بسیار
آید و سفید پوست شود و حس پوست باطل کردد و موی باریک
باریک شود و از سر و ریش بیفتد بسیار آید و [illegible]
کردد و حقود و لجوج و معجب شود و خوابهای سودائی بیند و اندامها
در خواب کرد کردد و از پس موی [illegible] موی ریزد

و نقصان می طرقد و بینی کافد و چهره زرد شود و لبها سبز
و سیاه کردد و بر اندامها غددها پدید آید و خون اندر رگها سیل
عفن کردد و بهبرد و لون پوست سیاه کردد و اکر مادهٔ صفراوی
بود اندامها ریش کردد و صدید کند و از وی بوی ناخوش آید
خون مجذوم غلیظ بود چنانکه از رگ او خون رنگ بیرون آید
و خاصیت جذام آنست که مزاج او ضد مزاج حیوة است و بدین
سبب مزاج اندامها تباه شود و جوهر مزاج او با اعضاء رئیسه
کذرد هلاک کند و کفته ایم که سرطان جذام یک عضو است و جذام
سرطان همه تن است بدین سبب علاج مجذوم عسیر باشد و دیگر آنکه
مزاج همه تن را بدین علت یکسان نیست علاج این یکنوع باشد از این
جنس و از این روی طریق علاج آن یکسان بود و سرطان در یک
عضو باشد بود و مزاج آن عضو مخالف دیگر اعضا بود و اندر
علاج آن مراعات مزاج احشا باید کرد و از تقویت مزاجهاء دیگر اعضا
غافل نباید بود تا بیمار حمیه عمر باشد **علاج** طعام
[illegible] و بدین علت نان جوین پاکیزه باید با نان خندروس و خشکها
که از خندروس سازند و اسفیدباجها بکوشت مرغ فربه و ماهی
طبخ اینان برک چکندر و زوفا و کندنا و بخور و کاه کاه کردنا و بادام
سود دارد و کوشت ماهی جرد سود دارد و کرنب بخاصیت سود
دارد و نان با شیر تازه و انکبین سود دارد و مویز و مغز بادام [illegible]

طریق علاج او از این

معصق

معصفر و جلغوزه موافق بود و شرابی که علت ساکن شود شراب
انجیر و جوان عقد را معتدل سود دارد و شراب کهن بهیچ حال
نشاید و ماهی شور کاه کاه صواب بود خاصه اکر که قی خواهد
کرد یا مسهل خواهد خورد و از پس استفراغها روغن بادام با عسل
انکور تازه سود دارد و آنجا که علامتهای خون ظاهر بود فصد باید
کرد و آنجا که بر بسیاری خون واثق بود فصد نشاید کرد لکن اکر خواهد
که لختی کم کند رکهای اطراف باید زد چون رگ بینی و رگ پیشانی تا احشا
هیچ مضرت نباشد و اکر او را نیکو دو تحیر و غشی بدید آید فصد
و داج باید کرد از پس فصد یک هفته تدبیر استفراغ کردن با یارج
لوغاذیا و بطبیخ افتیمون و هلیله سیاه و هلیله کابلی
و بسفایج و اسطوخودوس و حر بق سیاه و جولاد فرد و حجر ارمنی سانند
و اکر ماده صفرا بود با سود الحم حنظل و سقمونیا و صبر وقتا الحمار
ترکیب باید کرد و یارج فیقرا سقمونیا قوت دادن سود دارد خاصه
اکر اندک حجر ارمنی و خربق سیاه با او یار کنند و از پنج و اند بسته
و بجوشانی و از غم و از هر چه رطوبت غریزی را تحلیل کند و خشکی فزاید
پرهیز باید کرد و دارویی که در فصلها در خزان یکباد یاد کرده آمده است
پیش بباید داد و دماغ را عرغره و سعوط پاک باید کرد و هر بامداد
بر اعضا و اندامها کردن و کشتی کرفتن و عرق آوردن سود دارد
[illegible] و روغنها استعمال مالیدن چون روغن مورد و روغن مصطکی

وگاه باشد که گوعن باسلیوبان در بابیه مالیده و هرگاه که
نقش کشیش بدید آید فی بابل کرد و عرق آورده و اندکی مانیه
دارو ها طلی کردن طبخ حلبه وصابون در وحل کرده بدان
خود راشستن و مالیدن سود دارد و باقی طلاها
از وجهی خوب خلیل کشده خود ادها قلی بوده واشنا براند

از کتب نور زاده

تحفه گویند از اسباب فراوان

کار این ساز ز مایه گیرد و زبان [illegible]

خفاشی که او را الف بره گویند

شهر [illegible] اکبر آباد [illegible] فراخی کعبه [illegible]

کرامات الساحر برخواند اسم کعبه بگو

سرای جواز آزاد در کف باشد بهای چون عالمیان

ساعی زنده بود و دیدم فوقی تخمیس بر خود مشاهده کردم

چون داخل اوتاق [illegible] کار [illegible] مشاهده کردم

این عمل را از قول حکیم [illegible] برای معرفت [illegible] فرموده است

معرفت [illegible] را اگر تازه بود

بر کف پای مرد گوهر [illegible]

سر صد سال اگر بود افزود

سر [illegible] ا[illegible]

از [illegible] و [illegible]

حکیم [illegible] الف [illegible]

[illegible] که [illegible] باشد

بر [illegible] سفال و زیر [illegible]

[illegible] بر [illegible]

[illegible]

[illegible] جبار و [illegible]

[illegible] کرد [illegible]

کند [illegible]

الف [illegible] حکیم

[illegible] الف [illegible]